هنر از دیدگاه فقه
اسلامی

**مؤلف:**

**فضل الرحمن فقیهی**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | هنر از دیدگاه فقه اسلامی |
| **مؤلف:**  | فضل الرحمن فقیهی |
| **موضوع:** | فقه و اصول – فقه اهل سنت – فقه عام |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری |
| **منبع:**  |  |
|  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc429825097)

[مقدمه 3](#_Toc429825098)

[بخش نخست: شعر از دیدگاه فقه اسلامی 11](#_Toc429825099)

[جایگاه شعر در جامعۀ عرب قبل از اسلام و بعد از اسلام 11](#_Toc429825100)

[قرآن عظیم الشان شعر نیست و پیامبر ج «شاعر» نبودند 18](#_Toc429825101)

[تقدیر شعر و تمجید شاعران از جانب پیامبر ج 26](#_Toc429825102)

[یاران پیامبر ج و بزرگان دین شاعر بوده‌اند و شعر می‌سرودند 30](#_Toc429825103)

[نظر دانشمندان دینی در رابطه به حل و حرمت شعر 38](#_Toc429825104)

[بخش دوم: موسیقی و آوازخوانی از دیدگاه فقه اسلامی 51](#_Toc429825105)

[آیات قرآنکریم و اقوال مفسرین دربارۀ موسیقی و آوازخوانی 51](#_Toc429825106)

[احادیث نبوی و اقوال صحابه دربارۀ موسیقی و آوازخوانی 55](#_Toc429825107)

[نظر امامان مذاهب، دانشمندان دینی و فقهاء دربارۀ موسیقی و آوازخوانی 67](#_Toc429825108)

[نتیجۀ مباحث قبل و حکم نهائی در مورد موسیقی و آوازخوانی 77](#_Toc429825109)

[بخش سوم: دیدگاه فقه اسلامی در برابر مجسمه‌سازی و تصویر 83](#_Toc429825110)

[آیات قرآنکریم و اقوال مفسرین در رابطه به مجسمه و تصویر 84](#_Toc429825111)

[احادیث نبوی ج دربارۀ مجسمه و تصویر 88](#_Toc429825112)

[نظر دانشمندان درباره حل و حرمت مجسمه و مجسمه‌سازی 101](#_Toc429825113)

[نظریات دانشمندان دربارۀ تصویرهای بدون جسم و تابلوهای نقاشی و حکم نهائی دری مورد 108](#_Toc429825114)

[بخش چهارم: حکم رقص از دیدگاه فقه اسلامی 121](#_Toc429825115)

[تیاتر (درامۀ تمثیلی) از دیدگاه فقه اسلامی 126](#_Toc429825116)

[حکم سینما و تلویزیون از دیدگاه فقه اسلامی 129](#_Toc429825117)

[فهرست و مآخذ و منابع کتاب 131](#_Toc429825118)

به نام خداوند بخشایندۀ مهربان

خداوند بزرگ را می‌ستایم و بر پیامبر بزرگوارش و همه اهل بیت و یارانش درود می‌فرستم.

این که نظر و دیدگاه فقه اسلامی را در برابر هنر و هنرمندی، به تنوع بخش‌های آن واضح سازیم، کاریست صعب و دشوار که در داشتن استعداد تصنیف و قوۀ تحقیق به طور فطری، تحصیل اصولی و سیستماتیک و تبحر در علوم اسلامی را لازم دارد، و این کار از دانشجویان تازه به مطالعه رسیده، به ویژه آن‌هایی که به تحصیل پرداخته‌اند؛ ولی معلومات‌شان در زمینۀ علوم عربی و اسلامی فراگیر نبوده محدود است؛ نمی‌تواند میسر باشد.

من که فارغ فاکولتۀ ادبیات می‌شدم، تصمیم نداشتم درین زمینه رساله‌یی را بنگارم، زیرا هرچند در علوم اسلامی قبل از ورود به فاکولتۀ ادبیات تحصیلاتم را به درجۀ عالی رسانده بودم، اما خود را از تحقیق و دسته‌بندی نظریات و ابراز نظر درین مورد ناتوان می‌شمردم، و اینگونه موضوعات را بلندتر از فهم خود می‌دانستم، تا دربارۀ آن تحقیقی بنگارم.

آنچه مرا برین کار واداشت و علاقه‌مند نمود، ابراز نظرهای متفاوت و مختلفی بود که در بین من و همصنفی‌ها و استادانم، به ویژه استاد محترم آقای رهیاب که تیوری ادبیات را تدریس می‌نمودند، مطرح می‌شد، و بسا اوقات که بحث و گفتگوی ما، ساعات درسی را دربر می‌گرفت، و به نتیجه و فیصله‌یی هم نمی‌رسید، لذا برآن شدم که دربارۀ دیگاه فقه اسلامی در رابطه به هنرهای شعر، موسیقی و آوازخوانی، مجسمه‌سازی و تصویر، رقص و... رساله‌یی تحقیقی را تهیه بدارم، تا محدوده‌ها و مرزها در زمینه مشخص گردد.

امیدوارم خداوند بزرگ، در قسمت تحقیق و ابراز نظرها، اقتصاد و انصاف را به من مرحمت فرموده باشد، و این رساله‌ام مورد استفادۀ برادران خواننده قرار گرفته و در زمرۀ حسناتم محسوب گردد، درین قسمت لازم می‌دانم از محترم استاد بزرگوار آقای رهیاب که این رساله را تحت نظر و رهنمایی‌های‌شان نگاشته‌ام و به من رهنمایی‌های مهربانانه داشته‌اند، اظهار سپاس و قدردانی می‌نمایم. والسلام

ربیع الأول 1421 هـ ق مطابق جوزای 1379 هـ ش

شهر هرات

فضل الرحمن «فقیهی»

مقدمه

انسان موجودی است که مکلف، که با آفریده‌شدنش در روی زمین به تکالیفی از اوامر و نواهی، از جانب خداوند بزرگ، مورد امتحان و آزمایش قرار گرفته است، هرچند که داوری در دنیا، از جانب خداوند قبلاً مقدر شده است، اما در کسب اعمال مخیر است که بر مبنای همین جنبۀ اختیارش مورد ثواب و عقاب قرار می‌گیرد.

روی همین اساس در وجود انسان غرایز گوناگونی به ودیعت نهاده شده است، تا هریک از این غرایز دل و ضمیرش را به راهی دعوت کند و به مسیری فرا خواند، و به اینگونه آزمایش و امتحان تحقق و ثبات پذیرد، برخی از غرایز، انسان را به سوی فساد و فحشا، جاه‌طلبی و خودنگری، دنیاپرستی و... می‌کشاند، اما برخی غرایز دیگر در مقابل او را به مسیر عبادت و خداپرستی، عدالت و انصاف، خدمت به همنوعان و... فرا می‌خواند، چنانچه این مفهوم از حدیث مبارکه پیامبر اسلام ج دانسته می‌شود، آنجا که فرمودند: «إِنَّ لِلشَّيْطَانِ لَمَّةً بِابْنِ آدَمَ وَلِلْمَلَكِ لَمَّةً فَأَمَّا لَمَّةُ الشَّيْطَانِ فَإِيعَادٌ بِالشَّرِّ وَتَكْذِيبٌ بِالْحَقِّ وَأَمَّا لَمَّةُ الْمَلَكِ فَإِيعَادٌ بِالْخَيْرِ وَتَصْدِيقٌ بِالْحَقِّ...»([[1]](#footnote-1)).

بشریت تنها با نیروی عقل صرف نمی‌تواند به کمال حقیقی دست یابد و خود را به نیکبختی‌ها برساند، زیرا عقل وی به حقایق اشیاء و امور، طورکامل پی نبرده است، چه عقل خودش، از مخلوقات بوده به درجۀ کمال نرسیده است. بنابراین، آفرینندۀ جهان و کائنات آن که ذره‌یی از احوال و حقایق اشیاء بر او پوشیده نیست، جهت رهنمایی بندگان، پیام آورانی را از بین خود انسان‌ها برگزید، تا در همه امور، بشریت را به سوی خوبی‌ها رهبری نمایند، و به سعادت حقیقی برسانند، و درین مسیر خود ذات مقدس آفریدگار، رهنما و یاورشان باشد، و برای این پیامبران کتاب‌هایی را به عنوان دستورالعمل نازل فرمود، تا چراغ راه‌شان بوده میان حق و باطل فاصل باشند، چنانچه آخرین پیامبران حضرت محمد ج و آخرین کتاب‌های آسمانی قرآن عظیم الشان می‌باشد.

علاوه بر این، ارسال و بعثت پیامبران† و نزول کتاب‌های آسمانی بر ایشان دروازۀ معذرت بندگان منحرف و نافرمان را مسدود می‌سازد، تا در حضور خداوند بزرگ، حجت و برهانی مبنی بر عدم تقصیر در ایمان نیاوردن، به خاطر نبود پیام‌آوردن نداشته باشند، و استدلال نکنند که ما را پیام‌آورانی نیامده بود، ورنه ایمان می‌آوردیم. چنانچه درین رابطه قرآنکریم می‌فرماید: ﴿رُّسُلٗا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ﴾([[2]](#footnote-2)) [النساء: 165].

آنچه در دین مقدس اسلام [که آخرین همه ادیان آسمانی است] مطالعه می‌شود، این است که قواعد و اصول جامع آن، همه ابعاد زندگی آنان را در نظر داشته است، در بعد معنوی او را تشویق به عبادت و پرستش آفریدگارش نموده تا به خدمت وی کمر بندد و در راه دوستی و محبت او عشق بورزد، و این طریق خود را سزاوار نعماتش گرداند و رضای او را به دست آورد، و در بعد مادی برای وی اجازه داده شده، تا از نعمت‌های آفریده شده، استفاده نماید، و با این استفاده به پرورش وجودش پرداخته خود را آمادۀ استقامت بیشتری در قسمت بازایستادن به خدمت مولا گرداند، بناء اسلام انسان را نه موجودی روحی صرف می‌داند و نه مادی صرف، بلکه او را مأمور می‌سازد، بین این هردو جنبه، طور عادلانه قدم بردارد، چنانچه خداوند بزرگ می‌فرماید: ﴿وَٱبۡتَغِ فِيمَآ ءَاتَىٰكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَۖ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنۡيَاۖ﴾ [القصص: 77]. قرآنکریم و سنت نبوی ج است، قرآنکریم فرموده است: ﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ﴾([[3]](#footnote-3)) [الإسراء: 9]. و نیز فرموده است: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ﴾([[4]](#footnote-4)) [الحشر:7].

این اصول و مقررات که از قرآن و سنت سرچشمه گرفته به یقین پاسخگوی نیازمندی‌ها بشریت است، جهان انسانیت وقتی می‌تواند نیکبختی‌ها را دریابد که به دین خدا بازگشته او تعالی را مولی و مالک خود بداند، دیگر هیچ طاغوتی را به عنوان آقا و صاحب اختیار خود نشناسد. ﴿فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ لَا ٱنفِصَامَ لَهَاۗ﴾ [البقرة: 256].([[5]](#footnote-5))

بر مبنای آنچه که گفتیم کسی که به خداوند ایمان دارد و خود را مسلمان می‌داند، باید در تمام امور اعتقادی و عملی، گوش به فرمان احکام دین خدا باشد، برایش جواز ندارد در برابر آن از رأی شخصی‌اش پیروی نماید و کردارش را طبق خواسته‌های نفسانی‌اش عیار سازد، و برای خود از نفس خود قانونگذاری نماید و قانونگذار دیگران باشد، بدون این که هیچ توجهی به مصادر تشریعی داشته باشد، و یا این که اوامری را بپذیرد که در نظر عقل خودش مورد تأیید قرار بگیرد و اموری را که از نگاه عقل ظاهر بین و کوتاه اندیش وی مورد تأیید قرار نگیرد، آن‌ها را مردود پندارد، اینگونه طرز فکر از دیدگاه قرآن مورد نکوهش قرار گرفته است، چنانچه فرموده است: ﴿أَفَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلۡمٖ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمۡعِهِۦ وَقَلۡبِهِۦ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِۦ غِشَٰوَةٗ﴾ [الجاثیة: 23]([[6]](#footnote-6)). و نیز فرموده است: ﴿أَفَتُؤۡمِنُونَ بِبَعۡضِ ٱلۡكِتَٰبِ وَتَكۡفُرُونَ بِبَعۡضٖۚ فَمَا جَزَآءُ مَن يَفۡعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمۡ إِلَّا خِزۡيٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰٓ أَشَدِّ ٱلۡعَذَابِۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ٨٥﴾ [البقرة: 85]([[7]](#footnote-7)).

انسان مؤمن را لازم است، حلال‌نمودن و حرام‌ساختن اشیاء را حق خداوند و پیامبرش بداند و عقیده داشته باشد که هیچکس دیگر حق ندارد و نمی‌تواند حلالی را حرام بگوید، و حرامی را حلال اعلان بدارد، زیرا فقط خداوند است که به ظواهر و بواطن اشیاء آگاه است، لذا مؤمن هیچگاه برای خود حق تحریم و تحلیل اشیاء را نمی‌دهد، قرآنکریم فرموده است: ﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِۚ قُلۡ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا خَالِصَةٗ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ٣٢ قُلۡ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَ وَٱلۡإِثۡمَ﴾ [الأعراف: 32-33]([[8]](#footnote-8)). و نیز فرموده است: ﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ ١١٦﴾ [النحل: 116]([[9]](#footnote-9)).

همچنان برای شخص مؤمن مناسب نیست خود را در برابر احکام الهی و اوامر او تعالی صاحب اختیار بداند و از آن سرکشی کند، درین باره خداوند فرموده است: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ﴾ [الأحزاب: 36]([[10]](#footnote-10)).

در اسلام حرام آن چیزهایی است که قرآن و سنت آن را حرام دانسته باشد، و حلال آن است که این دو منبع آن را حرام شمرده و یا از تحریم آن سکوت نموده باشد، و آنچه از اجماع امت و فقهای مجتهدین مبنی بر تحریم و تحلیل اشیاء نقل شده و در دست است، براساس همین دو منبع و مأخذ (کتاب و سنت) استوار است.

شخص نظردهنده در زمینۀ حکم اسلام دربارۀ یکی از امور زندگی، باید تعادل و میانه‌روی را به دقت حفظ نموده از دو جانب افراط و تفریط خود را نگهدارد، زیرا توسط و میانه‌روی در فرهنگ اسلامی همیشه مورد ستایش قرار داشته است، قرآنکریم فرموده است: ﴿وَٱقۡصِدۡ فِي مَشۡيِكَ﴾ [لقمان: 19]([[11]](#footnote-11)).

افراط و سهل‌انگاری در امور دینی باعث می‌شود که انسان از راه راست و مسیر اصلی دین منحرف گردد، امور غیر دینی وارد دین گردیده، بدعت‌ها رواج یابد و نتیجتاً افراد جامعه محرمات را حلال پندارند، و بالآخره چهرۀ اصلی دین عوض گردد، چنانچه این وضع و کیفیت در آئین نصرانیت قبل از اسلام و حال به مشاهده رسیده است، قرآنکریم دربارۀشان می‌فرمایند: ﴿وَرَهۡبَانِيَّةً ٱبۡتَدَعُوهَا مَا كَتَبۡنَٰهَا عَلَيۡهِمۡ﴾ [الحدید: 27]([[12]](#footnote-12)). به همینگونه تفریط در امور دینی و زندگی و سختگیری‌های بی‌مورد که خلاف مدلول نصوص شریعت باشد، مانع پیشرفت آئین مقدس اسلامی در جوامع بشری گردیده، باعث بر بدنامی آن در نظر کسانی می‌گردد که از آن مطالعۀ درست ندارند، و این کار در نتیجه راهی به سوی زبونی و ناکامی شخص سختگیر خواهد بود، پیامبر بزرگوار اسلام فرموده‌اند: «هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ» قالها ثلاثاً([[13]](#footnote-13)) و نیز فرموده‌اند: «وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ»([[14]](#footnote-14)).

یکی از بخش‌های زندگی که انسان‌ها در آن فعالیت دارند، حوزۀ هنر و هنرمندی است، طبیعت بشری طوری آفریده شده که از برخی پدیده‌های جهان، به ویژه از چیزهای تازه و نو، لذت می‌برد، و ههمین چیز باعث شده که افراد بشر به هنر دست بزنند، فعالیت‌های بشر در قسمت سرایش شعر، مجسمه‌سازی، تصویرسازی، رقص، موسیقی و نوازندگی و تیاتر از سابقۀ تاریخی برخوردار است، و بشریت کم و بیش در تمام زمانه‌های قبل و بعد از ظهور اسلام بدان اشتغال داشته است، و نیز رادیو و تلویزیون که از جملۀ ابزار و اسباب سمعی و بصری است که در زمینه‌های مختلف هنری از آن کار گرفته می‌شود و تهیۀ برنامه‌های آن‌ها هنرمندانه است.

دین مقدس اسلام که کاملترین و آخرین ادیان آسمانی است، مثل قانونگذاری‌اش در سایر قسمت‌های زندگی انسان‌ها، دربارۀ موارد مذکور نیز به قانونگذاری پرداخته است، تا در حوزۀ هنر اعتدال مد نظر گرفته شده، لجام گسیختگی به وجود نیاید، و چنین نشود که به بهانۀ هنر و هنرمندی، جامعه به پرتگاه نابودی معنوی سقوط نماید و از راه به بیراهه سوق داده شود، زیرا لذت‌بردن و استفاده از فراورده‌های عاطفی بدیع و بکر، و نیز ایجاد همچو آثار هنری توسط اذهان و طبایع مبتکر و با استعداد، تا هنگامی مطلوب و قابل تأیید است که در پهلوی افادۀ این لذت و فرحت بخشی، برای هنرمند و مشاهده‌کنندۀ هنر، جنبه‌یی منفی دیگری را با خود نداشته باشد، و اما آنگاه که جانب زشتی آن نسبت به خوبی‌ها و محاسنش افزودنی داشته باشد، اسلام حق دارد قاطعانه به تحریم آن عمل بپردازد و در برابرش قیام کند و ممنوعش اعلان نماید، اگرچه عده‌یی آن را هنر و صاحب آن را هنرمند بنامند.

بنابر آنچه گفتیم حوزۀ هنر و هنرمندی در زندگی ما باید با معیار شریعت متوازن و متعادل ساخته شود و تا حدودی که شریعت الهی به ما اجازه داده در کارهای هنری پیش برویم و از آنچه نهی فرموده خود و دیگران را باز داریم، اگرچه این امور را دیگران هنرهای متعالی بپندارند و آنگاه که چنین توازن و تعادلی را در زمینۀ هنر و هنرمندی به وجود آوریم، بدون شک می‌تواند کارهای هنری ما در پلهوی سایر کردار ما در زندگی، هرگاه با نیت خیر و اخلاص همراه باشد، در زمرۀ حسنات و نیکویی‌ها داخل گردیده هنرمند و هنر ما مصداق این آیۀ مبارکه قرار گیرند که ﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ١٦٣﴾ [الأنعام: 162-163]([[15]](#footnote-15)).

بخش نخست:
شعر از دیدگاه فقه اسلامی

جایگاه شعر در جامعۀ عرب قبل از اسلام و بعد از اسلام

یکی از روش‌هایی که افهام و تفهیم به وسیلۀ آن صورت می‌گیرد، و برای انتقال اندیشه به نحو عالی‌تر و زیباتر از آن کار گرفته می‌شود، شعر است، در جامعۀ عرب قبل از ظهور دین اسلام، و بعد از آن در پهلوی نثر، شعر و سرایش آن رواج چشمگیری داشته است، همانطوری که این روش بیان و انتقال مفاهیم فکری در جوامع بشری غیر غربی نیز وجود داشته و دارد. بنابراین، برای مطالعۀ نظریۀ اسلام در قبال شعر، باید جایگاه و کیفیت شعر در جامعۀ عرب قبل و بعد از اسلام را مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

قبل از ظهور دین مقدس اسلام با وجود این که جامعۀ عرب آن روزگار، بویژه ساکنان مهد ظهور اسلام و سرزمین محبط وحی الهی، در نهایت جهل و نادانی و بربریت بسر می‌بردند و از معنویت‌های حقیقی بهره‌یی نداشتند([[16]](#footnote-16))، ولی بازهم مردم آن سرزمین در ادبیات و سرایش شعر مهارت به سزا و شگفت‌آوری را دارا بودند.

سرزمین عرب آن دوره، بزرگ‌ترین و تواناترین شاعران و ادیبان را در دامان خود پرورده بود و شعر و ادب رونق بیش از حد داشت که موجودیت معلقات سبع که امروز در دسترس همگان قرار دارد، می‌تواند بهترین گواه بر این مدعا باشد.

معلقات سبع، عبارت از هفت قصیده‌یی است که هفت تن از بزرگ‌ترین شاعران نامدار عرب دورۀ قبل از اسلام، آن را سروده بودند، و بعد از آن این قصاید به دروازۀ خانۀ کعبه آویزان شده بود، تا هنگام ورود و خروج از خانۀ کعبه، مردمان زیارت‌کننده، آن قصاید را مشاهده کنند و مقام شاعران سرایندۀ آن‌ها را بشناسند([[17]](#footnote-17)).

قصاید یادآوری شده از بزرگ‌ترین شاعران عرب در آن دوره بوده است، آن شاعران هفتگانه عبارت‌اند از: امرؤالقیس بن حجر بن حارث، طرفة بن العبد، زهیر بن ابی سلمی، لبید بن ربیعه، عمرو بن کلثوم، عنتره بن شداد و حارث بن حلزه([[18]](#footnote-18)).

این شاعران از نام‌آورترین شاعران عرب بوده، قصایدشان از فصیح‌ترین شعرهای زبان عرب به ویژه از نگاه لفظ و معنی و کاربرد صناعات ادبی به شمار می‌رود که اهل ادب و علم در زبان عرب در علوم بلاغت، صرف، نحو، لغت و... بدان تمثیل و استشهاد می‌نمایند، چنانچه نمونه‌هایی از تمثیل و استشهاد به ادبیات این قصاید دیگران آن دوره، در کتاب‌های متدولۀ اهل علم به وفور وجود دارد. در «مختصر المعاني» تألیف علامه سعدالدین تفتازانی هروی که امروز در علم معانی، بیان، در جهان شهرت دارد، به این بیت از شعر امروالقیس تمثیل صورت گرفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غدايرها مستشزرات إلى العلا |  | تضل العقاص في مثنى ومرسل([[19]](#footnote-19)) |

همچنان شیخ ابن الحاجب در کتاب «کافیه» که از کتاب‌های معروف و معتبر در علم نحو عربی است، ضمن جواب اعتراضیه‌یی مصرعی از این بیت امروالقیس را در بحث تنازع فعلین ذکر می‌نماید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ولو أنما أسعى لأدنى معيشة |  | كفاني ولم أطلب قليلٌ من المال([[20]](#footnote-20)) |

قصاید شاعران مذکور هرچند محتوای معنویات و اخلاق را نداشته، موضوعات عاشقانۀ مغایر با اخلاق و معنویت را دارا بوده است، اما از نگاه کاربرد صنایع لفظی و معنوی و ترکیب شعری به حد اعلای فصاحت و بلاغت قرار داشته است.

همین بالابردن سطح ادب و شعر و سخنوری و موجودیت شاعران و سخنوران در جامعۀ جاهلی آن روزگار، در پهلوی دیگر علل و اسباب یکی از علت‌های بود که معاندین اسلام و قرآن، برآورندۀ کلام الهی زبان طعن می‌گشودند و قرآن را گاهی شعر و گاه ساخته و پرداختۀ خود پیامبر ج قلمداد می‌کردند، و از این که کلام خداوند بزرگ است، انکار می‌ورزیدند، به کتاب خدا و پیامبرش ایمان نیاورده، وی را شاعر می‌گفتند. قرآنکریم از این اندیشه عنادی‌شان خبر می‌دهد که ﴿أَمۡ يَقُولُونَ شَاعِرٞ نَّتَرَبَّصُ بِهِۦ رَيۡبَ ٱلۡمَنُونِ ٣٠ قُلۡ تَرَبَّصُواْ فَإِنِّي مَعَكُم مِّنَ ٱلۡمُتَرَبِّصِينَ ٣١﴾ [الطور: 30-31]([[21]](#footnote-21)).

به این اساس می‌توان گفت که: به یقین، یکی از حکمت‌هایی که قرآنکریم به حیث معجزۀ پیامبر اسلام ج برایشان نازل شده، همین مسأله بوده است، زیرا از یک طرف در جامعۀ عرب در آن روزگار، شاعران و سخنوران زیاد تربیه شده بودند که شعرهای‌شان حتی در خانۀ کعبه که از نظر همگان مقدس بود آویزان شده بود، و از طرف دیگر چون اسلام به عنوان آخرین شریعت الهی بر بندگانش عرضه می‌شد، باید بر پیامبرش کتابی فرود می‌آمد که مورد توجه و ذوق و سلیقۀ هنری افراد، در آن زمان، یعنی فصحاء و بلغاء واقع شود، و به حیث معجزه عرض اندام کند و کسانی را که از نزول آن از جانب خداوند؛ منکراند، عاجز و ناتوان نماید، اعلان کند که هرکه از آن منکر است، یک سوره‌یی مثل آن بیاورد، و آگاه‌شان سازد که هرگز مثل آن، یک سوره‌یی هم آورده نخواهند توانست، و نیز معجزه‌یی باشد که برای همیشه تا هنگام دوام دنیا باقی باشد و اعجازش در همه زمانه‌ها جاودانه باشد، چنانچه این مطلب از این آیات مشاهده می‌شود: ﴿أَمۡ يَقُولُونَ ٱفۡتَرَىٰهُۖ قُلۡ فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّثۡلِهِۦ وَٱدۡعُواْ مَنِ ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٣٨﴾ [یونس: 38]([[22]](#footnote-22)).

﴿وَإِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّمَّا نَزَّلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّن مِّثۡلِهِۦ وَٱدۡعُواْ شُهَدَآءَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٢٣ فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ وَلَن تَفۡعَلُواْ فَٱتَّقُواْ ٱلنَّارَ ٱلَّتِي وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُۖ أُعِدَّتۡ لِلۡكَٰفِرِينَ ٢٤﴾ [البقرة: 23-24]([[23]](#footnote-23)).

با این آیات به پیامبرش می‌فرماید که، آیا کفار می‌گویند: قرآن را از خود بربسته است؛ به ایشان بگوی: اگر من آن را ساخته‌ام، شما سخنواران و دانشمندان و دارای فصاحت استید، از سرتاسر گیتی یکجا شوید و کلام مختصری که شبیه به آیات قرآن باشد عرضه دارید، محال است که از آفریده‌شدگان این کار بوجود آید، دشمنانش به غرض مقابله و امحای آن سازش‌ها خواهند نمود، مکرها خواهند کرد، و از شوق مقابله خود را به هلاکت خواهند افکند، اما به هیچ وجه کوچکترین سورۀ مانند آن آورده نخواهند توانست([[24]](#footnote-24)).

این سنت الهی است که برای هر پیامبری مطابق به شئوون وقت و زمانش، معجزه‌یی را عطا فرموده است، چنانچه برای موسی÷ در دورۀ رونق بازار ساحری، عصایی عنایت نمود که همه فراورده‌های ساحران فرعون را محو و نابود کرد، و برای عیسی÷ که در دورۀ ترقی طبابت مبعوث شده بود، توانی فوق العاده بخشیده بود که مردگان را به اذن خدا زنده کند، نابینایان مادرزاد را بینا سازد.

با ظهور دین مقدس اسلام نیز شاعران موجودیت خود را حفظ نمودند، در بین قبایل عرب شاعران مخالف اسلام و نیز شاعران مسلمان وجود داشتند، شاعران مخالف با اسلام به مخالفت با اسلام و پیامبر ج می‌پرداختند، و پیامبر را هجو می‌نمودند، این مقابله‌ها چنان رواج داشت و تند و تیز بود که حتی به طور مدافعه و مقابله در میدان‌های نبرد مشاعره‌های بدیهی صورت می‌گرفت که در جایش قابل تفصیل است، چنانچه می‌توان درین مورد از مقابله و مشاعرۀ حضرت عامر و علیس با مرحب پادشاه خبیبر در غزوۀ خیبر یادآوری کرد([[25]](#footnote-25)).

وجود شاعران و موجودیت شعرهای‌شان و نیز مقابلۀ شاعران جاهلی با اسلام و مسلمین و مدافعۀ شاعران مسلمان از اسلام و پیامبر ج به اندازه‌یی بود که خداوند بزرگ در قرآنکریم آیاتی را در شأن شاعران نازل فرموده است، و بدینگونه بر مبنای اصطلاح «تسمیه کل به اسم جزء» سوره‌یی که این آیات در آن موجود است به نام «سورة شعراء» یاد می‌شود. در ین سورۀ مبارکه خداوند بزرگ شاعران جاهلی را مذمت نموده، بعد از آن شاعران مسلمان و خداپرست را از بین‌شان مستثنی نموده است که در بحث‌های آینده این موضوع مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

رواج شعر در دورۀ صحابه، تابعین و مجتهدین و دورۀ تقلید، سیر همیشگی داشته و موجودیت خود را حفظ کرده است، امام شعبی/ می‌فرماید: «ابوبکر و عمرب شعر می‌سرودند، ولی علیس از این دو نفر شاعرتر بود»([[26]](#footnote-26)).

رواج شعر و شاعری در دوره‌های بعدی به اندازه‌یی بوده که از اکثر دانشمندان و مجتهدین و شاگردان‌شان، آثاری بجا مانده که ذکر و یادآوری نمونه‌های آن‌ها باعث اطالۀ کلام خواهد شد، علماء و دانشمندان اسلامی، علوم صرف و نحو و مسایل فقه و عقاید را به نظم می‌سرودند که می‌توان درین مورد از الفیة ابن مالک در نحو عربی، سلسلة الذهب جامي وقصیدة امالي در عقاید یادآوری کرد.

امام ابوحنیفه در قبال کسانی که به وی حسد می‌روزیدند، این ابیات را که به حضرت علیس منسوب است، می‌خواندند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إن يَحسدوني فإني غير لائِمهِمْ |  | قبلي من الناس أهل الفضل قَد حُسدوا |
| فدامَ لِي ولَهُمْ مالي وما بهم |  | ومات أكثر الناس غيظاً بما يجدوا |

اگر به من حسادت کنند، من ایشان را ملامت نمی‌کنم!

مردم قبل از من با اینکه اهل فضل بوده‌اند، به آنان حسادت ورزیده شده!

این وضعیت برای من و ایشان ادامه داشته، و هر چه به آن‌ها رسیده به من هم رسید!

و غالب مردم به آنچه نیافتند از غیظ مردند. (یعنی ضرر حسادت جز به خود شخص نمی‌رسد.)

به همینگونه شعر و شاعری در طول تاریخ بعد از ظهور اسلام تا امروز رواج خود را حفظ کرده است، طوری که تذکر رفت، صحابه و ائمه مذاهب در کلام خود شعر می‌گفتند، و به اشعار تمثیل می‌کردند و تاکنون در جوامع اسلامی و دیگر جوامع بشری، سرایش شعر رواج کامل دارد و از مزیت هنری خاص برخوردار است.

قرآن عظیم الشان شعر نیست و پیامبر ج «شاعر» نبودند

واقعیت امر این است که آیات قرآنکریم شعر نیست، بلکه کلام خداست و پیامبر ج شاعر و شاعرپیشه نبوده‌اند، آیات قرآنکریم نیز برین حقیقت گواه و شاهد است، چنانچه این مطلب به طور واضح در این آیات مشاهده می‌شود:

﴿وَمَا عَلَّمۡنَٰهُ ٱلشِّعۡرَ وَمَا يَنۢبَغِي لَهُۥٓۚ إِنۡ هُوَ إِلَّا ذِكۡرٞ وَقُرۡءَانٞ مُّبِينٞ ٦٩﴾ [یس: 69]([[27]](#footnote-27)).

﴿أَمۡ يَقُولُونَ شَاعِرٞ نَّتَرَبَّصُ بِهِۦ رَيۡبَ ٱلۡمَنُونِ ٣٠ قُلۡ تَرَبَّصُواْ فَإِنِّي مَعَكُم مِّنَ ٱلۡمُتَرَبِّصِينَ ٣١﴾ [الطور:30-31]([[28]](#footnote-28)).

﴿بَلۡ قَالُوٓاْ أَضۡغَٰثُ أَحۡلَٰمِۢ بَلِ ٱفۡتَرَىٰهُ بَلۡ هُوَ شَاعِرٞ﴾ [الأنبیاء: 5]([[29]](#footnote-29)).

﴿وَمَا هُوَ بِقَوۡلِ شَاعِرٖۚ قَلِيلٗا مَّا تُؤۡمِنُونَ ٤١﴾ [الحاقة: 41]([[30]](#footnote-30)).

﴿وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوٓاْ ءَالِهَتِنَا لِشَاعِرٖ مَّجۡنُونِۢ ٣٦﴾ [الصافات: 36]([[31]](#footnote-31)).

در آیات مذکور به وضاحت معلوم می‌شود که از شاعربودن پیامبر ج و شعربودن قرآنکریم انکار به عمل آمده و به مذمت کسانی پرداخته شده است که آیات قرآن را شعر و آنحضرت ج را شاعر دانستند، چنانچه در شأن نزول آیۀ اول از آیات مذکور گفته شده که، چون کفار قریش به ویژه شاعران‌شان گفتند که: محمد ج شاعر است، آنچه را می‌گوید شعر است، و ما نیز مثل وی خواهیم گفت، خداوند بزرگ برای ردّ قول‌شان این آیه را نازل فرمود که ما برای پیامبر خود شعر نیاموخته‌ایم و او را شعرگفتن سزاوار نیست، و نیز برایش سرایش شعر میسر نیست، و مصلحت وی در شاعری نمی‌باشد، اگر سرایش شعری را اراده نماید، برایش حاصل نمی‌گردد، این عدم شاعربودن وی بمانند ناخوان‌بودن وی می‌باشد که نوشته نمی‌تواند، به خاطر این که دلایل رسالتش محکمتر بوده و شبه‌یی درین مورد وجود نداشته باشد.

پیامبر اسلام ج سرایش شعری را هیچگاه قصد نکردند و کلام‌شان را بین موزون طور قصدی نمی‌آمد، حتی شعر دیگران را با قواعد و اصول شعری نمی‌توانستند برابر سازند و درست بخوانند، چنانچه روایت شده که ایشان خواستند مصراع بیتی از دیگر کس را تمثیل و استشهاد نمایند، اما آن را به شکل غیر موزونی چنین خواندند: «كفى بالإسلام والشيب للمرء ناهياً»([[32]](#footnote-32)).

در این وقت ابوبکر صدیقس برای آنحضرت فرمود: ای رسول خدا ج! شاعر اینگونه گفته است که «كفى الشيب والإسلام للمرء ناهياً».

همچنین وقتی به شعری که از شاعری دیگر بود، می‌خواستند تمثیل نمایند، و آن شعر چنین بود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| «ستبدي لك الأيام ما كنت جاهلاً |  | ويأتيك بالأخبار من لم تزود»([[33]](#footnote-33)) |

ایشان به عبارتی مغایر با آن اینچنین تمثیل کردند: «ويأتيك من لم تزود بالأخبار» ابوبکر صدیقس فرمود: یا رسول خدا! چنین نیست!! ایشان به جواب وی فرمودند: «إني لستُ بشاعرٍ وما ينبغي لي»([[34]](#footnote-34)).

از روایاتی که یادآور شدیم دانسته می‌شود که پیامبر شاعر نبودند و حتی در اصول و قواعد شعر آشنایی نداشتند، و اما احادیث و روایاتی هم وجود دارد که ظاهراً بر سرایش شعر از جانب پیامبر دلالت می‌کند، درینجا بین آیات و احادیث اگر در زمینه تحقیقی صورت نگیرد، تناقض بوجود می‌آید: از جندبس روایت شده است که آنحضرت ج در راهی می‌رفتند، چون افتادند و انگشت مبارک‌شان خون‌آلود شد، چنین فرمودند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| «هَلْ أَنْتِ إِلاَّ إِصْبَعٌ دَمِيتِ |  | وَفِى سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتِ»([[35]](#footnote-35)) |

همچنان روایت شده که در هنگام کندن خندق در غزوۀ احزاب چنین می‌فرمودند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| «اللَّهُمَّ لا عَيْشَ إِلا عَيْشُ الآخِرَةِ |  | فَاغْفِرْ لِلأَنْصَارِ، وَالْمُهَاجِرَةِ»([[36]](#footnote-36)) |

و نیز آمده است که می‌فرمودند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| «أَنَا النَّبِيُّ لا كَذِبْ |  | أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبْ»([[37]](#footnote-37)) |

طوری که قبلاً گفتیم، مدلول ظاهری این احادیث با مفاهیم آیات و احادیث پیشتر مخالفت می‌نماید، دانشمندان در وجه توفیق بین این دو بخش از احادیث و آیات، برای اثبات هدف واحد نظریات متفاوت ارائه داشته‌اند:

برخی گفته‌اند که: آنچه بر زبان مبارک آنحضرت ج از اینگونه مصرع‌ها جریان یافته از جملۀ شعر نمی‌باشد، زیرا این‌ها از جملۀ (رجز) بوده است و (رجز) شعر نیست، چنانچه این نظریه را (اخفش) ایراد نموده است.

بعضی‌ها چنین ابراز نظر داشته‌اند که آنچه را پیامبر ج خوانده‌اند، حکایت شعر دیگران به طریق تمثیل و استشهاد است و در آیه‌ها و احادیث نفی صنعت شعر و شاعری از آنحضرت آمده است، نه نفس خواندن شعر و تمثیل شعر دیگران. بنابراین، مخالفتی بین احادیث و آیاتی باقی نمی‌ماند([[38]](#footnote-38)).

و اما برخی دیگر از دانشمندان چنین می‌گویند که: آنچه از پیامبر ج ازین قبیل سخنان روایت شده که به یکی از اوزان شعری برابری دارد، به خاطر این که قصد تصنع و سرایش آن را نداشته‌اند [بلکه طور اتفاقی بر زبان‌شان آمده است] شعر نبوده و شعر به حساب نمی‌آید، زیرا اینگونه سخنان منظوم و دارای وزن در هر کلامی گاهی می‌آید، چنانچه در قرآنکریم نیز آمده است([[39]](#footnote-39)). در سوره‌یی از سوره‌های قرآنکریم خداوند فرموده است که ﴿سَلَٰمٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطۡلَعِ ٱلۡفَجۡرِ ٥﴾ [القدر: 5]. این آیه در حالی که شعر نیست، ولی دارای وزن است و بر وزن «مفاعيلن مفاعيلن فعولن»([[40]](#footnote-40)) برابری دارد. در این که آیات قرآنکریم شعر نیست و پیامبر ج شاعر نبودند، شکی وجود ندارد. چنانچه مشرکین در صدر اسلام هرچند با قرآنکریم و پیامبر ج عناد می‌ورزیدند، و مخالفت داشتند، آنحضرت را هرچه می‌خواستند می‌نامیدند و قرآنکریم را گاهی شعر معرفی می‌داشتند و گاهی سحر می‌نامیدند، این نامیدن‌ها و ابراز نظرهای کاذب و دروغ به خاطر مخالفت و عنادی بوده است که در دل داشته‌اند، وگرنه حقانیت قرآن را دانسته بودند و نیز پیامبری آنحضرت را به یقین می‌دانستند که حقیقت دارد و حق است، چنانچه بعضی اوقات بدین حقیقت اعتراف نیز می‌کردند.

ولید بن مغیره که از ثروتمندترین و صاحب رسوخ‌ترین افراد قریش و از کسانی بود که در شعر و سخنوری قابلیت ویژه‌یی داشت؛ وقتی در مسجد مکه نشسته بود، درین هنگام بر پیامبر ج وحی الهی نازل شد، بعد از نزول وحی، ایشان سورۀ (حم سجدة) را که نازل شده بود به آواز بلند دو مرتبه خواندند و ولید به آن گوش می‌داد، بعد از استماع به قومش بنی مخزوم چنین گفت: انصاف اینست که من امروز آنچه از محمد شنیدم، هرگز کلام آدمی نیست، و کلام جن هم نیست، زیرا در این کلام، حلاوتی است که در هیچ سخنی نیست، بر این کلام انوار می‌تابد، شاخه‌های آن پر از میوه است و اصلی بزرگ دارد، این کلام همیشه غالب است و هرگز مغلوب نمی‌تواند باشد.

آنگاه که بزرگان قریش همچون ابوجهل، ابولهب، نضر بن الحارث، امیه بن خلف و دیگران، با پیروان خود در مسجد به دور ولید بن مغیره جمع شدند و برایش گفتند: ما را غمی عظیم فرا رسیده است، زیرا محمد کلامی را می‌خواند و می‌گوید: از جانب خدا است، ایام حج فرا رسیده و مردم گروه گروه می‌آیند و از ما در این رابطه پرسش می‌نمایند، برخی از ما ‌گویند که: این کلام شعر است و وی شاعر، برخی دیگر گویند که: این کلام هذیان است و وی دیوانه است، و بین دو سخن از زمین تا آسمان فرق است، و مردم زیارت‌کننده، بی‌عقلی و نافهمی ما را در زمینه خواهند فهمید، باید فیصله‌یی صادر شود تا همه مردم به جواب زائرین آن را ارائه بدارند، و زائرین فریفته نشوند و به او نگروند. ای ولید! تو را به خداوند به همه وجوه از عقل و دانش، تجربه و کثرت سفرها بر ما فخر و امتیاز داده است، لذا درین امر به تو رجوع می‌کنیم، تا هرچه قرار دهی مطابق آن در شهر ندا در دهیم که همان سخن را همه جواب دهند و خلاف آن بر زبان نیاورند.

ولید ساعتی سر به گریبان فرود برد و متفکر شد، بعد از آن گفت: اگر شما این کلام را شعر و محمد را شاعر گویید، ملزم خواهید شد، زیرا من شعر عبید بن الأبرص، امیه ابن ابی الصلت و دیگر شعرای متقدم را شنیدم، هرگز این کلام شعر نیست و محمد شاعر نمی‌باشد و سلیقۀ شعر ندارد، اگر این کلام را کهانت گویید و وی را کاهن خوانید، نیز ملزم خواهید شد، زیرا کاهن گاهی راست و گاهی دروغ گوید، و در کلام محمد هرگز دروغ واقع نمی‌شود، اگر این کلام را هذیان گویید، و محمد را مجنون، بازهم طور آشکار ملامت خواهید شد، زیرا هذیان دیوانه مشتمل بر مواعظ نیست و دیوانه بیجا حرف می‌زند، و در وی کدام علامت جنون درنیافته‌ایم، این کلام او سراسر پند و حکمت است، اگر این کلام را سحر انگاریم و وی را ساحر گوییم، هم درست نمی‌شود، زیرا در سحر کلمات مهمل و بی‌معناست، و محمد پروای مال و دنیا را ندارد.

بعد از تفکر و تدبر بسیار بالآخره به وی گفتند: پس تدبیر چیست و چه باید گفت؟ ولید با نهایت ناز و عناد گفت: حقیقت این است که این سحر بابل است که محمد را از طرفی با سند صحیح رسیده است، و سحر بابل ورای انواع سحر است، دلیل قوی بر سخنم این است که هرکه با وی گرویده شود، برای دفاع و جانبداری از وی، از پدر و مادر و فرزندان خود جدا می‌شود.

از این گفتگوی صنادید قریش با ولید بن مغیره و پاسخ‌های وی برایشان و نیز از ابراز نظر نهایی‌اش درین مورد، دانسته می‌شود که وی حقیقت و حقانیت قرآن را دریافته بود که از جانب خداوند است، ولی با وصف فهمیدن خود در ابطال حقیقت آن سعی می‌نمود([[41]](#footnote-41)).

لازم است بدانیم که شعرنبودن قرآنکریم از رفعت مقام و منزلت اعجاز آور لفظ و معنایش نمی‌کاهد، زیرا اگرچه شعر نیست، اما فصاحت و بلاغت آن بلندتر و عالی‌تر از شعر شاعران است، فصیح‌ترین شاعر عرب یعنی امرؤالقیس، آن که قصایدش در بین مردم به فصاحت معروف بود و برای جواب طلبی و مقابله به دروازۀ کعبه آویزان شده بود، با نزول این آیه از قرآنکریم شهرت فصاحت وی سپری شد و به اختتام رسید([[42]](#footnote-42)): ﴿وَقِيلَ يَٰٓأَرۡضُ ٱبۡلَعِي مَآءَكِ وَيَٰسَمَآءُ أَقۡلِعِي وَغِيضَ ٱلۡمَآءُ وَقُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ وَٱسۡتَوَتۡ عَلَى ٱلۡجُودِيِّۖ﴾ [هود: 44]([[43]](#footnote-43)).

خلاصه سخن این که بر پیامبر ج کلامی داده شده بود که از تعلیمات روشن و نصایح مفید مشحون است، برای وی دیوان شعری داده نشده بود که محل تخیلات و طبع آزمایی‌های شاعرانه باشد، بلکه طبع وی فطرتاً از فن شاعری آنقدر دور گردانیده شده بود که در تمام عمر خود با وجودیکه تمام قبیلۀشان شاعرپیشه بودند، شعر نگفتند، بلی اگر در موقع رجز و غیر آن یکی دو بار کلام عبارت موزون و مقفی از زبان مبارک برآمده و خودبخود در قالب شعر درآمده باشد چیز دیگری است که آن را شعر و شاعری نمی‌توان گفت. طبع آنحضرت به شعرگفتن آنقدر بی‌علاقه بود که شعر یا مصراع شاعران دیگر را هم در تمام عمر خود بیش از سه چار مرتبه نخواندند، و حین خواندن همین مصراع اندک نیز چنان تغییرهای در شعر واقع می‌شد که روند شاعرانه‌اش فرو می‌شکست و محض مطلب شاعر ادا می‌گردید.

بنابراین، طبع شریف آنحضرت ج با شاعری هیچ علاقه و ذوق و مناسبت نداشت، زیرا این چیز شایان منصب رسالت نبود، آنحضرت ترجمان حقایق بودند و مقصد بعثت‌شان این بود که اهل دنیا را به حقایق اعلی بدون جزئی‌ترین کذب و غلو آشنا گردانند، واضح است که این وظیفه، کار شاعر نیست، زیرا حسن و کمال شاعری در کذب و مبالغه، بلند پروازی‌های خیال و نکته آفرینی‌های موهوم است، هرچند جذب و تأثیر شعر را می‌توان یک جزء ستوده گفت، مگر سبک عبارت و روش نثر قرآن به درجه‌یی بلند است که اگر تمام شاعران دنیا جمع شوند، چنان تأثیری را در مجموع سخنان‌شان یافته نمی‌توانند، از مشاهدۀ اسلوب بدیع قرآنکریم می‌توان گفت که: گویا روح اصلی نظم و شعر در نثر آورده شده است، شاید از همین سبب فصحا و عقلای بزرگ دنیا به حیرت افتاده قرآن را شعر و یا سحر می‌خوانده‌اند، حالان که قرآن با شعر و سحر هیچ نسبتی ندارد، آیا کسی دیده است که گاهی اساس محکم و بی‌زوال روحانیت در پرتو کلام شاعر و یا جادوگری بنا شده باشد؟ هرگز چنین نمی‌شود!

این بنای عظیم الشان که بر مبنای تعلیمات قرآن از قرن‌ها تا امروز پایدار است، نتیجۀ حققت و صداقت اوست و آن را با سخنان بندگانش مناسبت در میان نیست، پس این کار، کار شاعران نیست، قرآن کلام خداست، شعر نمی‌باشد، و پیامبر ج شاعر نیست، بلکه رهبر و پیام‌آور الهی است([[44]](#footnote-44)).

﴿وَمَا عَلَّمۡنَٰهُ ٱلشِّعۡرَ وَمَا يَنۢبَغِي لَهُۥٓۚ﴾ [یس: 69]([[45]](#footnote-45)).

﴿وَمَا هُوَ بِقَوۡلِ شَاعِرٖۚ﴾ [الحاقة: 41]([[46]](#footnote-46)).

تقدیر شعر و تمجید شاعران از جانب پیامبر ج

قبلاً گفتیم که پیامبر ج شاعر نبودند و به سرودن شعر اشتغال نداشتند، ولی با آن همه اشعار نیکوی شاعران را تقدیر نموده، ایشان را مورد تمجید قرار می‌دادند، این تمجید شاعران توسط پیامبر ج و تقدیر اشعارشان قویترین دلیل بر جواز سرایش شعر دانسته می‌شود، از عایشهل روایت شده است که پیامبر ج برای حسان بن ثابتس منبری را در مسجد می‌نهادند که در بالای آن شعر بخواند، این حدیث را ترمذی از عایشهل چنین روایت می‌نماید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ج يَضَعُ لِحَسَّانَ مِنْبَرًا فِى الْمَسْجِدِ ليقُومَ عَلَيْهِ قَائِمًا يُفَاخِرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ج أَوْ قَالَتْ يُنَافِحُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ج وَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ج: إِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُ حَسَّانَ بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا يُفَاخِرُ أَوْ يُنَافِحُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ج»([[47]](#footnote-47)).

به همینگونه برای حسان بن ثابت در قسمت سرایش شعر و دفاع از آنحضرت در برابر مشرکین دعا می‌نمودند که «اللَّهُمَّ أَيِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»([[48]](#footnote-48)).

همچنان در حدیث دیگری آمده است که وی را به همراه‌بودن جبرئیل÷ و کمکش بشارت داده فرمودند که «هَاجِهِمْ وَجِبْرِيلُ مَعَكَ»([[49]](#footnote-49)).

هشام بن عمروهس از پدرش روایت می‌نماید که در نزد عایشهل حسان بن ثابت را دشنام دادم، وی مرا گفت: حسان را دشنام مده، زیرا وی در برابر مشرکین از جانب پیامبر دفاع و مخاصمه می‌کرده است([[50]](#footnote-50)).

در حدیث صحیح دیگری وارد است که حضرت پیامبر ج شعرهای را که دارای محتوای حکمت و موعظه بوده است، توصیف نموده چنین فرموده‌اند: «إِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِكْمَة»([[51]](#footnote-51)).

همچنان دربارۀ شعر یکی از شاعران که محتوای خوب داشته بوده است چنین فرموده‌اند: «أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا الشَّاعِرُ كَلِمَةُ لَبِيدٍ أَلاَ كُلُّ شَىْءٍ مَا خَلاَ اللَّهَ بَاطِلٌ»([[52]](#footnote-52)).

به همینگونه آنحضرت ج برخی اوقات شعرهای بعضی از شاعران را بویژه در هنگام کار و فعالیت‌های مبارزاتی می‌خواندند که این عمل مبارک دلیل بر تشویق شاعران می‌تواند باشد و نیز تمجید شاعران را افاده می‌کند، امام مسلم در صحیح خود از حضرت براءس روایت می‌نماید که گفت: «يَوْمَ الأَحْزَابِ يَنْقُلُ مَعَنَا التُّرَابَ وَلَقَدْ وَارَى التُّرَابُ بَيَاضَ بَطْنِهِ وَهُوَ يَقُولُ:([[53]](#footnote-53))

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اللَّهُمَّ لَوْلاَ أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا |  | وَلاَ تَصَدَّقْنَا وَلاَ صَلَّيْنَا |
| فَأَنْزِلَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا |  | إِنَّ الأُلَى قَدْ أَبَوْا عَلَيْنَا»([[54]](#footnote-54)) |

این شعر از عامر بن الأکوع بود که از یکی از اصحاب رسول خدا بوده است، آن کسی که آنحضرت همین شعرش را از خود وی شنیدند، و بعد از استماع شعرش برای عامر از بارگاه خداوند طلب رحمت نمودند، عامرس در همان غزوه به شهادت نائل آمد، سنت الهی چنین بود که برای هرکس که پیامبر ج طور خاص دعا نمودی و استغفار فرمودی آن شخص شهید می‌گردید([[55]](#footnote-55)).

روایاتی از خواندن شعر در نزد پیامبر بزرگوار اسلام از طرف اصحاب‌شان نیز در دست است که آن حضرت از این عمل اصحاب انکار نمی‌کردند و منع نفرموده‌اند، چنانچه ترمذی از جابر بن سمرهس روایت نموده است که می‌گفت: «جَالَسْتُ النَّبِيَّ ج أَكْثَرَ مِنْ مِائَةِ مَرَّةٍ فَكَانَ أَصْحَابُهُ يَتَنَاشَدُونَ الشِّعْرَ وَيَتَذَاكَرُونَ أَشْيَاءَ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ وَهُوَ سَاكِتٌ فَرُبَّمَا تَبَسَّمَ مَعَهُمْ»([[56]](#footnote-56)).

به همین طریق آن حضرت ج اشعار شاعران غیر مسلمان را هم اگر دارای محتویات خوب اخلاقی می‌بود، بد نمی‌شمردند و حتی خواهش انشاء و خوانش آن را می‌کردند و بدان گوش می‌دانند، امام مسلم در صحیح خود از عمر بن شرید از پدرش چنین روایت می‌نماید که گفته است: «من عقب رسول خدا روزی (مرکبی) را سوار شدم، ایشان فرمودند که: آیا از شعر امیه پسر ابی الصلت همراه تو چیزی هست؟ گفتم: بلی هست، فرمودند: آن را بخوان، برایشان یک بیت خواندم، فرمودند که: بخوان، باز برایشان بیتی خواندم، باز فرمودند که: بخوان، تا این که برایشان صد بیت خواندم» و در روایتی آمده که آن حضرت فرمودند: «نزدیک بوده که امیه بن ابی الصلت در شعر مسلمان شود»([[57]](#footnote-57)).

از این روایات جواز حفظ اشعار و اعتنا به آن دانسته شده و به جواز سرایش شعرهای که دارای حکمت‌ها و مواعظ باشد استدلال می‌شود، چنانچه همه علماء این نوع از شعرها را جواز بخشیده و مستحب دانسته‌اند([[58]](#footnote-58)).

یاران پیامبر ج و بزرگان دین شاعر بوده‌اند و شعر می‌سرودند

پیشتر گفتیم که پیامبر بزرگوار اسلام هرچند شاعر نبوده‌اند، اما شعرهای احتواکنندۀ حکمت و توحید و اخلاق را به دیدۀ تقدیر نگریسته، شاعران مسلمان و با اخلاق را تمجید می‌نمودند و به دفاع از اسلام و دین خدا تشویق و مأمور می‌فرمودند، به همینگونه اصحاب گرامی آنحضرت ج که صاحبان فضل و کمال و علم بودند شاعر بوده‌اند، اما شعبی می‌گوید: ابوبکر و عمرب شاعر بودند و شعر می‌گفتند، و علیس از آن دو نفر شاعرتر بود([[59]](#footnote-59)).

از ابوبکرس خلیفه اول اسلام، در رثای آنحضرت ج این سروده منقول است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فقدنا الوحي إذ وليت عنا |  | وودعنا من الله الكلام |
| سوى ما قد تركت لنا رهيناً |  | توارثه القراطيس الكرام |
| فقد أورثتنا ميراث صدق |  | عليك به التحية والسلام([[60]](#footnote-60)) |

همچنان وقتی وی به مدینۀ منوره هجرت نموده بود و وجودش را مریضی گرفته و تب کرده بود، چنین می‌فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كل امرء مصبح في أهله |  | والموت ادنى من شراك نعله([[61]](#footnote-61)) |

از ابن عباسب که از دانشمندترین صحابه بوده و ملقب به رئیس مفسرین قرآنکریم می‌باشد، روایت شده است که وی شعر می‌سروده و گاهی دیگران را می‌خواسته برای وی شعر بخوانند، در روایتی آمده که وی از عمر بن ربیعه خواهش کرد، تا برای وی قصیده‌یی را که سروده است بخواند، عمر بن ربیعه قصیده‌اش را که نزدیک به نود بیت بود، به این مطلع خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أَمِنْ آلِ نُعْمٍ أنتَ غادٍ فمُبْكِرُ |  | غَداةَ غَدٍ أم رائحٌ فمُهَجَّرُ |

ابن عباسب قصیده مذکور را با یکبارشنیدن حفظ کرد و دوباره برخواند، این روایت بیانگر اعتنای اصحاب پیامبر ج به شعر و شاعری و نمایانگر استعداد، ذوق و علاقۀ‌شان در شعر و شاعری می‌باشد، بلالس در هنگامی که بعد از هجرت مکه، در مدینه مریض شده بود، چون تب از وجودش کم می‌شد به آواز بلند به یاد مکه چنین می‌خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ألا ليت شعري هل أبيتن ليلة |  | بواد وحولي اذخر وجليل |
| وهل أردن يوماً مياه مجنة |  | وهل يبدون لي شامة وطفيل([[62]](#footnote-62)) |

حسان بن ثابتس شاعر پیامبر ج بود و از ایشان همیشه در برابر مشرکین دفاع می‌کرد و مورد تمجید آن حضرت قرار می‌گرفت، وی در شاعری مهارت خاصی داشت، این مهارتش بدون شک کمک و امداد روحانی و ملکوتی بود، زیرا پیامبر ج برایش فرموده بودند که «هَاجِهِمْ وَجِبْرِيلُ مَعَكَ»([[63]](#footnote-63)) و نیز او را دعای خیر نموده بودند که «اللَّهُمَّ أَيِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»([[64]](#footnote-64)).

توانائی حسان در شعر به حد اعلا قرار داشت، در حدیثی از عایشهل روایت شده که «حسان بن ثابت در باب هجو مشرکین از پیامبر ج اجازه خواست، آنحضرت فرمودند: در باب نسب من چه می‌کنی؟ (چون آنحضرت و مشرکین مکه نسب و قومیت مشرک داشتند) حسان گفت: مثلیکه موی از خمیر کشیده می‌شود، تو را از بین‌شان می‌کشم»([[65]](#footnote-65)) ابیاتی چند از شعرهای او را که در توصیف و دفاع از آنحضرت ج سروده بوده است، نقل می‌کنیم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هجوت محمداً فأجبت عنه |  | وعند الله في ذاك الجزاء |
| هجوت محمداً برّاً تقيّاً |  | رسول الله شيمته الوفاء |
| فإن أبي ووالدتي وعرضي |  | لعرض محمد منكم وقاء... |
| فإنْ أعرضتُمُ عنَّا اعْتمرنا |  | وكانَ الفتح وانكشفَ الغطاءُ |
| وإلاَّ فاصبروا لجلاد يومٍ |  | يُعِزُّ الله فيهِ منْ يشاءُ ([[66]](#footnote-66)) |

یکی دیگر از شاعران دورۀ پیامبر ج که از ایشان دفاع می‌کرد و به توصیف و مدح‌شان می‌پرداخت، عبدالله بن رواحهس بود، امام بخاری در صحیح خویش از ابی هریرهس شعری را که عبدالله بن رواحه در مدح پیامبرج سروده بوده است، اینچنین روایت می‌کند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وَفِينَا رَسُولُ اللَّهِ يَتْلُو كِتَابَهُ |  | إِذَا انْشَقَّ مَعْرُوفٌ مِنَ الْفَجْرِ سَاطِعُ |
| أَرَانَا الْهُدَى بَعْدَ الْعَمَى فَقُلُوبُنَا |  | بِهِ مُوقِنَاتٌ أَنَّ مَا قَالَ وَاقِعُ |
| يَبِيتُ يُجَافِي جَنْبَهُ عَنْ فِرَاشِهِ |  | إِذَا اسْتَثْقَلَتْ بِالْكَافِرِينَ الْمَضَاجِعُ([[67]](#footnote-67)) |

سلمه بن اکوع که از مجاهدین شجاع و اصحاب دلاور آن حضرت ج بود، هنگامی که افراد قبیلۀ عرنیین، ساربانان شترهای صدقه را شهید نموده و گله‌ها را ربوده بودند، در حالی که ایشان را با انداختن تیر تعقیب می‌نمود، با سرایش این بیت همه را مغلوب نموده شترهای صدقه را واپس به مدینه آورد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أَنَا سَلَمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ |  | وَالْيَوْمُ يَوْمُ الرُّضَّعِ([[68]](#footnote-68)) |

پیامبر ج بعد از این واقعه و مشاهده فعالیت وی در شأنش فرمودند: «خَيْرُ فُرْسَانِنَا أَبُو قَتَادَةَ، وَخَيْرُ رَجَّالَتِنَا سَلَمَةُ»([[69]](#footnote-69)).

در هنگام جهاد و مبارزه با کفار صحنه‌ها و میدان‌ها نبرد تنها صحنه و میدان مبارزه با شمشیر نبود، بلکه مبارزه با شعر و شاعری نیز رواج داشت، و اصحاب آنحضرت ج ضمن جهاد با شمشیر با کفار در شعر و بیان هم مقابله می‌نمودند، حتی این مقابله‌های ادبی طور بدیهی صورت می‌گرفت.

طوریکه قبلاً نیز یادآوری نمودیم، وقتی در غزوۀ خیبر مرحب پادشاه خیبر به میدان آمد مبارز طلبید، این بیت‌ها را سر می‌داد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قَدْ عَلِمَتْ خَيْبَرُ أَنِّى مَرْحَبُ |  | شَاكِى السِّلاَحِ بَطَلٌ مُجَرَّبُ |
| إِذَا الْحُرُوبُ أَقْبَلَتْ تَلَهَّبُ([[70]](#footnote-70)) |

درین هنگام عامرس به شهادت می‌رسد، شیر خدا علیس در حالی که چشمانش تکلیف دارد به فرمان رسول خدا ج، بعد از این چشمانش را آنحضرت به آب دهن، تر نمودند و طور عاجل به طریق معجزه صحت یافت، در مقابل پادشاه نامسلمان خیبر به میدان می‌شتابد، و با سرودن بدیهی این اشعار مرحب را به جهنم واصل می‌گرداند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أَنَا الَّذِي سَمَّتْنِي أُمِّي حَيْدَرَهْ |  | كَلَيْثِ غَابَاتٍ كَرِيهِ الْمَنْظَرَهْ |
| أُوفِيهِمُ بِالصَّاعِ كَيْلَ السَّنْدَرَهْ([[71]](#footnote-71)) |

همچنان اصحاب رسول خدا ج برای رفع خستگی و تشویق به انجام کارهای دسته‌جمعی و مبارزاتی رجز می‌خواندند، چنانچه در هنگام کندن خندق در غزوۀ احزاب اینطور می‌خواندند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدَا |  | عَلَى الإِسْلاَمِ مَا بَقِينَا أَبَدًا([[72]](#footnote-72)) |

پیامبر ج به جواب‌شان می‌فرمودند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اللَّهُمَّ لاَ عَيْشَ إِلاَّ عَيْشُ الآخِرَهْ |  | فَبَارِكْ فِي الأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ([[73]](#footnote-73)) |

سرایش شعر و تایید آن از امامان دین مشاهده و روایت شده است، چنانچه دانشمندان عالم اسلام اکثراً یا خود شاعر بودند و یا در مواردی به شعر استشهاد و تمثیل نموده‌اند، امام ابوحنیفه/ در برابر کسانی که بر وی حسد می‌بردند شعرهای را که منسوب به حضرت علی کرم الله وجهه است برمی‌خواندند، چنانچه قبلاً آن ابیات را نقل نمودیم([[74]](#footnote-74)). از امام شافعی روایت شده که جهت تشویق به علوم فایده‌مند بویژه علوم قرآن و حدیث و فقه و منع‌نمودن از امور غیر مطلوب چنین سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كل العلوم سوى القرآن مشغلة |  | إلا الحديث وإلا الفقه في الدين |
| العلم ما كان فيه قال حدثنا |  | وما سوى ذالك وسواس الشياطين([[75]](#footnote-75)) |

عبدالله بن مبارک که از دانشمندان معروف عالم اسلام و از یاران امام ابوحنیفه بوده است، در مدح ابوحنیفه/ می‌فرماید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لقد زان البلاد ومن عليها |  | إمام المسلمين أبو حنيفة |
| بأحكام وآثار وفقه |  | كآثار الرموز على الصحيفة |
| فما في المشرقين له نظير |  | ولا في المغربين ولا بكوفة |
| وقد قال بن إدريس مقالاً |  | صحيح النقل في حكم لطيفه |
| بأن الناس في فقه عيال |  | على فقه الإمام أبي حنيفة([[76]](#footnote-76)) |

به این طریق که گفته آمدیم متقدمین و متأخرین از دانشمندان و امامان دینی عالم اسلام به شعر و ادب علاقه داشتند، حتی علوم و معارف زیادی را به زبان‌های مختلف به روش نظم ارائه و بیان نموده‌اند، علاوه بر صرف و نحو و لغت حتی در اصول دین و تصوف و عرفان رساله‌های منظوم و اشعاری از آن بزرگواران باقی مانده است که می‌توان در زبان دری درین مورد از سلسلة الذهب مولانا جامی، گلشن راز شبستری و آثار پیر هرات یادآوری نمود.

این رواج و موجودیت شعر و شاعری در دوره‌های صحابه و تابعین، امامان دین و بزرگواران عرفان و تصوف، بهترین دلیل برای جواز سرایش و انشاء شعر تا وقتی که اشتغال به امور غیر مطلوب و خلاف شرعی صورت نگیرد، می‌تواند بوده باشد.

نظر دانشمندان دینی در رابطه به حل و حرمت شعر

اگر به تعریف‌هایی که در هر دوره و زمان از شعر صورت گرفته است توجه شود، دیده می‌شود که یکی از مقاصدی که در سرایش شعر مطرح بوده است، انتقال اندیشه و مافی الضمیر گویندۀ شعر است. بنابراین، به صراحت لهجه می‌توان گفت که شعر از مقولۀ بیان است و حکم آن را محتوای آن توجیه می‌کند، به عبارت دیگر محتوای شعر در مقبولیت و مردودیت و خوبی و زشتی آن اثر می‌گذارد، هرگاه با شعر دعوت به سوی خیر و صلاح گرفته و دفاع از معنویات و اخلاق و مقدسات انجام پذیرد، آن شعر خوب و مورد تایید است، و اگر بالعکس محتوایش باعث انگیزش قوای شهوانی وجود، و وسلیۀ سوق‌دادن ضمیرها به سوی فساد و تباهی و تخریب شخصیت‌های سالم از طریق هجو بگردد، مورد نکوهش قرار می‌گیرد.

با این ملاحظه در قرآنکریم و احادیث پیامبر گرامی اسلام ج دو نوع برخورد با شعر و شاعران وجود دارد.

الف: شعر و شاعرانی که مورد نکوهش قرار گرفته‌اند و قرآنکریم و احادیث نبوی به مذمت‌شان پرداخته است، در سورۀ «شعراء» در رابطه به اینگونه شعر و شاعران کافر را اراده داشته است، آن‌هایی که به هجو پیامبرج مصروف بوده با اسلام و مسلمانان مخالفت می‌ورزیدند، مانند: عبدالله ابن زبعری، هبیره بن ابی وهب مخزومی، مسافع بن عبد مناف، ابوعمرو بن عبدالله الجمحی و امیه بن ابی الصلت ثقفی که سخنان دروغ و باطل را ساخته و می‌گفتند که: ما مثل آنچه محمد می‌گوید می‌گوییم، ایشان شعر می‌سرودند و گمراهان قوم‌شان به اطراف‌شان جمع شده به سخنان باطل‌شان که در هجو پیامبر ج و اصحابش می‌سرودند، گوش فرا می‌دادند، و بعد از آن اقوال‌شان را به دیگران انتقال می‌دادند([[77]](#footnote-77)).

ابوعمرو بن عبدالله الجمحی شعری را سروده بود که در آن عنادش را با اسلام و با پیامبر ج اعلان داشته بود، چنانچه برخی از دانشمندان تفسیر، گفته‌اند که: این آیه که در مذمت شعر است، در شأن وی نازل شده است، وی در شعرش چنین گفته بود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ألا بلغا عني النبي محمداً |  | بأنك حـق والمليك حمــيد |
| ولكن إذا ذكرت بدراً وأهله |  | تأوه مني أعظم وجلود([[78]](#footnote-78)) |

بناء شاعرانی که در آیۀ مذکور مورد مذمت قرار گرفته‌اند، کسانی‌اند که در شعرشان گاهی یک شیء را مدح می‌کنند و گاهی همان چیز را مذمت می‌نمایند، در شعر خود دروغ می‌گویند و یا سخاوت و کرم و خوبی‌ها را مدح می‌نمایند، در حالی که بدان‌ها عمل نمی‌کنند. بنابراین، قرآنکریم ایشان را معرفی داشته و عمل‌شان را تقبیح نموده است([[79]](#footnote-79)).

دیگر از مواردی که شعر در آثار و احادیث و آیات مورد مذمت قرار گرفته است، شعری است که شاعرش به خاطر این که برایش چیزی از مادیات را نداده باشند، کسی را هجو نماید، و مسلک و پیشۀ شاعری را پیشه و ملاک معاش زندگی خود ساخته باشد، و نیز شاعری وی را، از عبادت و ذکر خدا و تلاوت قرآن باز دارد، در حدیثی از آنحضرت ج روایت شده که فرمودند: «لأَنْ يَمْتَلِئَ جَوْفُ أَحَدِكُمْ قَيْحًا حَتَّى يُرِيَهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَمْتَلِئَ شِعْرًا»([[80]](#footnote-80)) و در روایتی دیگر از ابی سعید خدریس نقل شده که ما با رسول خدا ج می‌رفتیم، ناگاه شاعری پدیدار شد که شعر می‌خواند، آنحضرت فرمود: «خُذُوا الشَّيْطَانَ أَوْ أَمْسِكُوا الشَّيْطَانَ لأَنْ يَمْتَلِئَ جَوْفُ رَجُلٍ قَيْحًا خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَمْتَلِئَ شِعْرًا»([[81]](#footnote-81)).

دانشمندان درین رابطه ابراز نظر کردند که این برخورد پیامبر ج با شاعر مذکور به خاطر دین بوده است که ایشان حالت وی را می‌دانستند، شاید از حال وی شناخته بودند که وی شاعری را برایش وسیلۀ کسب معاش قرار داده، هرگاه برایش مال و ثروتی داده شود، در مدح بخشنده مبالغه می‌کند، و اگر داده نشود در هجو و مذمت می‌کوشد و مردم را در اموال و آبروی‌شان مورد تجاوز و اذیت قرار می‌دهد، در چنین حالتی هیچ اختلافی بین دانشمندان وجود ندارد که آنچه در کسی بدین طریق توسط شعر و شاعری به دست آورد حرام است، و اگر از آن امتناع نورزد به هر طریقی که دفع آن ممکن باشد باید دفع شود([[82]](#footnote-82)).

بهترین نظر و تأویلی که بر احادیث مذکور ارائه شده، اینست که بر شخص مورد نظر، شعر چنان غلبه نموده بود که کاملاً سینه و وجودش را فرا گرفته بوده است، بدون این که چیزی از علم و ذکر خداوند در دل و ضمیرش وجود داشته باشد، وی از آنگونه کسانی بوده است که در باطل فرورونده و به روش‌های غیر محمود روان‌اند، و کسی که چنین باشد، بدون شک مصداق همچو احادیثی خواهد بود، این تأویل و نظر مفهومی است که امام بخاری/ در صحیح خویش با ارائه ترجمۀ بابی درین مورد بدان اشاره نموده است، زیرا وی در آنجا گفته است: «بَابْ مَا يُكْرَهُ أَنْ يَكُونَ الْغَالِبَ عَلَى الإِنْسَانِ الشِّعْرُ حَتَّى يَصُدَّهُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَالْعِلْمِ وَالْقُرْآنِ»([[83]](#footnote-83)) و بعد از ارائه این عنوان حدیثی را که قبلاً ذکر نمودیم روایت نموده است.

بنابرآنچه گفتیم شعر وقتی مذموم است که انسان همیشه بدان اشتغال داشته باشد، و شعر وی را از ذکر خدا، علم، خواندن قرآن و سایر عبادات باز دارد، و یا این که محتوای شعر موضوعات بد و نامطلوب، هجو و اذیت مسلمانان باشد.

امام طحاوی/ می‌گوید که: گروهی از دانشمندان با استدلال به احادیثی از باب دو حدیث مذکور شعر و سرایش آن را مکروه پنداشته‌اند، از جمله این دانشمندان، مسروق، ابراهیم نخعی، سالم بن عبدالله، حسن بصری، عمر بن شعیب را می‌توان نام برد، همچنان این نظریه از صحابه‌یی از قبیل عمر بن الخطاب، عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود نیز روایت شده است، و اما گروه دیگری از جمله امام شعبی، عامر بن سعد، ابن سیرین، سعید بن مسیب، قاسم، ثوری، اوزاعی، امام ابی حنیفه، امام شافعی، امام مالک، امام ابویوسف، امام محمد، ابن اسحاق و... با کراهیت شعر، مخالفت ورزیدند و ابراز نظر نمودند که شعر و شاعری تا آنگاه که مشتمل هجو کسی نباشد و به آبروی کسی دست نزده باشد و نیز سخن فحش و نامطلوبی را دربر نداشته باشد باکی ندارد، این قول و نظریه از ابی بکر صدیق، علی بن ابی طالب، ابن عباس، براء، انس بن مالک، عمرو بن العاص، عبدالله ابن زبیر، معاویه و عایشهش روایت شده است([[84]](#footnote-84)).

دیگر از مواردی که شعر از دیدگاه اسلام مورد نکوهش قرار می‌گیرد، شعری است که در آن عفت کلام در نظر گرفته نشده باشد، ذکر و اوصاف زنان و امور مخالف با اخلاق و معنویات را شامل بوده مغایر با اساسات و اصول اسلامی باشد، نمونه‌یی اینگونه اشعار خسیف و نادرست و مغایر با اخلاق را در اشعار شاعران دورۀ جاهلی قبل از اسلام و بعضی هم در دوره‌های بعدی می‌توان مشاهده کرد.

امرؤ القیس که از بزرگ‌ترین شاعران عرب بوده است در قصیدۀ مشهورش که از جملۀ معلقات سبع و معروف‌ترین آن‌هاست، عاشقبازی خود را چنین توصیف می‌کند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تقول وقد مالَ الغبيط بنا معا |  | عقرت بعيري يا امرؤ القيس فأنزل |
| فقلتُ لها سيري وأرخي زمامه |  | ولا تبعديني من جناك المعلل |
| فمثلكِ حبلي قد طرقتُ ومرضع |  | فألهيتها عن ذي تمائم محول |
| إذا ما بكي من خلفها انصرفت له |  | بشق وتحتي شقها لم تحول([[85]](#footnote-85)) |

و یا در وصف و زیبایی معشوقه‌اش در همین قصیده می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هصرتُ بِفودي رأسها فتمايلت |  | عليَّ هضيمَ الكَشحِ رِيّاالمُخَلخَلِ |
| مُهَفْهَفَةٌ بَيْضاءُ غيرُ مُفاضَة |  | ترائبها مصقولةٌ كالسجنجل |
| كِبِكْرِ المُقاناة ِ البَياضِ بصُفْرَة |  | غذاها نميرُ الماء غير المحللِِ([[86]](#footnote-86)) |

فرزدق از شاعران عرب در دورۀ خلافت سلیمان بن عبدالملک شعری را سروده بود که از ابیاتش یکی این بیت مغایر با اخلاق و معنویت بود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فبتن بجانبي مصرعات |  | وبت أفض أغلاق الختام([[87]](#footnote-87)) |

چون سلیمان بن عبدالملک این بیت را شنید، فرزدق را خواست به محاکمه بکشاند و برایش گفت که: بر تو حد شرعی واجب شده است، زیرا وی درین بیت خود به زناکاری اقرار و اعتراف نموده بود، فرزدق به جواب خلیفه گفت که: ای امیر مؤمنان! خداوند حد را از من با فرمودۀ: ﴿ وَأَنَّهُمۡ يَقُولُونَ مَا لَا يَفۡعَلُونَ ٢٢٦﴾ [الشعراء: 226] ([[88]](#footnote-88)). دفع نموده است.

ب: نوع دوم برخورد قرآنکریم و احادیث نبوی با اشعاری است که مورد تأیید قرار دارد و آن عبارت از شعرهاییست که موعظه و پند و اندرز را شامل باشد، و برای دفاع از معنویات و مقدسات دینی و ارزش‌های انسانی و یا در برابر هجو کفار و مشرکین به طریق مقابله سروده شده باشد، و گوینده‌اش را از ذکر خداوند و اعمال صالحه باز نداشته باشد.

خداوند بزرگ بعد از مذمت شاعران جاهلی و پیروان‌شان اینگونه شاعران را مستثنی می‌نماید، چنانچه فرموده است: ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَذَكَرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا وَٱنتَصَرُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا ظُلِمُواْۗ﴾ [الشعراء: 227]([[89]](#footnote-89)).

شاعرانی که از حکم مذمت مستثنی شده‌اند، شاعران مسلمان، مثل حسان بن ثابت، عبدالله بن رواحه کعب بن ماک می‌باشند، اینان از سرودن شعرهای مثل شعرهای کفار پرهیز می‌کردند، و در مقابل کفار از پیامبر ج به دفاع می‌پرداختند، و مقابلتاً کفار را هجو می‌نمودند.

وقتی آیات سورۀ شعراء که دربارۀ شاعران است، نازل شد، این سه شاعر مسلمان مذکور به خدمت پیامبر ج آمدند در حالی که گریه می‌کردند گفتند: خداوند بزرگ در مذمت شاعران آیاتی را نازل فرموده است، گویا این که چون خود شاعر بودند، احساس دلتنگی نموده بودند، پیامبر ج به جواب‌شان فرمودند که: شما دنبالۀ آیه را بخوانید که در آن شاعران مؤمن و صالح از مذمت مستثنی و بیرون‌اند، بعداً فرمودند که: «شخص با ایمان به وسیلۀ شمشیر و زبانش جهاد می‌کند، قسم به خداوندی که نفس من در دست اوست آنچه از سخن شما به سوی‌شان پرتاب می‌کنید، مثل تیرزدن مؤثر است»([[90]](#footnote-90)).

از مواردی که سرایش شعر جواز دارد، آن شعریست که برای بیان و توصیف عظمت اسلام و بزرگان دینی سروده شده باشد، چنانچه وقتی پیامبرج در عمرۀ قضا به مکه داخل می‌شدند، عبدالله بن رواحه پیشروی‌شان این شعر را می‌خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خلو بني الكفار عن سبيله |  | اليوم نضربكم على تنزيله |
| ضرباً يزيل الهام عن مقيله |  | ويذهل الخليل عن خليله([[91]](#footnote-91)) |

دین هنگام عمرس برای ابن رواحه گفت: آیا در پیش روی رسول خدا ج و در حرم خدا شعر می‌خوانی؟! پیامبر ج، عمر فاروق را از منع ‌کردنش نهی فرمودند و گفتند: «خَلِّ عَنْهُمْ يَا عُمَرُ فَلَهِىَ أَسْرَعُ فِيهِمْ مِنْ نَضْحِ النَّبْلِ»([[92]](#footnote-92)).

این بود نمونه‌یی از شعرهایی که برای توصیف آنحضرت ج سروده شده و مورد تأکید قرار گرفت و این بهترین دلیل برای مدعای متذکرۀ ما می‌تواند باشد.

دیگر از مواردی که شعر مورد تأیید است آنست که شعر دارای حکمت و اندرز و پند و مؤعظه باشد، و یا این که برای ایضاح و تشریح مسایل علمی باشد، و آمادگی و رشد فکری برای تدریس علوم مورد نظر سراینده‌اش بوده باشد که در نتیجه چنین شعری، رشد فرهنگ و ثقافت دینی را با خود خواهد داشت، به همین منظور بوده که آنحضرت ج دربارۀ شعر لبید می‌فرمایند: «أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا الشَّاعِرُ كَلِمَةُ لَبِيدٍ: أَلاَ كُلُّ شَىْءٍ مَا خَلاَ اللَّهَ بَاطِلٌ»([[93]](#footnote-93)). واضح است که چون مصراع مذکور متضمن توحید است مورد ستایش و تمجید قرار گرفته است، چنانچه به منظور آمادگی و رشد فکری برای تدریس علوم و انتشار ثقافت اسلامی است که دانشمندان دینی کاربرد استعارات و تشبیهات و سایر صنایع ادبی را در شعر مجاز شمرده‌اند، اگرچه این استفاده و کاربرد در حد افراط و از اندازۀ معتاد بگذرد([[94]](#footnote-94)).

علاوه بر این دانشمندان اسلامی، علوم و معارف زیادی را در شعر ارائه و بیان داشتند، حتی مسائل و موضوعاتی از اصول دین را که حاوی استدلالات منطقی و مشروع می‌باشد، در شعرهای خود گنجانیده‌اند که برای جامعه‌های بشری سودمند است، کاربرد تخیلات که عنصر اصلی و مهم شعر است، در کلام و سخن به اندازۀ ارزش دارد و مؤثر است که دانشمندان منطق ضمن بر شمارش و معرفی انواع قیاس‌ها و استدلالات منطقی نوعی از انواع قیاس را به نام «قیاس شعری» ارائه داشته‌اند و تعریفی را بران مترتب نمودند که «قیاس شعری قیاسی است که از تخیلات صادق یا کاذب، محال یا ممکن ترکیب شده باشد که در نفس از طریق قبض و بسط تأثیر نماید»([[95]](#footnote-95))، این تعریف طوری که واضح است تخیل در سخن را ثابت می‌نماید، و طوری که مشهود است شعر شاعران بهترین جولانگاه و میدان کاربرد و استفادۀ تخیلات در کلام می‌باشد.

دیگر از موارد جواز سرایش و خواندن شعر، جایی است که شعر برای دفاع از اسلام و مقدسات دینی و شخصیت‌های محترم سروده باشد، اینگونه شعر از جانب پیامبر ج مورد تأیید و ستایش قرار گرفته است، این که شخص برای دفاع از شخصیت خود در برابر کسانی که وی را هجو نموده‌اند شعری را بسراید نیز در تحت همین مقوله داخل است و حکمش همین می‌باشد، چناچه قبلاً یادآوری گردید که حسان بن ثابت از پیامبر ج در برابر مشرکین به مدافعه می‌پرداخت، و مورد تأیید ایشان قرار می‌گرفت، چنانچه برایش فرمودند که: «جبرئیل همیشه تا آندم که از خدا و رسولش دفاع و جانبداری کنی تو را تأیید می‌کند»([[96]](#footnote-96)).

لازم است دانسته شود که در شعر دفاعی هم باید عفت کلام حفظ شود و بهتر است کاملاً جنبۀ تعرضی نداشته، بلکه جنبه‌ی دفاعی داشته باشد، چنانچه این مطلب از قسمت اخیر آیه دانسته می‌شود، آنجا که خداوند بزرگ فرموده: ﴿وَٱنتَصَرُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا ظُلِمُواْۗ﴾ [الشعراء: 227]([[97]](#footnote-97)). و نیز باید در کلام شاعر مسلمان پدر و مادر طرف مقابل هجو نگردد و مورد تعرض واقع نشوند، آنحضرت درین باره برای شاعرانی که به دفاع می‌پرداختند فرمودند: «انتصروا ولا تقولوا إلا حقاً ولا تذكروا الأباء والأمهات»([[98]](#footnote-98)).

بر مبنای سخنان گذشتۀ ما درین مبحث، باید بگوییم که مشروعیت و عدم مشروعیت شعر و خوبی و زشتی آن را مورد و محتوایش توجیه می‌نماید و خود شعر و هنر شاعری به ذات خود خوب یا بد، نیست، هرگاه شعر دارای محتویات اخلاقی، پند، اندرز و دعوت به سوی خوبی‌ها باشد و برای دفاع از اسلام و شخصیت‌های قابل ستایش سروده شده باشد، و در بهبود جامعۀ بشری اثرمند باشد، مورد تأیید است، و اگر بالعکس برای سوق‌دادن جامعه‌ها به سوی فساد و تباهی و سوء اخلاق سروده شده باشد و در سقوط جامعه‌ها به سوی فساد و منجلاب تباهی کمک نماید، مورد تأیید نبوده مبارزه در برابر آن لازم است.

از ابن سیرین روایت است که وی شعری را می‌خواند، برایش گفتند که: آیا کسی همچو تو را سزاوار است که شعر بخواند؟ وی گفت: «آیا شعر از سخنان دیگر جز در قافیه فرقی دارد؟»([[99]](#footnote-99)).

امام شافعی نیز این نظریه را تأیید نموده در مورد می‌فرماید: «شعر نوعی از سخن است، شعر نیکو مثل سخن نیکو و شعر بد مثلا کلام بد استک([[100]](#footnote-100)) این نظریه را حدیثی از آنحضرت ج صراحتاً تأیید می‌نماید، آنجا که فرموده‌اند: «الشِّعْرُ بِمَنْزِلَةِ الْكَلاَمِ حَسَنُهُ كَحَسَنِ الْكَلاَمِ وَقَبِيحُهُ كَقَبِيحِ الْكَلاَمِ»([[101]](#footnote-101)).

در «رد المحتار» که از کتاب‌های فقه و فتاوای مذهب امام ابوحنیفه است، با استفاده به حدیثی نظریه‌یی را که متذکر شدیم، عیناً ذکر نموده مورد تأیید قرار می‌دهد، علاوتاً حکم ارائه می‌کند که شنیدن سروده‌های عربی که بدون خوش‌آوازی‌های (شهوت‌انگیز) و (نابجا) خوانده شود جواز دارد، و شنیدن آن به جهت یادگیری اصول و اسلوب کلام باکی ندارد([[102]](#footnote-102)).

سخن آخر و حکم کلی و قطعی در رابطه به شعر و سرایش آن اینست که هرگاه شعر، هجو مسلمانی را متضمن باشد، سرودن و شنیدن آن حرام است، و آنچه از شعرها در باب موعظه و پند و حکمت و ذکر نعمت‌های خداوند باشد ستوده و نیکوست، اما سرایش شعرهای تاریخی و ذکر زمانه‌های قبلی و امت‌های متقدم مباح می‌باشد، و شعرهای که در باب قد و رخسار و موی و زلف و خط و خال سروده شوند مکروه‌اند، مگر این که برای استشهاد بر علوم و کاربرد صناعات ادبی سروده شده باشند([[103]](#footnote-103)).

آنچه به صراحت دانسته می‌شود اینست که سرایش شعر در اوصاف و بیان محاسن زن مشخص بیگانه جواز ندارد، و گناه عظیمی است، زیرا سرایش اینچنین تجاوز به آبروی او و اقوام و وابستگان او خواهد بود. و اما اگر کسی در اوصاف و خوبی‌های زن منکوحۀ خود شعر می‌سراید مجال این وجود دارد که آن را مباح بدانیم، چنانکه عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود که یکی از فقیهان مدینه و بزرگان دوره‌اش بود، شاعری بزرگ بوده دربارۀ زنش که «عثمه» نام داشت اشعار زیادی را سروده بود، این بیت‌ها برخی از شعرهای اوست:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تغلغل حب عثمه في فؤادي |  | فبادية مع الخافي يسير |
| تغلغل حيث لم يبلغ شراب |  | ولا حزن ولم يبلغ سرور |
| أكاد إذا ذكرت العهد منها |  | أطير لو أن إنساناً يطير([[104]](#footnote-104)) |

بخش دوم:
موسیقی و آوازخوانی از دیدگاه فقه اسلامی

آیات قرآنکریم و اقوال مفسرین دربارۀ موسیقی و آوازخوانی

قرآنکریم این کتاب مقدس و آسمانی شامل آیاتی است که به اموری از قبیل احکام موسیقی و آوازخوانی به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم دلالت می‌نماید، و دربارۀ این موضوعات در آن یادآوری‌های صورت گرفته است که درین مبحث به بررسی این آیات متبرکه و اقوال مفسرین پیرامون آن می‌پردازیم.

الف: خداوند بزرگ در سورۀ اسراء از نافرمانی شیطان خبر می‌دهد که چون وی را امر فرمود که آدم را سجده نماید، شیطان آدم را سجده نکرد و بدین سبب مطرود و ملعون دایمی گردید، بعد از این طردشدن از روی کینه گفت: خدایا! اگر مرا مهلت دهی اولاد آدم را اغوا می‌نمایم! خداوند بزرگ برای شیطان می‌فرماید که: هرکس از بندگان را که در توان تست، با آوازت برانگیزان و از راه منحرف بگردان، و این کار به خاطر این است که در عمل ثابت شود، چه کسی در برابر مکر و حیله‌اش استقامت می‌کند و از وساوس او تخلف می‌ورزد و چه کسی اطاعت شیطان را لازم می‌گیرد، این مطلب با روشنی این آیه مشاهده می‌شود: ﴿وَٱسۡتَفۡزِزۡ مَنِ ٱسۡتَطَعۡتَ مِنۡهُم بِصَوۡتِكَ وَأَجۡلِبۡ عَلَيۡهِم بِخَيۡلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَوۡلَٰدِ وَعِدۡهُمۡۚ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا ٦٤﴾ [الإسراء: 64]([[105]](#footnote-105)).

ابن عباسب ابراز نظر فرموده که معنی آیه چنین است: مردم را با دعوت خود به نافرمانی خدا برانگیزان، لذا طبق نظریۀ وی با تعبیر عامش، هر عملی که به سوی غیر راه خدا دعوت کننده باشد، عمل شیطانی محسوب می‌شود، اما برخی از دانشمندان تفسیر را نظر بر اینست که مراد از صوت شیطان در آیۀ مذکور موسیقی و آوازخوانی و لهو و لعب است([[106]](#footnote-106)).

چنانچه مجاهد که از شاگردان ابن عباس است، نیز همین نظریه را در تفسیر آیۀ مذکور ارائه داشته است([[107]](#footnote-107)).

ب: از مواردی که به عنوان دلیل بر منع از موسیقی مطرح است و دانشمندان بدان استدلال جسته‌اند آیه‌یی در سورۀ لقمان است که در آن با تعبیر «لهوالحدیث» به موضوعات مورد بحث پرداخته شده و کسانی که به مقصود گمراه‌ساختن و به انحراف‌کشاندن مردم از راه خدا به لهو و لعب و موسیقی دست زنند مورد نکوهش قرار گرفته‌اند، خداوند در این سوره فرموده است: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ ٦﴾ [لقمان: 6]([[108]](#footnote-108)).

عده‌یی از مفسیرین و فقهای صدر اسلام از جمله ابن عباس و ابن مسعودش از تعبیر «لهوالحدیث» در آیۀ مذکور، ساز و سرود را مراد دانسته‌اند، چنانچه وقتی از ابن مسعودس پرسان شد که «لهوالحدیث» چیست؟ به جواب گفت: «الْغِنَاءِ وَاللَّهِ الَّذِي لا إِلَهَ إِلا هُوَ»([[109]](#footnote-109)) این حکمت را با سه بار تکرار ارائه داشت، این نظریه را که بیان نمودیم مجاهد نیز مورد تأیید قرار داده است، وی می‌افزاید که گوش‌دادن به موسیقی و مانند آن از سخنان باطل بوده در تحت مقولۀ «لهوالحدیث» داخل می‌باشد([[110]](#footnote-110)).

علاوه بر اینان که یادآور شدیم. از دانشمندان دیگری چون عکرمه، حسن و سعید بن جبیر نیز نظریۀ مذکور روایت شده است، اینان ابراز نظر می‌کنند که شأن نزول آیۀ مذکور، موسیقی و ساز و سرود است و این آیه در همین رابطه نازل شده است([[111]](#footnote-111)). باید گفت که: این نظریه از طرف مفسرین دیگری نیز مورد تأیید قرار گرفته است، آنان که گفته‌اند: آیۀ مذکور در شأن نضر بن حارث نازل شده است، همان کسی که کتاب‌های داستان رستم و اسفندیار را خریداری کرده بود، و هنگامی که اقوال پیامبر ج در مکه نقل می‌شد، وی روایات و اخبار ملوک فارس را می‌خواند، و می‌گفت: از سخنان محمد بهتر است، و هرگاه شنیدی کسی مسلمان شده است، وی را به نزد کنیزان آوازخوانش می‌برد و امر می‌کرد کنیزان برایش طعام و شراب آورده در محضر وی به موسیقی بپردازد و آواز بخواند و می‌گفت: این سروده‌های کنیزانم از آنچه محمد آورده بهتر است([[112]](#footnote-112)). لازم به یادآوری است که احادیثی نیز وجود دارد که ثابت می‌نماید این آیه در شأن موسیقی و نوازندگان آن نازل شده که در آینده به بررسی آن‌ها خواهیم پرداخت.

ج: دیگر از آیاتی که به موضوع مورد نظر در آن توجه صورت گرفته است، آیات سورۀ نجم است، خداوند بزرگ درین سوره از حال کفار خبر می‌دهد که به آیات قرآن تعجب می‌ورزند و خنده می‌کنند، و با مصروفیت در لهو و لعب به معارضه با قرآن می‌پردازند، چنانچه فرموده است: ﴿أَفَمِنۡ هَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ تَعۡجَبُونَ ٥٩ وَتَضۡحَكُونَ وَلَا تَبۡكُونَ ٦٠ وَأَنتُمۡ سَٰمِدُونَ ٦١﴾ [النجم: 59-61]([[113]](#footnote-113)).

در تفسیر مدارک التنزیل دربارۀ معنی ﴿وَأَنتُمۡ سَٰمِدُونَ ٦١﴾ در آیۀ مذکور آمده است که آیا شما در غفلت و بیخبری در لهو و بازی مصروف استید؟ این تفسیر اضافه می‌کند که وقتی کفار قرآن را می‌شنیدند به وسیلۀ آوازخوانی و موسیقی با آن معارضه می‌کردند، تا مردم را از شنیدن آن باز دارند([[114]](#footnote-114)).

ابن عباس و عکرمه ضمن تفسیر آیۀ مذکور گویند که: «سمود» در لغت اهل یمن موسیقی و آوازخوانی است و کفار چون قرآن را می‌شنیدند به موسیقی و آوازخوانی و بازی مصروف می‌گردیدند([[115]](#footnote-115)).

لازم به یادآوری است که اصل لفظ «سمود» که در آیه آمده است بالاکردن و جنباندن سر را معنی می‌دهد، این لفظ از «سمود البعیر» گرفته شده است، «سمود البعیر» بر کیفیت رفتار شتری اطلاق می‌شود که سرش را بالا و پائین کرده در حرکتش سرعت داشته باشد، و «سامد» آوازخوان و بازیگر موسیقی نواز را گویند([[116]](#footnote-116)).

احادیث نبوی و اقوال صحابه دربارۀ موسیقی و آوازخوانی

در کتاب‌های حدیث از پیامبر بزرگوار اسلام ج احادیثی در مذمت آوازخوانی و موسیقی و نیز بر جواز و اباحت آن در مواضع و مکان‌های مخصوص روایت شده است، همچنین روایاتی که از صحابۀ جلیل القدر و بزرگوار، درین رابطه منقول است، در بعضی مواضع بر منع موسیقی و آوازخوانی، و در برخی از جای‌های دیگر بر جواز آن دلالت دارد که اینک به بیان و بررسی آن می‌پردازیم.

پیامبر ج در یکی از احادیث، کسانی را که زناکاری، شراب و موسیقی را حلال می‌پندارند مورد مذمت قرار داده ایشان را به مسخ چهره‌های‌شان هشدار داده‌اند، امام بخاری این حدیث را از ابی مالک اشعری روایت نموده که آنحضرت ج فرمودند: «لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِى أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْحِرَ وَالْحَرِيرَ وَالْخَمْرَ وَالْمَعَازِفَ، وَلَيَنْزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَى جَنْبِ عَلَمٍ يَرُوحُ عَلَيْهِمْ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ، يَأْتِيهِمْ [يَعْنِى الْفَقِيرَ] لِحَاجَةٍ فَيَقُولُونَ: ارْجِعْ إِلَيْنَا غَدًا. فَيُبَيِّتُهُمُ اللَّهُ وَيَضَعُ الْعَلَمَ، وَيَمْسَخُ آخَرِينَ قِرَدَةً وَخَنَازِيرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»([[117]](#footnote-117)).

در روایتی دیگر عایشهل از پیامبر ج نقل نموده است که فرموده‌اند: «لَيَشْرَبَنَّ أُنَاسٌ مِنْ أُمَّتِى الْخَمْرَ يُسَمُّونَهَا بِغَيْرِ اسْمِهَا يَعْرِفُ عَلَى رُءُوسِهِمُ بِالْمَعَازِفُ وَالْمُغَنِّيَاتُ يَخْسِفُ اللَّهُ بِهِمُ الأَرْضَ وَيَجْعَلُ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ»([[118]](#footnote-118)).

احادیث دیگری درین باب مروی است که آنحضرت ج تعلیم و آموزش موسیقی و آوازخوانی برای کنیزان را نهی فرمودند و ناروا پنداشتند، و نیز بیان داشتند که شیطان موسیقی نواز را تا آنگاه که موسیقی بنوازد، همراهی می‌کند و تشویق می‌نماید. ترمذی این حدیث را از ایشان بدینگونه روایت نموده است که فرمودند: «لا تحل تعليم المغنيات ولا بيعهن وأثمانهن حرام وفي مثل ذلك نزلت هذه الآية: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ﴾ [لقمان: 6]وما من رجل يرفع صوته بالغناء إلا بعث الله شيطانين أحدهما على هذا المنكب والآخر على هذا المنكب فلا يزالان تضربان بأرجلهما حتى يكون هو الذي يسكت»([[119]](#footnote-119)).

در حدیثی دیگر آواز قره‌نی که از آلات موسیقی است از جانب پیامبر ج مورد لعنت قرار گرفته و از آن منع فرمودند، درین حدیث آمده است: «صوتان ملعونان فاجران أنهي عنهما: صوت مزمار ورنة شيطان عند نغمة ومرح ورنة عند مصيبة لطعم خدور وشق جيوب»([[120]](#footnote-120)).

به همینگونه ملاحظه می‌شود که در احادیث نبوی ج موسیقی و آوازخوانی به عنوان کسب و پیشه مردود شمرده شده و نیز شکستن و تخریب آلات موسیقی مباح پنداشته شده است، از ابی هریرهس روایت شده است که «نهي رسول الله ج عن ثمن الکلب وكسب المزمار»([[121]](#footnote-121)).

از حضرت علیس روایت شده است که پیامبر ج فرمودند: «بعثت بكسر المزامير»([[122]](#footnote-122)) و نیز در روایتی دیگر از عکرمه و ابن عباسب از آنحضرت ج منقول است که فرمودند: «بعثت بهدم المزامير والطبل»([[123]](#footnote-123)).

در برخی از احادیث نبوی ج موجودیت و رواج موسیقی به حد افراط در جامعۀ اسلامی در پهلوی سایر اعمال ناشایست، سبب رسیدن بلا و نزول آن قلمداد شده است، امام ترمذی از علیس روایت نموده که پیامبر ج فرمودند: «إِذَا فَعَلَتْ أُمَّتِى خَمْسَ عَشْرَةَ خَصْلَةً حَلَّ بِهَا الْبَلاَءُ فَذَّكَرَ مِنْهَا: الْقَيْنَاتُ وَالْمَعَازِفُ»([[124]](#footnote-124)).

به همینگونه موسیقی در برخی احادیث عمل شیطانی معرفی گردیده، حتی چنین وانمود شده که ملائکه رحمت با قافله و کسانی جرس با ایشان در سفر همراه باشد، همراهی نمی‌کنند و نیز قره‌نی که از آلاتی موسیقی است مؤذن شیطان برشمرده شده است، امام مسلم از ابی هریرهس روایت می‌کند که پیامبر ج فرمودند: «لاَ تَصْحَبُ الْمَلاَئِكَةُ رُفْقَةً فِيهَا كَلْبٌ وَلاَ جَرَسٌ»([[125]](#footnote-125)). در حدیث قدسی به روایت طبرانی از ابن عباس آمده است: «قال إبليس: يا رب أهبطتَ آدم، وقد علمتُ أنه سيكون كتاب ورسل فما كتابهم ورسلهم؟ قال: رسلهم الملائكة، والنبيون منهم وكتبهم التوراة والإنجيل والزبور والفرقان. قال: فما كتابي؟ قال: كتابك الوشم وقرآنك الشعر ورسلك الكهنة وطعامك ما لم يذكر اسم الله عليه وشرابك كل مسكر وصدقك الكذب وبيتك الحمام ومصايدك النساء ومؤذنك المزمار ومسجدك الأسواق»([[126]](#footnote-126)).

قرطبی در تفسیر خویش از ابی موسی اشعری حدیثی را روایت نموده که بر محرومیت شنوندگان موسیقی از آواز قاریان اهل بهشت دلالت می‌کند، درین حدیث آمده است که پیامبر ج فرمودند: «من استمع صوت غناء لم يؤذن له أن يسمع الروحانيين، فسئل وما الروحانيون يا رسول الله؟ قال: قراء أهل الجنة»([[127]](#footnote-127)).

در همین تفسیر حدیث دیگری روایت شده که بیان می‌کند، بندگانی که از شنیدن و لذت‌بردن از موسیقی و لهو، بیزاری جویند و خود را پاک نگهدارند، در قیامت در بهشت مشمول رحمت خداوند بزرگ می‌گردند، قرطبی این حدیث را از اسد بن موسی از عبدالعزیز بن ابی سلمه از محمد بن منکدر روایت نموده است که وی گفت: این حدیث برای ما رسیده است که خداوند در روز قیامت می‌فرماید: «أين عبادي الذين كانوا ينزهون أنفسهم وأسماعهم عن اللهو ومزامير الشيطان أحلوهم رياض المسك وأخبروهم أني قد أحللت عليهم رضواني»([[128]](#footnote-128)).

به همینگونه که احادیث نبوی را دربارۀ نکوهش و مذمت موسیقی و آوازخوانی یادآور شدیم از صحابه بزرگوارس نیز روایاتی منقول است که بر حرمت و کراهت موسیقی دلالت نموده، سختگیری‌شان را در نهی از آن وانمود می‌سازد، چنانچه ابن مسعودس موسیقی و آوازخوانی را مقدمۀ زناکاری معرفی کرده آن را باعث به وجودآمدن نفاق در دل می‌داند، وی فرموده است: «الغناء خطبة الزنا»([[129]](#footnote-129)) و نیز فرموده است: «الْغِنَاءُ يُنْبِتُ النِّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْبَقْلَ»([[130]](#footnote-130)).

حضرت انسس پیشۀ نوازندگی را بدترین کسب و حرفه معرفی داشته و درین زمینه می‌گوید: «أجنس الكسب المزمارة»([[131]](#footnote-131)).

ابن عباسب که از مفسرین و فقهای مشهور صدر اول اسلام است با قاطعیت آلات موسیقی را تحریم می‌نماید، وی فرموده است: «الدُّفُّ حَرَامٌ وَالْمَعَازِفُ حَرَامٌ وَالْكُوبَةُ حَرَامٌ وَالْمِزْمَارُ حَرَامٌ»([[132]](#footnote-132)).

امام زین العابدین علی بن حسین بن علیش موجودیت آلات موسیقی در جامعه را دلیل ناپاکی اهل آن جامعه می‌داند، وی می‌فرماید: «ما قدست أمة فيها البربط»([[133]](#footnote-133)). از عایشهل روایت شده که وی موسیقی نوازی را دید که در حالت نواختن موسیقی است و سرش را می‌جنباند، وی آن نوازنده را چون شیطان دانست و به اخراجش دستور داد، امام بخاری این موضوع را اینطور روایت می‌نماید: «مرت عايشه برجل يتغني ويحرك رأسه طرباً في بيت فَقَالَتْ عَائِشَةُل: أُفٍّ شَيْطَانٌ أَخْرِجُوهُ أَخْرِجُوهُ فَأَخْرَجُوهُ»([[134]](#footnote-134)).

از عثمان بن عفان خلیفه سوم بعد از رسول خدا ج روایت شده که وی ترک موسیقی و آوازخوانی را علامۀ پایبندی با اسلام ناب دانسته می‌گوید که: من از هنگامی که با پیامبر ج بیعت نمودم دیگر به موسیقی اشتغال نورزیدم. امام غزالی/ درین رابطه از وی روایت نموده که فرمود: «مَا تَغَنَّيْتُ وَلاَ تَمَنَّيْتُ وَلاَ مَسِسْتُ ذَكَرِى بِيَمِينِى مُنْذُ بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج»([[135]](#footnote-135)).

عبد الله بن عمرب که از جملۀ فقهای صدر اول اسلام است مردی را که به حج احرام بسته بودند و با ایشان کسی بود که خوش‌آوازی و موسیقی می‌کرد، مورد نکوهش قرار داد و برای‌شان گفت: «ألا لا أسمع الله لكم ألا لا أسمع الله لكم»([[136]](#footnote-136)).

همچنین از عبدالله بن عمرب روایتی منقول است که بر مکروهیت و زشتی دلالت می‌کند، و آن اینست که وی از شنیدن آوازخوانی چوپانی امتناع ورزید و انگشتانش را در گوش‌هایش نهاد، و برای نافع که با وی همراه بود، می‌گفت که: آیا آواز آن را می‌شنود یا خیر؟ و چون نافع وی را گفت: اکنون نمی‌شنوم، انگشتانش را از گوش‌هایش بیرون آورد و سپس گفت: من پیامبر ج را دیدم که همچنین فعل کردند([[137]](#footnote-137)).

همچنان احادیثی از پیامبر ج روایت شده است که بر مشروعیت زدن دف برای اعلان نکاح و استحباب آن دلالت می‌کند، پیامبر ج ضمن امر به اعلام نکاح برای عموم مردم امر فرمودند بدین مناسب دف بزنند، از عایشهل روایت شده که گفت: پیامبر ج فرمودند: «أَعْلِنُوا هَذَا النِّكَاحَ وَاجْعَلُوهُ فِي الْمَسَاجِدِ وَاضْرِبُوا عَلَيْهِ بِالدُّفُوفِ»([[138]](#footnote-138)).

در حدیثی دیگر موجودیت آوازخوانی و دف‌زدن در موضع و موقع اعلان نکاح جدائی بین حلال و حرام و علامۀ حلال‌بودن، تشخیص داده شده است. محمد بن حاطب جحمی از آنحضرت ج روایت نموده که فرمودند: «فَصْلُ مَا بَيْنَ الحَلالِ وَالْحَرَامِ الصَّوْتُ وَالدُّفُّ فِي النِّكَاحِ»([[139]](#footnote-139)).

امام بخاری از ربیع دختر معوذ بن عفراء که از برگزاری محفل عروسی خود نقل می‌نماید، روایت کرده است که در آن محفل پیامبر ج حضور داشتند و دختران خوردسالی آوازخوانی می‌کردند و پیامبر ایشان را منع نفرمودند و برایشان عیب نگرفتند، تا آنگاه که یکی از ایشان بیت‌های خلاف عقاید توحیدی را خواند و مبارک ج به تعدیل آن پرداختند، وی این حدیث را چنین روایت نمود: «قَالَتِ الرُّبَيِّعُ بِنْتُ مُعَوِّذٍ ابْنِ عَفْرَاءَ جَاءَ النَّبِيُّ ج فَدَخَلَ حِينَ بُنِيَ عَلَيَّ، فَجَلَسَ عَلَى فِرَاشِي كَمَجْلِسِكَ مِنِّي، فَجَعَلَتْ جُوَيْرِيَاتٌ لَنَا يَضْرِبْنَ بِالدُّفِّ وَيَنْدُبْنَ مَنْ قُتِلَ مِنْ آبَائِي يَوْمَ بَدْرٍ، إِذْ قَالَتْ إِحْدَاهُنَّ وَفِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ. فَقَالَ دَعِى هَذِهِ، وَقُولِي بِالَّذِي كُنْتِ تَقُولِينَ»([[140]](#footnote-140)).

از عامر بن سعد روایت شده که وی نزد قرظه بن کعب و ابی مسعود انصاری در محفل عروسی رفت که در آن کنیزان خوردسال آواز می‌خواندند و موسیقی می‌نواختند، عامر بن سعد برای آن دو نفر گفت: ای یاران رسول خدا و ای اهل بدر! آیا چنین کاری در نزد شما انجام می‌پذیرد؟ آن دو نفر برایش گفتند: اگر می‌خواهی با ما بنشین و اگر می‌خواهی بازگرد و برو، زیرا برای ما رخصت داده شده است([[141]](#footnote-141)).

دربارۀ آوازخوانی خوردسالان در هنگام بازگشت مسافرین از سفر و نیز در روزهای عید احادیثی روایت شده که بر جواز آن دلالت می‌کند، عایشهل روایت می‌کند که ابوبکر صدیقس در روز عید قربان نزدم آمد، در حالی که دو دختر خوردسال در نزدم آواز می‌خواندند و دف می‌زدند و پیامبر ج عبای‌شان را بر رخ خود کشیده و غلطیده بودند، ابوبکرس بر آنان متعرض شد، درین وقت پیامبر ج سرش را بیرون آورده وی را امر فرمودند که ایشان را به حال‌شان بگذارد و در این زمینه فرمودند: «دَعْهُمَا يَا أَبَا بَكْرٍ فَإِنَّهَا أَيَّامُ عِيدٍ»([[142]](#footnote-142)).

وقتی پیامبر ج به مدینه داخل می‌شوند، در پیش روی‌شان دف زده می‌شد، ابوبکرس خواست که تا از آن منع نماید، آنحضرت ج فرمودند: ایشان را به حال‌شان واگذار تا یهودی‌ها بدانند دین ما وسیع و آسانگیری است، و سپس با دف‌زدن پیش روی‌شان ابیاتی خوانده می‌شد، در تفسیر قرطبی این حدیث مبارکه به تفصیل ذکر شده است([[143]](#footnote-143)).

از حضرت عمرس که از حساس‌ترین صحابه در برابر منکرات بود، روایت شده است که وی چون آواز و دفی را شنیدی پرسان می‌کرد که چه خبر است؟ چون به وی گفته می‌شد که عروسی یا محفل ختنۀ اطفال است، چیزی نمی‌گفت و سکوت می‌نمود([[144]](#footnote-144)).

به همینگونه در حدیثی که بریدهس روایت نموده دلالت بر اباحت آوازخوانی در هنگام بازگشت مسافرین را از سفر دلالت می‌کند، مدلول حدیث اینست که کنیزی نذر نموده بود که چون پیامبر ج از سفر جهاد برگردند در پیش روی‌شان دف زند و آوازخوانی نماید، وقتی بازگشتند موضوع را برایشان عرض نمود و ایشان به وی اجازه این کار را دادند، این حدیث را امام احمد و ترمذی چنین روایت نموده‌اند: «عَنْ بُرِيْدة قَال: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ج فِي بَعْضِ مَغَازِيهِ فَلَمَّا انْصَرَفَ جَاءَتْ جَارِيَةٌ سَوْدَاءُ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي كُنْتُ نَذَرْتُ إِنْ رَدَّكَ اللَّهُ سَالِمًا أَنْ أَضْرِبَ بَيْنَ يَدَيْكَ بِالدُّفِّ وَأَتَغَنَّي. قَالَ: لَهَا إِنْ كُنْتِ نَذَرْتِ فَاضْرِبِي وَإِلاَّ فَلاَ. فَجَعَلَتْ تَضْرِبُ فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَهِيَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عَلِيٌّ وَهِيَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عُثْمَانُ وَهِيَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَأَلْقَتِ الدُّفَّ تَحْتَ اسْتِهَا ثُمَّ قَعَدَتْ عَلَيْهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَخَافُ مِنْكَ يَا عُمَرُ إِنِّي كُنْتُ جَالِسًا وَهِيَ تَضْرِبُ فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَهِيَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عَلِىٌّ وَهِيَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عُثْمَانُ وَهِيَ تَضْرِبُ فَلَمَّا دَخَلْتَ أَنْتَ يَا عُمَرُ أَلْقَتِ الدُّفَّ»([[145]](#footnote-145)).

نظر امامان مذاهب، دانشمندان دینی و فقهاء دربارۀ موسیقی و آوازخوانی

مسلّم است که تمام ابراز نظرها و فتواهای امامان مذهب و دانشمندان براساس کتاب و سنت بوده و با توجه به این دو اصل عمده و معتبر صدور یافته است، لذا براساس احادیث متفاوت المدلولی که در باب موسیقی و آوازخوانی روایت شده است، و قبلاً از آن روایات یادآوری نمودیم، نظریات دانشمندان دینی و فقهاء نیز درین باره متفاوت به نظر می‌رسد، برخی از دانشمندان و ائمه حکم بر تحریم موسیقی و آوازخوانی را ابراز داشته برای منع از آن تشدید به عمل آوردند، به همینگونه از برخی از ایشان دو نوع روایت متفاوت یعنی روایت منع و تحریم و روایت جواز و اباحت نقل شده است که می‌توانیم بین این روایات فقط نظر به کیفیت و موقعیت انجام عمل، توافق برقرار سازیم.

براساس آنچه گفتیم متأخرین نیز در کتاب‌های فقه و فتوی نظریات متفاوت و گوناگونی ارائه داشته‌اند، برخی بر تحریم و منع موسیقی و آوازخوانی و برخی دیگر جواز و اباحت آن را فتوی داده‌اند که اینک به بررسی نظریات و دلایل این دانشمندان می‌پردازیم.

جمهور دانشمندان دینی آوازخوانی با موسیقی و بدون موسیقی را تحریم نموده و به آیۀ ششم از سورۀ لقمان که قبلاً در رابطه آیۀ مذکور و اقوال مفسرین درباره‌اش بحث نمودیم، استدلال جسته‌اند([[146]](#footnote-146))، و نیز به احادیثی که بر منع آوازخوانی و مذمت آن وارد شده مثل حدیث ابی مالک اشعری که آن را امام بخاری در صحیح خود روایت نموده تمسک ورزیدند([[147]](#footnote-147)).

از امام ابوحنیفه روایت شده که سختگیرترین مردم در باب موسیقی و آوازخوانی بوده آن را از گناهان برمی‌شمرده است([[148]](#footnote-148))، و مذهب دیگر دانشمندان کوفه مثل ابراهیم، شعبی، حماد، ثوری، و دیگران نیز همین نظریه بوده است و همه در تحریم آن اتفاق نظر داشته‌اند([[149]](#footnote-149))، دیگر یاران و شاگردان امام ابوحنیفه نیز به حرمت موسیقی و آوازخوانی رأی خود را ارائه داشته‌اند، چنانچه به این حدیث پیامبر ج استدلال جسته‌اند که «اسْتِمَاعُ الْمَلَاهِي مَعْصِيَةٌ وَالْجُلُوسُ عَلَيْهَا فِسْقٌ وَالتَّلَذُّذُ بِهَا كُفْرٌ»([[150]](#footnote-150)).

از امام مالک/ دربارۀ اهل مدینه که آوازخوانی را رخصت می‌شمردند سؤال شد، وی به جواب گفت: آوازخوانی و موسیقی را در عقیدۀ ما اشخاص فاسق انجام می‌دهند، وی ابراز داشته است که هرگاه کسی کنیزی را خریداری کند و بعداً آگاه شود که موسیقی نواز است، برایش جواز دارد آن را به عنوان این که معیوب است از طریق خیار عیب مسترد نماید([[151]](#footnote-151)).

اما شافعی/ دربارۀ موسیقی و آوازخوانی ابراز نظر نموده است که هرکه این عمل را انجام دهد مردود الشهادة بوده به بیخردی و ناجوانمردی نسبت داده می‌شود([[152]](#footnote-152))، این نظریه که موسیقی نواز شهادت وی قبول نمی‌شود همچنین در کتب فقه حنفی نیز ذکر شده است([[153]](#footnote-153)).

به همینگونه اصحاب امام شافعی شنیدن آوازخوانی از زنان بیگانه را از محرمات پنداشته و ابو طیب طبری از امام شافعی نقل نموده که هرکه مردم را برای شنیدن آوازخوانی کنیز خود جمع و دعوت نماید، مردود الشهادة بوده و عملش دیاثت به حساب می‌آید([[154]](#footnote-154)).

از امام احمد بن حنبل/ روایت شده که وی گفته است: مزمار (نی استوانه‌یی شکل) نای (نی کتک)، سرنا (نی بزرگ) طنبور و مغزفه (ساز پیانو) و آنچه مانند این‌ها است حرام می‌باشد([[155]](#footnote-155)). به همینگونه از دیگر دانشمندان، تحریم و کراهت موسیقی و آوازخوانی روایت و نقل شده است قاسم بن محمد می‌گوید: «آوازخوانی و موسیقی عمل باطل است و باطل در آتش است»([[156]](#footnote-156)).

مکحول می‌گوید: هرکه کنیزی خریداری کند و آن را فقط جهت آوازخوانی خریداری نماید و نگاهش دارد، چون بمیرد بر وی نماز نخواهم خواند([[157]](#footnote-157)).

از ابراهیم نخعی نقل شده که وی گفته است: اصحاب ما سر کوچه‌ها را گرفته دف‌ها را پاره می‌نمودند ([[158]](#footnote-158)). طبری می‌گوید: علمای شهرها بر مکروهیت آوازخوانی و منع از آن اتفاق دارند، و از ابوالفرج نقل است که قفال، از یاران ما به این نظر است که شهادت آوازخوان و رقاص قبول نشود([[159]](#footnote-159)). از فضل بن عیاض منقول است که فرموده است: غناء و موسیقی مقدمۀ برای زناکاری است([[160]](#footnote-160)).

همچنان از یزید بن ولید نقل شده که می‌گفت: خود را از موسیقی و خوش‌آوازی دور سازید، زیرا شرم و حیا را کم ساخته، شهوت را مزید می‌گرداند، جوانمردی را محو نموده، عمل و اثر شراب را در وجود به جا می‌گذارد، و اگر بازهم انجام می‌دادید، از مخالطت با زن‌ها بپرهیزید، زیرا موسیقی باعث به وجودآمدن زناکاری است([[161]](#footnote-161)).

و اما برخی دیگر از دانشمندان، از جمله اهل مدینه، بعضی از اهل ظواهر (آیات و احادیث) و گروهی از صوفیه، خوش‌آوازی را با آلات موسیقی روا دانسته اند([[162]](#footnote-162)). ایشان در زمینه می‌گویند که: در آیات قرآنکریم و احادیث نبوی ج هیچ دلیل قطعی و صریحی بر تحریم و منع از آوازخوانی و موسیقی وجود ندارد، چنانچه ابن حزم که از طرفداران این نظریه است دربارۀ آیۀ که در مذمت «لهو الحدیث» نازل شده است، ابراز نظر می‌نماید که آنگاه لهو الحدیث مذموم است که به وسیلۀ آن از راه خدا منع شود و باعث گمراهی مردم گردد. و این مدعا از فرمودۀ ﴿لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًاۚ﴾ [لقمان: 6] «تا بى [هیچ‏] دانش [مردم را] از راه خداوند گمراه سازد. و آن را به ریشخند گیرد» فهمیده می‌شود که آیۀ مذکور را ادامه‌اش متضمن آن است، بناء این آیه آن موسیقی را حرام می‌کند که بدان گمراهی مردم و استهزاء به دین و قرآن را اراده کرده باشد و در چنین صورتی شخص نوازنده کافر می‌گردد، و این گمراه‌سازی و استهزاء به دین و قرآن توسط هر عملی که انجام شود زشت است، چنانچه هرکه قرآنی را بخرد تا بدان از راه خدا منع نماید و به آن تمسخر کند، کافر می‌گردد، لذا این آیه به طور مطلق بر منع موسیقی دلالت ندارد([[163]](#footnote-163)).

وی همچنان احادیثی را که بر تحریم موسیقی دلالت می‌نماید، قبول نداشته موضوع می‌داند، چنانچه حتی حدیث ابی مالک اشعری یا ابی عامر را که امام بخاری روایت نموده است در بین بخاری و هشام منقطع می‌داند، اما حافظ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری شرح صحیح البخاری، نظر ابن حزم را رد نموده، می‌گوید که: ابن حزم دربارۀ دعوای انقطاع در اسناد این حدیث خطا کرده است، حدیث مذکور صحیح بوده، معروف الاتصال به شرط صحیح است([[164]](#footnote-164)).

به همینگونه کسانی که موسیقی را روا می‌دانند، احادیث منع‌کننده را حمل برآن موسیقی می‌نمایند که با آشامیدن شراب همراه باشد، چنانچه در برخی از روایات الفاظ حدیث بر این امر دلالت می‌کند.

اما کسانی که به تحریم موسیقی قایل‌اند، این تأویل را منع کرده می‌گویند که: اقتران موسیقی با آشامیدن شراب در احادیث بر حرمت آن به طور اقتران و جواز آن بدون اقتران، دلالت نمی‌کند، زیرا اگر چنین بودی، باید فعل زناکاری هم که به طور اقتران با شرب خمر از آن ذکر به عمل آمده، به تنهایی بدون آشامیدن شراب و استعمال آلات موسیقی حرام نمی‌بود، در حالی که چنین نیست و حرام می‌باشد([[165]](#footnote-165)).

همچنان کسانی که موسیقی و آوازخوانی را مباح می‌پندارند به حدیث ابن عمر و نافع چنین استدلال می‌نمایند که ابن عمر برای نافع اجازه شنیدن آواز نی را داد و نیز پیامبر ج برای ابن عمر اجازه دادند آواز نی را بشنود و این اجازه دادن‌ها دلیل اباحت است([[166]](#footnote-166)).

به همینگونه ابوالفضل بن طاهر حکایت نموده که در بین اهل مدینه هیچ اختلافی در اباحت «عود» وجود نداشته است و اهل مدینه بر این اجماع داشته‌اند، و نیز ماوردی از برخی شافعیه جواز و اباحت آن را نقل داشته است، به این طریق که آوازخوانی را با آلات موسیقی روا می‌دانستند([[167]](#footnote-167)). آن دانشمندانی که موسیقی و آوازخوانی را مباح دانسته‌اند شنیدن آوازخوانی و موسیقی را، از جماعتی از صحابه و تابعین روایت کرده‌اند و به آن استدلال می‌جویند. ابن النحوی می‌گوید: خوش‌آوازی و شنیدن آن از برخی صحابه و تابعین نقل شده است، وی عدۀ از صحابه و تابعین را اینچنین نام برده است که آوازخوانی و موسیقی را گوش کرده‌اند([[168]](#footnote-168)).

عمر فاروق به روایت ابن عبدالبر، عثمان بن عفان به روایت ماوردی، عبدالرحمن بن عوف به روایت ابن ابی شیبه، ابوعبیده به روایت بیهقی، سعد بن ابی وقاص به روایت ابن قتیبه، ابومسعود انصاری به روایت بیهقی، بلال، عبدالله بن ارقم و اسامه بن زید نیز به روایت بیهقی، حمزه به روایت صحیح، به همینگونه از ابن عمر، براء بن مالک، عبدالله بن جعفر، عبدالله بن زبیر، حسان، قرطه بن بکار، خوات بن جبیر، مغیره بن شعبه، عمر بن عاص، عاشه و ربیع و دیگر صحابهش نیز شنیدن موسیقی و آوازخوانی را به روایت محدثین نقل نموده است([[169]](#footnote-169)). و از جمله تابعین و تبع تابعین از دانشمندان چون سعید بن مسیب، سالم بن عمر، ابن حسان، خارجه بن زید، قاضی شریح، سعید بن جبیر، عامر شعبی، عبدالله بن ابی عتیق، عطاء بن ابی رباح، ابن شهاب زهری، عمر بن عبدالعزیز، سعد ابن ابراهیم زهری، امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی، امام احمد بن حنبل، ابن عیینیه و دیگران شنیدن آوازخوانی و موسیقی را روایت کرده است([[170]](#footnote-170)).

امام شوکانی/ بعد از ذکر و یادآوری مفصل دلایل منع‌کنندگان موسیقی و آوازخوانی و مباح دانندگان آن، ابراز نظر می‌نماید که با ملاحظۀ دقیق دلایل هردو گروه، این موضوع بر شخص پوشیده نخواهد ماند که هرگاه موضوع مورد نزاع در بین دو گروه از دانشمندان، از دائرۀ حرمت، بیرون گردد، از دایرۀ شبهات بیرون نخواهد شد، و مؤمنان کامل در برابر امور مشتبهه می‌ایستند و از ورود در آن امتناع می‌ورزند، چنانچه در حدیث صحیح آمده است: «ومن تركها فقد استبرأ لعرضه ودينه»([[171]](#footnote-171)) این کراهیت موسیقی و دخول آن در امور مشتبهه به خصوص وقتی بیشتر محسوس است که مشتمل با اموری از قبیل ذکر خال و خد و جمال و قد و وصل و فراق و امثال این‌ها باشد([[172]](#footnote-172)).

و اما در قسمت آوازخوانی در مواضع و مواقعی مثل محافل اعلان نکاح، عروسی، ختنه‌نمودن اطفال، ایام عید، هنگام قدوم دوستان از سفر، هنگام جهاد و مبارزه در برابر کفار و... عموم دانشمندان، انعطاف نشان داده‌اند و با توجه به احادیثی که درین رابطه‌ها آمده است بر اباحت و استحباب آن ابراز نظر نموده‌اند این در صورتیست که خوش‌آوازی و موسیقی از امور محرمۀ دیگر مثل شراب‌نوشی، اختلاط زن و مرد، به دور بوده و ابیات خوانده شده از فحش و سخنان شهوت‌انگیز و امثال این‌ها خالی باشد([[173]](#footnote-173)).

از مواردی که بین دانشمندان در موضوع مورد بحث در رابطه به آن اختلاف نظر وجود دارد، و لازم به تذکر است یکی این است که برخی از کسانی که موسیقی و آوازخوانی را روا پنداشته‌اند، برای آن جنبه‌های مثبتی را قایل شده‌اند، و ابراز نظر کردند که موسیقی و آوازخوانی، قلب را نرم می‌سازد، حزن را در وجود به هیجان می‌آورد و شوق به خداوند را در دل زنده می‌گرداند([[174]](#footnote-174)). چنانچه در نزد متصوفین، اصطلاح «سماع» مطرح بوده و سابقۀ زیادی دارد، و مراد همان خوش‌آوازی و استماع آن است که از برخی اهل تصوف اباحت آن نقل شده است، امام محمد غزالی در تألیف خود «احیاء علوم الدین» در کتاب آداب سماع و وجد، درین رابطه سخنان مفصلی را ارائه داشته و از مشایخ تصوف مثل جنید و دیگران نقل قول‌های دارد و بر جواز و اباحت سماع استدلال می‌نماید([[175]](#footnote-175)). به ویژه آنگاه که خوش‌آوازی، با برخی آلات موسیقی مثل دف، طبل و شاهین همراه باشد نیز آن را مباح دانسته است([[176]](#footnote-176)).

اما برخی دیگر از متصوفین و مشایخ طریقت به اباحت و ساز سرود و موسیقی مخالف‌اند و آن را رد می‌نمایند و شدید از آن منع به عمل آوردند، امام ربانی مجدد الف ثانی از متأخرین متصوفه، در مکتوب طلایی که به فرزندان شیخ خود یعنی خواجه عبدالله و خواجه عبیدالله ارسال داشت است در زمینۀ عدم جواز سرود و موسیقی می‌گوید: «بدانید که سماع و رقص فی الحقیقه داخل لهو و لعب است، کریمۀ: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ﴾ در شأن منع سرود نازل شده است، چنانچه مجاهد که شاگرد ابن عباسب است و از کبار تابعین، گوید که: مراد از لهو الحدیث سرودست. وفي المدارك: لهو الحديث السمر والغناء وكان ابن عباس وابن مسعودل يحلفان أنه الغناء، وقال مجاهد علی قوله تعالى: ﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَشۡهَدُونَ ٱلزُّورَ﴾ أي: لا يحضرون الغناء...([[177]](#footnote-177)). و آیات و احادیث و روایات فقیه در حرمت غنا بسیار است به حدی که احصای آن متعذر است، معذلک اگر شخصی حدیث منسوخ یا روایت شاذۀ را در اباحت سرود بیارد، اعتبار نباید کرد، زیرا هیچ فقیهی در هیچ وقتی و زمانی فتوی به اباحه سرود نداده است، و رقص و پایکوبی را مجوز نداشته است، چنانچه در ملتقط رسالۀ امام ضیاء الدین شامی مذکور است، و عمل صوفیه در حل و حرمت سند نیست، همین بس نیست ما ایشان را معذور داریم و ملامت نکنیم و امر ایشان را به حق سبحانه و تعالی مفوض داریم؟ اینجا قول امام ابی حنیفه و امام ابی یوسف و امام محمد/ معتبر است، نه عمل ابی بکر شبلی و ابی حسین نوری/ صوفیان خام این وقت عمل پیران خود را بهانه ساخته، سرود و رقص را دین و ملت خود گرفته‌اند و طاعت و عبادت ساخته، أولئك الذين اتخذوا دينهم لهواً ولعباً([[178]](#footnote-178)) و از روایت سابق معلوم شده است، کسی که فعل حرام را مستحسن داند، از زمرۀ اهل اسلام می‌براید و مرتد می‌گردد، پس خیال باید کرد که تعظیم مجلس سماع و رقص نمودن، بلکه آن را طاعت و عبادت دانستن چه شناعت دارد([[179]](#footnote-179)).

نتیجۀ مباحث قبل و حکم نهائی در مورد موسیقی و آوازخوانی

ارائه نظر قطعی و جازم دربارۀ موضوع مورد بحث، یعنی موسیقی و آوازخوانی، کاری صعب و دشوار است، اما با توجه به احادیث نبوی ج درین مورد، و رد آیاتی از یاران آنحضرت منقول است، و نیز با در نظر داشت رأی اصحاب مذاهب اسلامی و نظریات دیگر دانشمندان متقدم و متأخر، می‌توان جواز و عدم جواز موسیقی را در مواضع و مواقع مختلف و متفاوت به طور کلی و نسبی ارزیابی کرد، و اینچنین به دسته‌بندی پرداخت:

الف: موسیقی و آوازخوانیی که حرام است و نوازندۀ آن مردود الشهاده و فاسق دانسته شده، و شنیدن آن از گناهان محسوب می‌گردد، و دقیقاً اقوال دانشمندان و ائمۀ دینی مبنی بر تحریم موسیقی و آوازخوانی بر چنین مواردی تطابق دارد، این موارد مورد نظر قرار ذیل است:

1. موسیقی و آوازخوانیی که توسط زن و یا پسر خورد و خوشرویی اجرا شود، بدین سبب که نظرکردن و لذت‌بردن ازین دو، و نیز لذت‌بردن از آوازشان جواز ندارد و حرام است، زیرا باعث بروز فتنه می‌گردد([[180]](#footnote-180)).
2. موسیقی و سرودی که محتوای آن سخنان فحش و هجو باشد، و یا این که سخنان خلاف عقاید اسلامی را احتوا نماید، چنانچه وقتی کنیزی در حضور پیامبر ج سروده را می‌خواند و هنگامی که بیتی را خلاف عقیده اسلامی برخواند او را به ترک آن امر فرمودند([[181]](#footnote-181)).
3. آنگاه که در وصف زنی معروف، یا با ذکر پسران خوشروی و امور محرمه خوش‌آوازی کند و موسیقی بنوازد([[182]](#footnote-182)).
4. شنیدن موسیقی و آوازخوانی برای شخص جوانی که غلبۀ شهوت در وجودش متمکن باشد، حرمت شنیدن موسیقی بر وی به خاطر این است که وی از آن لذت شهوانی می‌برد، بویژه جوانانی که عوام باشند و از علم دین بی‌بهره که موسیقی و آوازخوانی غرایز شهوانی را در وجودشان برمی‌انگیزد([[183]](#footnote-183)).
5. موسیقی و آوازخوانی که کیفیت حرکات خواننده و اجراکننده نفس را به شهوت آورد و غرایز را به تحریک اندازد، و یا در جای و محفلی که اجرا می‌شود، شراب خورده شود، و یا اختلاط مردان با زنان باشد، و یا این که با آلات ممنوعه مثل مزامیر (نی) طبله و... به اجرا گذاشته شود، این موارد برای عموم افراد حرام است، و اما سایر آلات مثل: دف، طبل بزرگ و شاهین را مباح پنداشته‌اند([[184]](#footnote-184)).
6. هرگاه شخص بر موسیقی مداومت نماید، و یا آن را کسب و پیشۀ خود قرار دهد که حرام است، زیرا لذت‌بردن از آن را مکروه و گناه صغیره دانسته‌اند که مداومت بر گناه صغیره، گناه کبیره می‌گردد و نیز به دست‌آوردن روزی از طریق پیشۀ موسیقی نوازی حرام است، و از آن در احادیث پیامبر ج نهی به عمل آمده است ([[185]](#footnote-185)). و همینگونه شخص ملاومت کننده و کسب‌گیرندۀ موسیقی و آوازخوانی است که شهادت وی مورد قبول واقع نمی‌شود([[186]](#footnote-186)).
7. هرگاه که آیات قرآن، همراه با موسیقی خوانده شود، چنانچه دانشمندان بر حرمت آن تصریح فرمودند، و نیز از ذکر خداوند با موسیقی منع نمودند، و ذکر خداوند با موسیقی را در کراهیت و حرمت نزدیک به حرمت همراه ساختن خواندن قرآن با موسیقی دانستند([[187]](#footnote-187)).

ب: آن آوازخوانی و موسیقی که مباح است و جواز دارد شخص آن را بشنود، موارد ذیل ازین قبیل می‌باشد:

1. آوازخوانی و موسیقی و شنیدن آن در روزهای عید، چنانچه پیامبرج برای کنیزان اجازه سرود را دادند، و حضرت ابوبکر صدیق را از منع‌کردن شان باز داشتند([[188]](#footnote-188)).
2. هنگام آمدن دوستان از سفر، چنانچه وقتی آنحضرت ج از سفر یکی از غزوات آمدند، برای زنی که نذر کرده بود، پیشروی‌شان دف بزند، اجازه دادند با به نذر خود وفا نماید و این دلیل اباحت عمل است([[189]](#footnote-189)).
3. در هنگام ختنه‌نمودن و عقیقۀ اطفال، و دیگر محافل سرور و شادی برای این مناسبت‌ها که علماء به جواز آن فتوی داده‌اند([[190]](#footnote-190)).
4. موسیقی و آوازخوانی کنیز برای مولایش، زیرا هیچ چیزی از کنیز بر مولایش حرام نیست([[191]](#footnote-191)).
5. آوازخوانی و موسیقی برای حاجیان خانۀ کعبه هنگام شروع مسافرت، در صورتیکه بدون آلات ممنوعه مثل: مزمار، و اوتار که از آلات موسیقی اشرار است بوده باشد([[192]](#footnote-192)).

ج: آوازخوانی و موسیقی‌یی که مستحب است و آن در موارد ذیل اجرا می‌شود:

1. در هنگام اعلان نکاح([[193]](#footnote-193))، چنانچه پیامبر ج برآن امر فرمودند که انجام یابد، و نیز دف‌زدن در اعلان نکاح را علامه و فرق بین حلال و حرام معرفی داشتند([[194]](#footnote-194)).
2. موسیقی در شب یا روز عروسی که عروس از خانۀ پدرش به خانۀ شوهرش انتقال می‌یابد([[195]](#footnote-195)). چنانچه پیامبر ج از نبودن آوازخوانی در یکی از عروسی‌ها بر حضرت عایشهل انتقاد نمودند، و فرمودند که چرا آوازخوانی نفرستادید، تا با آوازخوانی تحیه تقدیم نماید([[196]](#footnote-196)).
3. آوازخوانی و موسیقی در هنگام کارهای اجتماعی و دستجمعی و امور عام المنفعه، چنانچه در حضور مبارک ج در غزوۀ احزاب حین کندن خندق‌ها سروده‌های خوانده می‌شد و ایشان از آن ممانعت نکردند، و این کار کارگران را به کار و تلاش تشویق می‌نماید([[197]](#footnote-197)).
4. موسیقی و خواندن سروده‌ها در هنگام مبارزه و جهاد با کفار، زیرا این آوازخوانی و موسیقی نفس‌های مجاهدین را به حرکت آورده، دلاوری می‌بخشد، و نیز دشمن را می‌ترساند. به همین سبب باید درین مورد سروده‌های شاعت بخش و حماسه ساز سروده شود و از سروده‌های غمگین‌کننده پرهیز شود که باعث تشجیع مجاهدین گردد، نه این که آن‌ها را سست بگرداند([[198]](#footnote-198)).

بخش سوم:
دیدگاه فقه اسلامی در برابر مجسمه‌سازی و تصویر

مجسمه‌سازی و تصویر در امت‌های قبل از اسلام رواج داشته است، و مردمی بدان اشتغال داشته‌اند، برخی اوقات این مجسمه‌ها را برای عبادت می‌ساخته‌اند که به حیث بت، در جامعه‌های انسانی مطرح می‌شدند، ابراهیم÷ پدرش را که به ساختن بت‌ها و مجسمه‌هایی برای عبادت مصروف بود مورد خطاب قرار می‌دهد درین مورد از وی پرسان می‌نماید و عملش را نکوهش می‌کند، چنانچه قرآنکریم به طور اخبار از وی حکایت فرموده است: ﴿۞وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَرَ أَتَتَّخِذُ أَصۡنَامًا ءَالِهَةً إِنِّيٓ أَرَىٰكَ وَقَوۡمَكَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٧٤﴾ [الأنعام: 74]([[199]](#footnote-199)). ﴿إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِيٓ أَنتُمۡ لَهَا عَٰكِفُونَ ٥٢﴾ [الأنبیاء: 52]([[200]](#footnote-200)).

این طور عمل در جوامع عرب قبل از اسلام و هنگام ظهور اسلام نیز رواج داشته و مجسمه‌ها به حیث بت مطرح بوده‌اند، چنانچه آیات بسیاری از قرآنکریم برین موضوع شاهد است و بت‌های مثل لات و مناة و عزی از همین مجسمه‌ها و تصویرهایی که به حیث بت مطرح بوده، وجود داشته است، چنانچه در دورۀ سلطنت و نبوت حضرت سلیمان÷ توسط گروه جن تمثال‌های برای وی ساخته شده بود، ولی این تمثال‌ها به منظور پرشتش ساخته نشده بودند.

بنابرآنچه گفتیم، به منظور واضح‌شدن موضوع، درین مبحث باید در اول، آیات و احادیثی که در رابطه به موجودیت مجسمه‌ها، تصویرها و بت‌های مورد پرستش نازل و وارد شده و یا در این مورد اشاره‌هایی صورت گرفته است، با اقوال مفسرین در این باره مورد مطالعه قرار گیرد، سپس به نظریات دانشمندان و فقهاء در این قسمت پرداخته شود.

آیات قرآنکریم و اقوال مفسرین در رابطه به مجسمه و تصویر

دربارۀ تمثیل یا مجسمه در قرآنکریم در سورۀ سبا، آیاتیست که خداوند بزرگ در این آیات از نبوت و سلطنت حضرت سلیمان÷ خبر داده است، بدین طریق که ضمن این که وی بر مردم حکمروائی داشت، گروه جن نیز تابع و تحت فرمان وی بودند و به امر وی کار و فعالیت می‌کردند، چنانچه حیوانات دیگر به فرمانش منقاد و مطیع بوده‌اند، گروه جن، در پهلوی سایر فعالیت‌های خود برای سلیمان÷ مجسمه‌هایی ساخته بودند، چنانچه درین مورد است که خداوند خبر می‌دهد: ﴿يَعۡمَلُونَ لَهُۥ مَا يَشَآءُ مِن مَّحَٰرِيبَ وَتَمَٰثِيلَ وَجِفَانٖ كَٱلۡجَوَابِ وَقُدُورٖ رَّاسِيَٰتٍۚ ٱعۡمَلُوٓاْ ءَالَ دَاوُۥدَ شُكۡرٗاۚ وَقَلِيلٞ مِّنۡ عِبَادِيَ ٱلشَّكُورُ ١٣﴾ [سبأ: 13]([[201]](#footnote-201)).

تماثیل در آیۀ عبارت از چیزهایی است که به شکل حیوان یا غیر حیوان ساخته شده باشد، برخی دانشمندان گفته‌اند که: تمثال‌های که برای سلیمان÷ ساخته شده بوده است، از مادۀ شیشه، مس و رخام تهیه شده بود و این تمثال‌ها، تمثال‌های غیر زنده جان‌ها بوده است.

برخی دیگر از دانشمندان را نظر بر اینست که این مجسمه‌ها مردانی بوده‌اند که از مس ساخته شده بوده‌اند، و این به خاطر دعای حضرت سلمان÷ بوده است، مبنی بر این که در آن مجسمه‌ها روح دمیده شود، تا در راه خداوند جهاد کنند و بر آن‌ها اسحله کارگر نیفتد، چنانچه گفته شده که: اسفندیار از جملۀ این مردان ساخته شده بوده است.

در روایتی دیگر که گروه جن برای سلمان÷ دو شیر، در پایان تخت وی و دو کرکس در بلند سر وی ساخته بودند، چون حضرت سلیمان برخاستی، هردو شیر مذکور بازوهای خود را هموار می‌کردند، و چون باز نشستی، کرکس‌های مذکور بال‌های خود را بر سرش می‌گشادند([[202]](#footnote-202)).

در سورۀ «نوح» قرآنکریم از احوال قوم نوح÷ خبر می‌دهد که عناد می‌ورزیدند و اولاد خود را به عدم قبول دعوت نوح÷ مأمور می‌ساختند، و به عبادت مجسمه‌هایی که به منظور پرستش ساخته شده و هریک از آن‌ها بتی قرار گرفته بود، تشویق می‌کردند:

﴿وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمۡ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسۡرٗا ٢٣﴾ [نوح: 23]([[203]](#footnote-203)).

نام‌های ذکرشده در این آیه یعنی (ود، سواع، یغوث، یعوق، و نسر) نام‌های بت‌های ایشان بوده است، برای حل هر مطلبی به زعم خود بتی ساخته بودند و همان بت‌ها بودند که بعداً در قبایل عرب رواج پیدا کردند، در برخی روایات آمده است که در زمانه‌های گذشته چند مرد بزرگ بودند، بعد از وفات‌شان قومی به اغوای شیطان تصاویرشان را به طور یادگار تراشیدند و نصب کردند، سپس آهسته آهسته پرستش آن‌ها شروع شد([[204]](#footnote-204)).

مولانا شاه عبدالعزیز محدث دهلوی در تفسیر خود که به تفسیر عزیزی معروف است می‌نویسد: «نام‌های پنجگانۀ مذکور در این آیه نام‌های پسران حضرت ادریس÷ بوده است که به سبب طول زمان و غلبۀ وهم، صفات غالبۀ هریک از ایشان، صورتی را در ذهن عابدان پیدا کرده بود که مطابق آن صورت اصنام مختلفه برای آن‌ها ساخته بودند، و قوت و همیه ازین جنس عجایب بسیار دارد، چنانچه بعضی جهال اسلام، شبیه امیرالمؤمنین را به صورت شیر می‌کنند»([[205]](#footnote-205)).

وی از ابن عباسب نقل می‌کند که: «این بت‌های پنجگانه در طوفان دورۀ نوح÷ در زیر زمین مدفون شده بودن، ابلیس علیه اللعنة با آن بت‌ها را به عربان نشان داد که از زیر زمین بیرون ساختند و معبود قرار دادند»([[206]](#footnote-206)).

قابل ذکر و یادآوری است که قوم نوح÷ هریک از بت‌های مذکور را مظهر امری یا صفتی از صفات الهی می‌دانستند، «ود» را مظهر محبت ذاتیۀ خداوند می‌دانستند که مبدأ و بقای الهی می‌پنداشتند که سبب بقای عالم است، و آن را به صورت زنی ساخته بودند، و «سواع» در لغت عرب به معنای برپادارندۀ جهان است. «یغوث» را مظهر فریادرسی و مشکل‌گشایی او تعالی دانسته آن را به شکل اسبی درآورده بودند. «یعوق» دا می‌گفتند که مظهر منع و حمایت از بلاست و آن را به شکل شیری ساخت بودند و «نسر» را مظهر قوت الهی گمان می‌نمودند و به صورت کرکسی ساخته بودند که در بین مرغان صاحب قوت و سریع الطیران است([[207]](#footnote-207)).

به همینگونه برای رد قول مشرکین عرب که بت‌هایی را پرستش کرده، دختران خدا می‌خواندند، خداوند بزرگ در سورۀ «نجم» می‌فرماید:

﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ ١٩ وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ ٢٠ أَلَكُمُ ٱلذَّكَرُ وَلَهُ ٱلۡأُنثَىٰ ٢١ تِلۡكَ إِذٗا قِسۡمَةٞ ضِيزَىٰٓ ٢٢﴾ [النجم: 19-22]([[208]](#footnote-208)).

لات، منات، و عزی، نام‌های بت‌های مؤنث بوده که به عنوان دختر توسط مشرکین به خداوند بزرگ نسبت داده می‌شوند، این بت‌ها هرکدام مربوط بخشی از مردم بوده است، چنانچه «لات» نزد اهالی طایف نهایت معظم بود، قبیله‌های اوس و خزرج و خزاعه «منات» را احترام می‌کردند، و قریش و بنی کنانه «عزی» را از هردو بت مقدم الذکر بزرگ‌تر می‌شمردند، و در نزدشان این بت که در نزدیک مکه قرار داشت و در «نخله» بود مقدم بر همه دانسته می‌شد، «لات» که در طایف بود در درجۀ دوم و «منات» که از مکه خیلی دور بود و در نزدیک مدینه بود در درجه سوم قرار می‌گرفت([[209]](#footnote-209)).

همچنان سه بت دیگر به نام‌های «اساف»، «نائله» و «هبل» نیز در بین عرب‌ها وجود داشت که «اساف» در برابر حجر اسود بر کوه صفا نهاده شده بود. «نائله» محاذی رکن یمانی و «هبل» را در داخل خانۀ کعبه معظمه نهاده بودند([[210]](#footnote-210)).

طوری که در آثار و احادیث مطالعه می‌شود، این مجسمه‌ها و بت‌ها همه در ابتدا به منظور تقدیر و احترام بزرگان و افراد صالح ساخته می‌شدند، و بعد از مدتی مورد پرستش قرار می‌گرفتند، چنانچه قبلاً دربارۀ منشأ به وجودآمدن بت‌های ود، سواع، یغوث، یعوق، و نسر، روشنی انداختیم، همچنان ابن عباسبکه از دانشمندان صدر اول اسلام است، معروفترین بت عرب یعنی لات را مردی معرفی می‌دارد که برای حاجیان کعبه طعام و سویق به روغن تر می‌کرده و آماده می‌ساخته است([[211]](#footnote-211)) که در بحث‌های آینده در این رابطه سخن خواهیم گفت.

احادیث نبوی ج دربارۀ مجسمه و تصویر

در محبث پیشتر تذکر دادیم که برخی از مجسمه‌ها و تصویرها در دوره‌های قبل از بعثت پیامبر اسلام ج مورد عبادت و پرستش قرار می‌گرفتند، این مجسمه‌ها و تصاویر مظهر شرک و بت‌پرستی گردیده، به عنوان بت‌های در جوامع بشری مطرح می‌شدند در حقیقت این بت‌ها و مجسمه‌ها خاطره‌یی از افراد صالح و نیکوکار دوره‌های پیشین بوده که بعد از وفات‌شان شکل تصویرهای ساخته شده، و بعداً به مجسمه‌ها تبدیل گردیده و به مرور زمان به عبادت‌شان پرداخته‌اند، چنانچه ابن عباسب در رابطه به «لات» که از مشهورترین بت‌های عرب بود، همین مفهوم را ابراز داشته می‌گوید: «كَانَ الَّلاَتُ رَجُلاً يَلُتُّ سَوِيقَ الْحَاجِّ»([[212]](#footnote-212)).

روی همین منظور به خاطر جلوگیری از انحرافات در جامعۀ اسلامی بوده که در احادیث مبارکۀ پیامبر ج از غلو زیاده‌روی، در احترام و تقدیس بزرگان دینی و مقابرشان، منع به عمل آمده است. آنحضرت ج روی به بارگاه خداوند دعا نمودند که «اللَّهُمَّ لاَ تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَنًا يُعْبَدُ»([[213]](#footnote-213)). همچنان یهودی‌ها و نصرانی‌هایی را که به قبرهای پیامبران خود سجده کردند و به انحراف گراییدند، مورد لعنت قرار داده، فرمودند: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»([[214]](#footnote-214)).

بر مبنای آنچه تذکر رفت، مطالعه می‌کنیم که پیامبر ج کسانی را که به مجسمه‌سازی و صورتگری مصروف‌اند به سخت‌ترین عذاب خبر دادند آنان را بدترین مخلوقات معرفی داشتند، و کار و عمل شان را وسیله‌یی برای ترویج انحراف و شرک و بت‌پرستی می‌دانند، مصوری که بدین منظور صورتی را رسا می‌کند، لعنت فرمودند، و از موجودیت همچو مجسمه‌ها و تصاویر در خانه‌ها منع کردند و به محوساختن آن دستور دادند.

امام مسلم از مسلم بن جیح روایت نموده که وی با مسروق در خانه‌یی رفته بود که در آن خانه مجسمه‌های مریم وجود داشت، مسلم بن جیح می‌گوید که مسروق برای من گفت: من از عبدالله بن مسعود شنیدم که می‌گفت: پیامبر ج فرموده‌اند: «أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمُصَوِّرُونَ»([[215]](#footnote-215)).

بخاری و مسلم از عاشهل روایت می‌کنند که گفت: وقتی پیامبر ج مریض بودند، برخی از زن‌هایشان از کنیسه‌یی (معبد نصرانی‌ها) که «ماریه» نام داشت در حضور مبارک یادآوری نمودند، ام سلمه و ام حبیبه که به سرزمین حبشه (هنگام هجرت) رفته بودند، از زیبایی و تصویرهایی که در آن کنیسه بود تعریف کردند، پیامبر ج سرشان را بلند کرده فرمودند: «أُولَئِكَ إذَا مَاتَ فِيهِمْ الرَّجُلُ الصَّالِحُ بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِداً، ثُمَّ صَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّوَرَ أُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلاَئقِ»([[216]](#footnote-216)).

ترمذی درباره عدم جواز موجودیت صورت در خانه و نیز جواز ساختن آن حدیثی را روایت نموده است که جابرس گفت: «نَهَي رَسُولُ اللَّهِ ج عَنِ الصُّورَةِ فِي الْبَيْتِ وَنَهَي أَنْ يُصْنَعَ ذَلِكَ»([[217]](#footnote-217)).

به همینگونه از عون بن ابی حجیفه به روایت از پدرش منقول است که پیامبر ج در ضمن بیان حکم برخی از پیشه‌ها مصورین را لعنت فرموده‌اند، این حدیث مبارکه را بخاری اینگونه روایت نموده است: «نَهَي عَنْ ثَمَنِ الدَّمِ، وَثَمَنِ الْكَلْبِ، وَكَسْبِ الْبَغِيِّ، وَلَعَنَ آكِلَ الرِّبَا وَمُوكِلَهُ وَالْوَاشِمَةَ وَالْمُسْتَوْشِمَةَ وَالْمُصَوِّرَ»([[218]](#footnote-218)).

دربارۀ دورنمودن صورت‌ها و مجسمه‌های مورد پرستش از خانه‌ها امام بخاری از عایشهل روایت نموده که گفت: «أَنَّ النَّبِيَّ ج لَمْ يَكُنْ يَتْرُكُ فِي بَيْتِهِ شَيْئًا فِيهِ تَصَالِيبُ إِلاَّ نَقَضَهُ»([[219]](#footnote-219)).

همچنین امام مسلم از ابی الهیاج الأسدی روایت نموده که حضرت علیس در حالی که وی را به محوساختن مجسمه‌ها و عمارت‌های بالای قبرستان‌ها مأمور می‌ساخت، این عمل را هدایت پیامبر ج اعلام داشته برایش گفت: «أَلاَّ أَبْعَثُكَ عَلَى مَا بَعَثَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ج أَنْ لاَ تَدَعَ تِمْثَالاً إِلاَّ طَمَسْتَهُ وَلاَ قَبْرًا مُشْرِفًا إِلاَّ سَوَّيْتَهُ»([[220]](#footnote-220)).

بر مبنای این که مجسمه‌ها و تصویرها از مظاهر و وسایل بت‌پرستی استند، احادیثی از پیامبر روایت شده است که دلالت می‌کند بر این که فرشتگان در خانۀ مجسمه‌دار و تصویردار داخل نمی‌شوند، زیرا مجسمه‌ها و تصاویری که به منظور تقدیس و پرستش در خانه‌ها جای داده شود عمل شرک و بت‌پرستی بوده صاحب آن خانه عمل کفرآمیزی را انجام داده ملائکه از همچو خانه‌یی نفرت دارند و داخل نمی‌شوند.

مسلم دربارۀ وعده‌نمودن جبرئیل÷ به پیامبر ج برای آمدن به حضورشان، و سپس نیامدنش و علت نیامدنش حدیثی را روایت نموده است که آنحضرت ج برای جبرئیل÷ فرمودند: «قَدْ كُنْتَ وَعَدْتَنِي أَنْ تَلْقَانِي الْبَارِحَةَ، قَالَ: أَجَلْ وَلَكِنَّا لا نَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلا صُورَةٌ»([[221]](#footnote-221)).

امام بخاری این موضوع را با فرق اندکی در عبارت، از سالم از پدرش عبدالله بن عمر روایت نموده که وی گفت: جبرئیل÷ برای پیامبر ج آمدن به حضورشان را وعده نموده بود، پس در آمدن تأخیر کرد به اندازه‌یی که بر آنحضرت ج دشواری پدید آمد، پس مبارک از خانه بیرون شدند و جبرئیل÷ را ملاقات نمودند و آنچه از دیر آمدنش ایشان را دستور آمده بود به وی گفتند جبرئیل گفت: «إنَّا لَا ندْخُلُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ وَلَا كَلْبٌ»([[222]](#footnote-222)).

به همینگونه درین باره از پیامبر ج احادیثی با اختلاف در عبارت منقول است: از ابی طلحه روایت شده که گفت: پیامبر ج فرمودند: «لا تَدْخُلُ الْمَلائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلا تَمَاثِيلَ»([[223]](#footnote-223)).

از ابی هریرهس روایت شده که پیامبر ج فرمودند: «لاَ تَدْخُلُ الْمَلاَئِكَةُ بَيْتًا فِيهِ تَمَاثِيلُ أَوْ تَصَاوِيرُ»([[224]](#footnote-224)).

ابن عباس از ابی طلحه روایت نموده که پیامبر ج فرمودند: «لاَ تَدْخُلُ الْمَلاَئِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلاَ تَصَاوِيرُ»([[225]](#footnote-225)).

در احادیث پیامبر اسلام ج ضمن بیان حکمت‌های تحریم مجسمه و تصویر و منع از ساختن آن‌ها تذکر رفته که مجسمه‌ساز و تصویرساز خود را در خلاقیت و آفریدگاری برابر و همانند خداوند دانسته مغرور و متکبر می‌شود؛ از همین جهت درین احادیث از این کسب و پیشه یادآوری شده؛ و این عمل مورد نکوهش قرار گرفته است، سازندۀ چنین مجسمه و تصویری به سخت‌ترین عذاب وعده داشده شده، چنانچه آنحضرت ج خبر دادند که وی در قیامت مکلف می‌شود تا به ساخته‌شدۀ دست خود روح بدمد در حالی که نمی‌تواند این کار را انجام بدهد، اینگونه تصویرگری در احادیث پیامبر ج ستمکارترین افراد معرفی شده است.

بخاری و مسلم از ابی زرعه روایت نموده‌اند که وی با ابی هریره در سرای مروان داخل شد. چون ابوهریرهس تصورهایی را دید، گفت که: من از پیامبر ج شنیدم که فرمودند: خداوند بزرگ فرموده است: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِى ، فَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً ، أَوْ لِيَخْلُقُوا حَبَّةً أَوْ شَعِيرَةً»([[226]](#footnote-226)) مشاهده می‌شود که درین حدیث مبارکه همانند ساختن و همانند دانستن مجسمه‌ساز و تصویرگر با خداوند، مورد انتقاد قرار گرفته و محکوم شده است، و از همین است که مجسمه‌سازان و تصویرگران به سخت‌ترین عذاب خبر داده شده‌اند. امام مسلم از عایشهل روایت نموده که گفت: پیامبرج به نزد من تشریف آوردند در حالی که من به پتویی که در آن صورت‌هایی بود بودم، رنگ مبارک تغییر نمود، بعد از آن جامۀ پوشش مرا گرفته پس آن را پاره کردند و سپس فرمودند: «إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُشَبِّهُونَ بِخَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»([[227]](#footnote-227)).

همچنان وی از عبدالله بن مسعود روایت نموده که پیامبر ج فرمودند: «إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمُصَوِّرُونَ»([[228]](#footnote-228)).

امام بخاری این حدیث را به اینگونه روایت می‌نماید که اعمش از مسلم خبر می‌دهد که وی با مسروق در سرای یسار بن نمیر بوده است، چون مسروق تمثال‌های حیوانات را در دهلیزی مشاهده کرد، گفت: از عبدالله بن مسعود شنیدم که وی می‌گفت: من از پیامبر ج شنیدم که می‌فرمودند: «إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمُصَوِّرُونَ»([[229]](#footnote-229)).

در همین باره ترمذی از ابی هریرهس روایت می‌نماید که پیامبر ج فرمودند: «يَخْرُجُ عُنُقٌ مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَهُ عَيْنَانِ تُبْصِرَانِ وَأُذُنَانِ تَسْمَعَانِ وَلِسَانٌ يَنْطِقُ يَقُولُ إِنِّي وُكِّلْتُ بِثَلاَثَةٍ: بِكُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَبِكُلِّ مَنْ دَعَا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَبِالْمُصَوِّرِينَ»([[230]](#footnote-230)).

براساس همین موضوع برابری و ادعای همانندی با آفریدگار در آفرینش است که سازنده مجسمه و تصویر به کاری که از توان وی نیست در قیامت مکلف ساخته می‌شود و آن این که برای آنچه ساخته است روح بدمد و زندگی بخشد، احادیثی از آنحضرت ج بر این موضوع وضاحت دارد از عبدالله بن عمر، مسلم روایت می‌نماید که پیامبر ج فرمودند: «الَّذِينَ يَصْنَعُونَ الصُّوَرَ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُقَالُ لَهُمْ أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ»([[231]](#footnote-231)).

همچنان امام مسلم با امام بخاری از ابن عباس روایت نموده‌اند که وی از پیامبر ج شنیده است که فرمودند: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فِي الدُّنْيَا كُلِّفَ أَنْ يَنْفُخَ فِيهَا الرُّوحَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَيْسَ بِنَافِخٍ»([[232]](#footnote-232)). به همینگونه ترمذی از ابن عباسب حدیثی را روایت می‌نماید که در معنا با احادیث مذکور، یگانگی دارد ولی در عبارت اندک متفاوت است و آن این که پیامبر ج فرمودند: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً عُذِّبَ حَتَّى يَنْفُخَ فِيهَا الرُّوحَ وَلَيْسَ بِنَافِخٍ فِيهَا»([[233]](#footnote-233)).

دربارۀ تصویرهای حیوانات جاندار که به شکل نمایشی در روی پرده‌های خانه‌ها وجود دارد احادیثی از پیامبر اسلام ج روایت شده که بر مکروهیت و عدم جواز آن در هنگام آویزان‌بودنش و بر جواز آن در هنگامی که به صورت بی‌اهمیتی زیر پا قرار گیرد و پایمال شود دلالت می‌نماید، زیرا در وقتی که صورت‌ها آویزان و منصوب باشند مورد احترام و تقدیس قرارگرفتن آن‌ها محتمل است، و نیز نظر بیننده را به خود جلب می‌کند، در هنگام عبادات حضور وی را مختل می‌سازد و نیز دنیا و لذایذ آن را به یادش می‌آورد.

مسلم از عایشهل روایت نموده است که گفت: «پیامبر ج از سفر قدوم آوردند و من بر دروازۀ خانه‌ام پرده‌یی را که در آن اسب‌های بالداری وجود داشت، پوشانده بودم، ایشان امر فرمودند پس من آن را دور ساختم»([[234]](#footnote-234)). این حدیث را امام بخاری نیز با اندک تفاوتی در عبارت از حضرت انسس روایت نموده است که وی گفت: برای عایشهل پرده‌یی بود که با آن طرف خانه‌اش را پوشانده بود، پیامبر بای وی گفتند: «أَمِيطِي عَنِّي، فَإِنَّهُ لاَ تَزَالُ تَصَاوِيرُهُ تَعْرِضُ لِي فِي صَلاَتِي»([[235]](#footnote-235)).

امام مسلم از عایشهل روایت نموده است که گفت: «پیامبر ج در بعضی غزوه‌های خود بیرون شدند پس من پرده‌یی را گرفتم و به آن دروازه را پوشاندم، وقتی آمدند و پرده را دیدند، کراهتی را در روی‌شان دریافتم، پس مبارک آن پرده را کشیدند تا پاره نمودند یا قطع کردند و فرمودند که خداوند ما را مأمور نساخته که سنگ‌ها و گل‌ها را بپوشانیم، عایشهل گفت که: از همان پرده دو بالشت قطع نمودیم و آن دو را از لیف حاشیه نمودم و مبارک ج بر من عیب نگرفتند»([[236]](#footnote-236)).

همچنان مسلم از عایشهل روایت نموده است که گفت: «ما را پرده‌یی بود که در آن تمثال مرغی بود و هرکه داخل خانه شدی با آن روبرو می‌شد، پیامبر ج به من فرمودند: این را یکطرف کن، زیرا من هر باری که داخل شوم و آن را ببینم به یاد دنیا می‌افتم...»([[237]](#footnote-237)).

در روایتی دیگر از عایشهل آمده است که وی نالینی را که در آن تصویرهایی بود خریداری نمود، وقتی آن را پیامبر ج دیدند بر دروازه ایستاده شده و داخل خانه نگردیدند، وی می‌گوید که: من ناخوشنودی آن حضرت ج را در روی‌شان احساس کردم، پس گفت: ای رسول خدا ج: من به سوی خدا و رسولش توبه می‌کنم، چه گناهی را مرتکب شده‌ام؟ آنحضرت فرمودند: این نالین از کجا شده است؟ عایشهل گفت: این را برای شما خریده‌ام تا برآن بنشینید و بر آن تکیه نمایید، پیامبر فرمودند: بدون شک صاحبان این تصویرها عذاب کرده می‌شوند و برایشان گفته می‌شود که آنچه را ساخته اید زنده نمایید، باز فرمودند: خانه‌یی که در آن صورت‌ها باشد فرشتگان در آن داخل نمی‌شوند»([[238]](#footnote-238)) در روایتی دیگر افزوده شده که عایشهل گفت: «پس من آن نالین مذکور را گرفتم و دو تا تکیه ساختم که پیامبر ج به آن‌ها تکیه می‌نمودند»([[239]](#footnote-239)).

به همینگونه دربارۀ جواز موجودیت تصویر در روی بالشت و تکیه و کراهیت آن بروی پردۀ خانه بخاری مسلم احادیثی را از عایشهل روایت می‌نمایند، بخاری از عایشهل روایت می‌نماید که گفت: «پیامبر ج از سفر آمدند و من پرده‌ای را که دارای تصویرهای بود بر روی طاق پوشانده بودم، چون آن را پیامبر ج دیدند پاره‌اش کردند و گفتند: سخت‌ترین مردم در روز قیامت از نگاه عذاب کسانی‌اند که خود را به آفریننده‌گی به خداوند همانند می‌کنند، عایشهل گفت: پس آن پرده را یک یا دو بالشت ساختم»([[240]](#footnote-240)).

مسلم روایت نموده است که «عایشهل را جامه‌یی بود که بر طاقی کشیده شده بود، و در آن تصویرهای وجود داشت و پیامبر ج به سوی آن نماز می‌خواندند، پس فرمودند: این جامه را از من دور بساز! عایشهل گفت: پس آن را بالشت‌هایی ساختم»([[241]](#footnote-241)).

همچنان بخاری و مسلم متفقاً حدیثی را روایت می‌نمایند که «قتیبه بن سعید از لیث از بکیر از بسر بن سعد از زید بن خالد از ابی طلحه که صحابی رسول خدا ج بود خبر داده‌اند که آنحضرت ج فرمودند: ملائکه به خانه‌یی که در آن تصویر موجود باشد داخل نمی‌شود، بسر گفت که: بعد از این روایت زید مریض شد، پس ما به عیادت وی رفتیم، در این هنگام بر دروازه‌اش پرده‌یی بود که تصویر داشت، بسر گفت: من به عبیدالله خولانی و سرپرست میمونه زوجۀ پیامبر ج بود گفتم که: آیا زید برای ما در روز اول از موجودیت تصویر و حرمت آن خبر نداد؟ عبیدالله گفت: آیا نشنیدی آنگاه که گفت: مگر نقشی که در جامه است؟([[242]](#footnote-242)).

ترمذی از عبدالله بن عبدالله بن عتبه روایت نموده که وی برای عیادت ابی طحله انصاری رفت و سهل بن حنیف را در نزد وی یافت، عبدالله می‌گوید که: ابوطلحه شخصی را خواست تا فرشی را که در زیر پایش بود بکشد، سهر برای وی گفت: چرا آن را می‌کشی؟ ابوطلحه گفت: زیرا در آن تصویرهایی وجود دارد؛ و مبارک ج درین باره چیزهایی را گفتند که خودت می‌دانی، سهل گفت: آیا نگفت که مگر آن تصویرهای که در فرش باشد؟ ابوطلحه گفت: بلی، فرمودند: اما این طریق که در زیر پایم نباشد برای من خوشتر است»([[243]](#footnote-243)).

و اما آنچه از رسای‌ها در احادیث مبارکه مباح پنداشته شده و رسامی آن رواست و نیز موجودیت آن هم در خانه‌ها جواز دارد، تصویر اشیاء غیر ذی‌روح است، امام مسلم حدیثی را روایت نموده که مردی به نزد ابن عباسب آمد و گفت: من مردی‌ام که رسامی می‌نمایم، برایم در زمینه فتوا بده! ابن عباسبگفت: به من نزدیک شو! وقتی نزدیک شد، گفت: پیشتر بیا! چنان پیش آمد که دستش را بر سرش گذاشت و گفت: آنچه از رسول خدا ج شنیدم برایت خبر می‌دهم، شنیدم که فرمود: «كل مصور في النار يجعل له بكل. صورها نفساً فتعذبه في جهنم»([[244]](#footnote-244)) سپس برای آن شخص گفت که: «اگر تو جز فعل‌کردن و انجام‌دادن رسامی چاره‌یی نداشتی، پس درخت و آن چیزهای را کار کن که جاندار نباشند»([[245]](#footnote-245)).

نظر دانشمندان درباره حل و حرمت مجسمه و مجسمه‌سازی

بر مبنای آیاتی که در شأن و کیفیت و بیان حکومت و پادشاهی سلیمان÷ نازل شده است، و قبلاً از آن یادآوری نمودیم، برخی از دانشمندان به جواز مجسمه‌سازی قایل گردیده‌اند، ولی دیگر دانشمندان بر این نظر‌اند که مجسمه‌سازی و موجودیت مجسمه در شریعت‌های قبل از اسلام بویژه شریعت حضرت سلیمان÷ روا بوده است؛ و با آمدن شریعت اسلام این جواز و اباحت نسخ گردیده است، زیرا احادیث صحیح از پیامبر ج منقول است که بر وعدۀ عذاب بر ساختن مجسمه‌ها و تحریم موجودیت آن دلالت می‌نماید([[246]](#footnote-246))، چنانچه قبلاً به یادآوری آن احادیث پرداخته‌ایم.

شریعت اسلام موجودیت مجسمه را در منزل افراد مسلمان حرام ساخته است، مجسمه‌یی که شکل موجودی را مجسم سازد، و در موجودیت آن اهانت مجسمه مراد نباشد و به ظهور نرسد، اینگونه مجسمه‌ها سبب می‌شود که ملائکه رحمت به خانه داخل نشوند؛ چنانچه قبلاً تذکر رفت که پیامبر فرمودند: «در خانه‌یی که مجسمه و تصویر باشد فرشتگان داخل نمی‌شوند»([[247]](#footnote-247)).

فرشتگان به خانه‌یی که در آن مجسمه باشد بدین جهت داخل نمی‌شوند که صاحب آن خانه مجسمه را داخل خانه جای داده و از کفار پیروی کرده است، کفار برای تعظیم و احترام مجسمه‌ها را به خانۀ خود قرار می‌دهند. بنابراین، فرشتگان از چنین خانه‌یی دوری می‌جویند و بدان داخل نمی‌شوند([[248]](#footnote-248)). از همین جهت است که فقهاء در خانه‌یی که مجسمه و تصویری وجود داشته باشد خواندن نماز را مکروه دانسته‌اند([[249]](#footnote-249)).

شریعت اسلام شغل و پیشۀ مجسمه‌سازی را نیز تحریم نموده است؛ اگرچه این وظیفه را شخص برای غیر مسلمانان هم انجام بدهد، چنانچه در حدیثی که قبلاً بیان شد اینگونه شخص از معذب‌ترین اشخاص در روز قیامت خواهد بود، و در روز قیامت مکلف ساخته می‌شود که به مجسمه‌یی که آن را ساخته است روح بدمد([[250]](#footnote-250)). در حالی که این کار را هرگز کرده نمی‌تواند.

بنابراین، موجودیت مجسمه‌ها در خانه در دین اسلام حرام ساخته شده و مسلمانان از مصروفیت به این وظیفه ممنوع ساخته شده‌اند، این که چرا مجسمه و مجسمه‌سازی در اسلام حرام شده است علت‌ها و حکمت‌های متنوع دارد که به بیان آن از بلای اشارت احادیث باید پرداخت.

یکی از علت‌ها تحریم مجسمه و مجسمه‌سازی، رعایت و حفظ توحید و یکتاپرستی و دوری از مظاهر شرک و عدم پیروی از بت‌پرستان و مشرکان است، بت‌پرستانی که بت‌ها را به دست خود می‌تراشیدند و سپس با قلبی پر از خوف و امید در برابرشان می‌ایستادند و به تعظیم و احترام بت‌ها می‌پرداختند، گاهی این کرنش و عبادت را وسیلۀ تقرب به خداوند می‌دانستند و می‌گفتند که: ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر:3]([[251]](#footnote-251)). و گاهی آن بت‌ها را مستقیماً شریکان خداوند می‌پنداشتند، از همین است که در آیات زیادی از قرآنکریم شرک مورد تقبیح قرار گرفته و از آن منع به عمل آمده است، قرآنکریم می‌فرماید: ﴿فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٢٢﴾ [البقرة: 22]([[252]](#footnote-252)). حساسیت دین اسلام در برابر شرک، برای حفظ یکتاپرستی و توحید، از هرگونه شائبه‌یی به حد اعلای خود رسیده است، و اسلام حق دارد، چنین حساسیت شدیدی را از خود نشان بدهد، چون امت‌های که به خاطر یادگار از گذشتگان و مردان صالح و نیکوکار خود مجسمه‌ها ساختند، تا آن‌ها را فراموش نکنند، به مرور زمان این مجسمه‌ها مورد احترام و تقدیس قرار گرفته بالآخره به جای پرستش خداوند آن‌ها را پرستش نمودند، به آن بت‌ها دل بسته و امید خیر و برکت را از آنان داشتند، چنانچه قوم «ود» و «سواع»، «یغوث»، «یعوق» و نسر به این سرنوشت دچار شدند([[253]](#footnote-253)).

این مطلب که موجودیت مجسمه‌ها در جوامع بشری و احترام بدانها در نهایت سبب پرستش و عبادت‌شان می‌گردد، در روایتی که امام بخاری در صحیحش از ابن عباسب مفسر و دانشمند صدر اول اسلام نقل نموده است، به وضوح بیان شده است، وی روایت نموده است که عبدالله بن عباسب می‌فرماید: «صَارَتِ الأَوْثَانُ الَّتِي كَانَتْ فِي قَوْمِ نُوحٍ فِي الْعَرَبِ بَعْدُ، أَمَّا وُدٌّ كَانَتْ لِكَلْبٍ بِدَوْمَةِ الْجَنْدَلِ، وَأَمَّا سُوَاعٌ كَانَتْ لِهُذَيْلٍ، وَأَمَّا يَغُوثُ فَكَانَتْ لِمُرَادٍ ثُمَّ لِبَنِي غُطَيْفٍ بِالْجُرُفِ عِنْدَ سَبَا، وَأَمَّا يَعُوقُ فَكَانَتْ لِهَمْدَانَ، وَأَمَّا نَسْرٌ فَكَانَتْ لِحِمْيَرَ، لآلِ ذِي الْكَلاَعِ. أَسْمَاءُ رِجَالٍ صَالِحِينَ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ، فَلَمَّا هَلَكُوا أَوْحَي الشَّيْطَانُ إِلَى قَوْمِهِمْ أَنِ انْصِبُوا إِلَى مَجَالِسِهِمُ الَّتِي كَانُوا يَجْلِسُونَ أَنْصَابًا، وَسَمُّوهَا بِأَسْمَائِهِمْ فَفَعَلُوا فَلَمْ تُعْبَدْ حَتَّى إِذَا هَلَكَ أُولَئِكَ وَتَنَسَّخَ الْعِلْمُ عُبِدَتْ»([[254]](#footnote-254)).

چون شریعت اسلام آیین مقدسی است که از اساساتش یکی جلوگیری از وقوع فساد است، لذا با هر امری که باعث نفوذ شرک آشکار و خفی در دل‌ها گردد، و پیروی از مشرکان و بت‌پرستان را تشویق نماید، به مبارزه برمی‌خیزد. اسلام نمی‌خواهد برای قوم یا ملت مخصوصی قانونگذاری نماید، بلکه می‌خواهد جامعۀ بشری را در هر جای دنیا، تا روزی که قیامت می‌شود به خوبی‌ها رهبری نماید و بر اوضاع و شرایط زندگانی بشر کاملاً آگاه بوده، می‌داند که برخی از چیزهایی که در زمانی بعید می‌نماید، در عصر دیگر زود یا دیر به واقعیت ملموس و عینی تبدیل می‌گردد. بنابراین، از مظاهر شرک به جدیت جلوگیری نموده است([[255]](#footnote-255)).

دیگر از حکمت‌های تحریم مجسمه‌ها موضوعی است که متوجه مجسمه‌ساز می‌گردد، و آن اینست که با ساختن مجسمه، برای سازندۀ آن غرور دست می‌دهد و خیال می‌کند آن را خودش از عدم بوجود آورده است، و به آن حیات بخشیده است، از همین است که در حدیث مبارکه پیامبر اسلام ج برای مجسمه‌سازان وعید مقرر داشته شده است، آنجا که فرموده‌اند: «کسانی که این صورت‌ها را می‌سازند، در قیامت عذاب کرده می‌شوند، برای‌شان گفته می‌شود که آنچه را ساخته‌اید زنده گردانید»([[256]](#footnote-256)).

دیگر از حکمت‌های تحریم مجسمه‌ها اینست که این مجسمه‌ها مظاهر افتخار اشخاص عیاش و خوشگذران قرار می‌گیرد، زیرا ساختمان و اطاق‌های خود را بدان مزین کرده، پول‌های گزافی را در این راه به مصرف می‌رسانند، و چون دین اسلام با اسراف و عیاشی‌های بی‌جاه مبارزه می‌کند، مجسمه‌ها را تحریم نموده است، همانطوری که با همه گونه‌های اسراف مقابله و مبارزه می‌نماید، چنانچه خداوند فرموده است: ﴿وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ١٤١﴾ [الأنعام: 141]([[257]](#footnote-257)). و نیز فرموده است: ﴿إِنَّ ٱلۡمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخۡوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِۖ وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِرَبِّهِۦ كَفُورٗا ٢٧﴾ [الإسراء: 27]([[258]](#footnote-258)).

همچنان کسانی که در این رشته مهارت پیدا می‌کنند بسیاری اوقات برای آن حد و مرزی را نمی‌شناسند، تا اندازه‌یی که از ساختن و به نمایش‌گذاشتن زن‌های عریان و نیم عریان و نیز از ساختن مجسمه‌های که جز شعایر آیین‌های غیر اسلامی است، مثل صلیب مسیحیان و امثال آن خودداری نمی‌کنند ساختن اینگونه مجسمه‌ها در پهلوی این که بذات خود مجسمه بوده و ممنوع است، باعث ترویج فساد و گناه در جامعه‌های بشری و اسلامی می‌گردد، این امر علاوه بر این که از دیدگاه احادیثی که از آن‌ها یادآوری به عمل آمد حرام است، مفاهیم کلی آیات قرآنکریم نیز آن را رد می‌کند، قرآنکریم می‌فرماید: ﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِۚ﴾ [المائدة: 2]([[259]](#footnote-259)).

و اما هرگاه مجسمه‌یی ساخته شود که از ساختنش تعظیم و تقدیس آن و نیز افتخار بدان و خودنمایی با ساختن آن منظور نباشد، هیچ یک از تخلفات روحی و اخلاقی در آن مشاهده نباشد، اسلام آن را حرام نمی‌داند، مانند اسباب بازی کودکان که به شکل عروسک‌ها یا حیوان دیگری ساخته شود و بچه‌ها با آن‌ها بازی می‌کنند و بر زمین می‌کوبند و دور می‌اندازند که به طور واضح دانسته می‌شود که جنبۀ تقدیس و تبرک و تعظیم را به خود ندارد([[260]](#footnote-260)).

از حضرت عایشهل روایت شده که وی از این که با عروسک‌هایش با همراه دختران خردسال دیگر که با وی دوست بودند در نزد رسول الله ج بازی می‌کرده است خبر می‌دهد، می‌گوید که: «كُنْتُ أَلْعَبُ بِالْبَنَاتِ عِنْدَ النَّبِيِّ ج وَكَانَ لِي صَوَاحِبُ يَلْعَبْنَ مَعِي، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ج إِذَا دَخَلَ يَتَقَمَّعْنَ مِنْهُ، فَيُسَرِّبُهُنَّ إِلَيَّ فَيَلْعَبْنَ مَعِي»([[261]](#footnote-261)).

به همین اساس قاضی عیاض/ ابراز نظر فرموده است که عروسک‌های بازی برای دختران رخصت داده شده و از تحت قانون نهی خارج است و روا می‌باشد([[262]](#footnote-262)). و نیز شیرینی‌هایی که به اشکال مختلف ساخته می‌شو و در مراسم ازدواج و جشنواره‌ها به کار می‌رود، حکم اسباب بازی را دارد و موجودیت آن باکی ندارد.

دربارۀ مجسمه‌های ناقص یا عیب‌دار برخی از علماء ابراز نظر کردند که هرگاه برخی از اعضای آن قطع شده باشد به طریقی که زندگی‌اش امکان نداشته باشد، جواز دارد و موجودیت آن حلال می‌باشد، و به حدیثی از آنحضرت ج استدلال نموده‌اند که چون جبرئیل÷ از داخل‌شدن به خانۀشان خودداری نمود برایشان فرمود که «فَمُرْ بِرَأْسِ التِّمْثَالِ فَلْيُقْطَعْ حَتَّى فَيَصِيرَ كَهَيْئَةِ الشَّجَرَةِ»([[263]](#footnote-263)). بنابراین، هرگاه عضوی از اعضای تمثال قطع شده باشد که زندگی‌اش بدون آن ممکن نباشد جواز دارد، چنانچه این نظریه درباره تصویرهای بدون جسم هم مطرح شده است.

اما نظر درست اینست که چون جبرئیل÷ قطع‌کردن سر تمثال را درخواست نموده بود، تابسان درختی گردد، عدم حرمت مجسمه‌های معیوب کریه المنظر بودن آن‌هاست، بدینگونه که با قطع‌شدن عضو و یا سرش قیافه‌اش زشت و ناپسند گردد و از تعظیم و تقدیس و پرستش اثری در آن باقی نماند.

بنابرآنچه گفتیم مجسمه‌های نیمه تنه امراء و رؤسای که به عنوان تعظیم و احترام در میدان‌ها نصب می‌شوند، حرمتش بارها بیشتر از مجسمه‌های کامل کوچک است که فقط برای زینت در منازل نگهداری می‌شود، زیرا از این مجسمه‌های منازل برای خوشگذرانی و عیاشی است و آن مجسمه‌هائی که در میدان‌ها و مجامع نهاده می‌شود برای تقدیس و احترام و پرستش است که کاملاً حرام و گناه بزرگی است([[264]](#footnote-264)).

نظریات دانشمندان دربارۀ تصویرهای بدون جسم و تابلوهای نقاشی و حکم نهائی دری مورد

در بحث‌های پیشتر آیات قرآنکریم و اقوال مفسرین را با احادیث رسول اکرم ج دربارۀ مجسمه ها و تصاویر طور عام؛ و نیز دیدگاه دانشمندان دربارۀ مجسمه و مجسمه‌سازی را طور خاص بیان کردیم، در این مبحث می‌بینیم تصویرهای نقاشی‌شدۀ بدون جسم که روی چیزهای مثل کاغذ، تکه، پرده، دیوار، و دیگر چیزها رسامی می‌شوند، چه حکمی خواهند داشت و نظریات دانشمندان را که بر مبنای اساسات شرعی در این مورد استوار است و ارائه شده بررسی می‌نمائیم.

مشروعیت و عدم مشروعیت و تحریم و تحلیل هرچیزی در اسلام براساس حکمت‌هایی مطرح است، و علل و اسبابی را با خود دارد، و هدف ساختن تصویرها، و نیز هدف از موجودیت هریک در خانه‌ها و امکنه متفاوت و متنوع است، بدین معنی که هریک از تصاویر و تولیدات تصویری روی هدف جداگانه ساخته شده و نیز وضعیت هریک در محلی که در آن‌ها نهاده می‌شود، شکل و طرز خاصی دارد. بنابراین، هریک از انواع تصویرها با دیگری فرق دارد و دانشمندان برای هریک حکم جداگانه‌ای را ارائه داشته‌اند که ذیلاً به بحث در این مورد می‌پردازیم.

الف: تصویرهای که مورد عبادت قرار می‌گیرند:

ساختن و رسم‌نمودن تصویرهایی که مورد عبادت قرار می‌گیرند: مثل تصویر بت‌ها، تصویر حضرت عیسی÷ و تصویر صلیب که آن را سازندۀ آن به منظور عبادت و پرستش بسازد، حرام است و شخص سازنده آن با این عمل کافر می‌گردد، زیرا به عبادت غیر خداوند راضی شده و در ترویج شرک و بت‌پرستی کوشیده است، عده‌یی از دانشمندان، حدیث: «أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمُصَوِّرُونَ»([[265]](#footnote-265)) را بر چنین تصویرگری حمل نمودند که تصویرهای را رسم می‌نماید که مورد پرستش قرار می‌گیرد([[266]](#footnote-266)).

طبری دربارۀ این حدیث می‌گوید که: مراد از این حدیث کسی است که طور آگاهانه تصویری را برای پرستش رسم می‌نماید، تا مردم آن را پرستش نمایند، و در نتیجه این شخص کافر می‌گردد([[267]](#footnote-267)).

ابن عباسب از رسول الله ج روایت نموده که در سال فتح مکه چون تصویرها را در خانۀ کعبه دیدند، داخل نشدند، و به محونمودن آن امر فرمودند، شکی نیست که این تصویرها از مظاهر شرک بوده تعبیری از بت‌پرستی را ارائه می‌داشته است([[268]](#footnote-268)).

همچنان وقتی پیامبر ج شخصی را به محو نمودن بت‌ها و برابرساختن قبرها مؤظف ساختند و بعد از اجرای این مأموریت شخص مذکور به حضور ایشان گزارش داد که بت‌ها را شکستانده، صورت‌ها را تخریب و محو نموده و قبرها را برابر ساخته بود؛ آن حضرت ج ساختن دوبارۀ این اشیاء را علامۀ کافرشدن سازندۀ آن‌ها اعلام داشتند و فرمودند: «مَنْ عَادَ إِلَى صَنْعَةِ شَيْءٍ مِنْ هَذَا فَقَدْ كَفْرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ج»([[269]](#footnote-269)).

این صورت‌هایی که محو ساخته شده‌اند، صورت‌های بوده‌اند که مورد پرستش قرار می‌گرفتند، و از همین جهت آن حضرت ج ساختن دوبارۀ آن را کفر معرفی داشتند([[270]](#footnote-270)).

براساس آنچه متذکر شدیم موجودیت همچو تصاویری که مورد عبادت و تقدیس قرار گیرد، و یا مظهر بت‌پرستی و شعایر برخی ادیان و روش‌های غیر اسلامی، مثل وجود صورت بت‌ها، صلیب و... در خانۀ شخص مسلمان حرام است، چنانچه در بحث‌های قبیل حدیثی را از پیامبر ج روایت نمودیم که در خانۀ خود هیچ چیزی را که در آن تصالیب وجود داشتی نمی‌گذاشتند، و تصالیب جمع صلیب است که دانشمندان حدیث تصویرهای صلیب‌دار را از این لفظ مراد و مقصود دانسته‌اند، چنانچه صلیب ترسایان همان چلپایی است که از دو چوب متقاطع ساخته شده و به صورتی که شخص برآن به دار کشیده شده باشد، این شکل را در اکثر چیزها رعایت می‌کنند و به پرستش آن می‌پردازند و به تقدیس آن قایل‌اند([[271]](#footnote-271)).

بنابراین، اگر شخصی این تصاویر را به منظور عبادت و پرستش آن‌ها در خانه‌اش نهاده باشد، به عبادت غیر خدا قایل شده است که شرک است و از دین اسلام بدون شک برآمده است، ولی اگر این کار را به منظور عبادت انجام نداده باشد، کار حرامی را مرتکب شده است و کافر نشده است.

ب: تصویر اشیایی که مورد عبادت قرار نمی‌گیرند ولی جاندارند:

تصویر اشیای ذی روح و جاندار که مورد عبادت و پرستش قرار نمی‌گیرد، بدو گونه است، یکی این که رسام و سازندۀ آن در ساختن آن خود را به خداوند همانند و برابر بداند و دیگری آن که با رسم‌نمودن تصویر اینچنین قصدی را نداشته باشد.

هرگاه رسام و صورتگر در ساختن صورتی، خود را با خداوند در آفرینش برابر و همانند بداند و چنین ادعا و قصدی را داشته باشد، از دین اسلام خارج شده کافر مسحوب می‌شود و مورد عذاب خداوند قرار می‌گیرد([[272]](#footnote-272)). عذابی که چنین تصویرگری بدان گرفتار می‌آید، همانا اینست که در قیامت مکلف ساخته می‌شود تا به ساخته‌شدۀ دست خود روح بدمد، در حالی که توان این کار را ندارد، چنانچه در این مورد حدیثی را از پیامبر اسلام در مباحث پیشتر روایت نمودیم([[273]](#footnote-273)).

و اما در صورتی که سازندۀ تصویر زنده‌جان و ذی روح مشاهبت و برابری با خداوند را اراده نداشته باشد و نیز تصویرش را به منظور پرستش هم نساخته باشد، ساختن چنین تصویری نیز حرام بوده با این عمل فاسق شمرده می‌شود، ولی با این عملش کافر شمرده نمی‌شود و از دین خارج نمی‌گردد، حکم عملش مثل سایر گناهان است([[274]](#footnote-274)).

امام نووی در شرح خویش بر صحیح مسلم می‌گوید که: اصحاب ما و سایر دانشمندان را نظر بر اینست که تصویر حیوان ذی روح شدیداً حرام است و ساختن آن از گناهان کبیره است، زیرا این عمل مشابهت به خداوند در آفرینش است، برابر است این صورت در فرشی باشد، یا در جامه‌یی، در درهمی باشد یا در دنیاری، بر ظرفی باشد یا دیواری، و یا این که بر چیزی دیگر. وی علاوه می‌کند که سخن آن اشخاصی که بین صورت‌های مجسم و غیر مجسم فرق قایل می‌شوند و تصویرهای غیر مجسم را مباح می‌دانند مردود و باطل است، بین این دو گونه تصویر از نگاه تحریم فرقی نیست و هردو حرام است، نامبرده این دیدگاه را مذهب ثوری، امام ابی حنیفه و امام مالک معرفی داشته است([[275]](#footnote-275)).

از آنچه گفته آمدیم تحریم موجودیت تصویرهای اشیای جاندار در خانه‌ها و سایر اماکن اگرچه مورد پرستش هم قرار نگیرد واضح و آشکار است، اما عده‌یی از دانشمندان با استفاده به فرمودۀ «إِلا مَا كَانَ رَقْمًا فِي ثَوْبٍ»([[276]](#footnote-276)) وجود تصویرهای غیر مجسم را در پرده‌ها، لوحه ها و دیوارها مباح پنداشته‌اند و بلامانع دانسته‌اند. دانشمند معاصر ما دکتر یوسف قرضاوی می‌گوید: از مجموعۀ احادیث در این رابطه دانسته می‌شود که پیامبر ج در ابتدای امر از موجودیت تصویرها طور عموم منع کردند و در مورد سختگیری نمودند، اما بعد از این عقاید توحیدی در دل مردم جای گرفت و استحکام پذیرفت، در تصویرهایی که در جامه‌ها، دیوارها، کاغذها است و جسم ندارد رخصت فرمودند، نامبرده این نظر را از امام طحاوی که از پیشوایان مذهب حنفی است نقل نموده است([[277]](#footnote-277)).

در میان دو نظریه‌یی که به نقل آن‌ها پرداختیم، روش متعادلی از امام محمد شیبانی که از نخبه‌ترین شاگردان امام ابوحنیفه است نقل شده است، ولی بر مبنای احادیث منع‌کنندۀ تصویر و استثناء «إِلا مَا كَانَ رَقْمًا فِي ثَوْبٍ»([[278]](#footnote-278)) تصاویر فرش‌ها و پشتی‌ها و بالشت‌ها را مباح دانسته و می‌فرماید که: هرگاه تصویرها در دیوارها آویزان و منصوب گردند مکروه است، نظریه امام ابوحنیفه و عامۀ فقهاء همین است([[279]](#footnote-279)).

به نظر نگارنده حرمت تصویرهای عبادت‌‌شده در خانه‌ها و مکروهیت تصویرهای غیر عبادت شده که بر پرده‌ها و دیوارها آویزان و منصوب است، روشی عادلانه و نظری مقتصدانه است، زیرا تصویرهایی که بر دیوارها و پرده‌ها منصوب‌اند، هرچند پرستش کرده نشود، «مانع دخول ملاکۀ رحمت خواهند بود»([[280]](#footnote-280)) و نیز موجودیت این تصاویر در هنگام عبادت نماز حضور قلب نمازگزار را مخدوش می‌سازد و او را به یاد زخارف دنیوی می‌اندازد، چنانچه به این مطالب در برخی احادیث اشاره‌هایی صورت گرفته است([[281]](#footnote-281)). امتناع ملائکه از داخل‌شدن به خانه‌های تصویردار و نیز تأثیرگذاری تصاویر در برطرف ساختن حضور نمازگزار و بیادآوردن زخارف دنیوی می‌تواند دلیل قاطعی بر اثبات کراهیت تصاویر منصوب در دیوارها و پرده‌ها باشد.

ج: تصویرهایی که مورد اهانت قرار می‌گیرد:

تصویرهایی که کیفیت موجودیت آن‌ها موجب اهانت‌شان می‌گردد، مثل تصویرهایی که پایمال شود، به آن تکیه زده شود و دور انداخته شود، به اتفاق همه علماء و دانشمندان موجودیت آن‌ها مباح است و حرام نیست، هرچند ساختن چنین تصویرهایی در ابتدای امر برای سازنده جواز ندارد و حرام است، و بنا به قول اکثر دانشمندان مانع دخول ملائکه رحمت در خانه می‌گردند، در این مورد برخی از دانشمندان ابراز نظر کردند که تصویرهایی که مورد اهانت قرار گیرند، باعث امتناع دخول ملائکه به خانه‌ها نمی‌گردد([[282]](#footnote-282)). دلیل جواز موجودیت اینگونه تصویرها در خانه‌ها احادیث متعددی است که از حضرت عایشهل روایت شده مبنی بر این که وی پرده‌های تصویردار را که از موجودیت آن‌ها نهی شده بود پشتی و بالشت ساخته بود و پیامبر ج بر آن تکیه می‌زدند، چنانچه در بخش‌های قبلی احادیث را در این باره روایت نمودیم.

د: تصویرهای زن‌های برهنه و نیمه‌برهنه:

تصویرهایی که موضوع آن مخالف با شرایع و آداب اسلامی باشد، مانند تصویرهای زنان برهنه و نیمه‌برهنه که اعضای وجودشان نمایان بوده سبب انگیزۀ غرایز شهوانی در وجود انسان می‌گردد، چنانچه این تصویرها در برخی از مجله‌ها و روزنامه‌ها دیده می‌شود که چاپ و پخش شده، همه حرام می‌باشد و هیچ شکی در حرمت آن‌ها وجود ندارد، نشر چنین مجله‌های حرام بوده، موجودیت و نصب چنین تصویرهایی در خانه‌ها، دیوارها و محل کار و نیز نگاه‌کردن بدان حرام می‌باشد([[283]](#footnote-283)).

هـ: تصویرهای اشیای غیر زنده:

ساختن تصویرهای غیر زنده جان و ذی‌روح، مثل تصویر درختان، ساختمان‌ها، منظره‌های تفریحی و موجودیت آن‌ها در خانه و دیگر اماکن مباح است و کلام اشکالی ندارد، جمهور علماء و دانشمندان به اباحت آن فتوی داده‌اند، جز مجاهد که ساختن درخت‌های میوه‌دار را مکروه پنداشته است، دانشمندانی که به اباحت آن ابراز نظر نموده‌اند به حدیث ابن عباسب استدلال جسته‌اند که برای شخص تصویرگری که از وی فتوی خواسته بود از تصویرنمودن اشیای ذی‌روح وی را منع نمود، و ساختن و تصویر اشیای غیر ذی‌روح را برایش اجازه داد، چنانچه در ضمن حدیث مذکور برای شخص فتوی خواهنده گفت: «إِنْ كُنْتَ لاَ بُدَّ فَاعِلاً فَاصْنَعِ الشَّجَرَ وَمَا لاَ نَفْسَ لَهُ»([[284]](#footnote-284)).

و: تصویرهای کمره و عکاسی:

اینگونه تصویرها در حیات با برکت پیامبر ج و دورۀ مسلمانان سلف وجود نداشته است، ازین جهت دربارۀ این که آیا این تصویرها مورد نهی احادیث نبوی قرار می‌گیرد، و قرار نمی‌گیرد و مباح است، نظریات متفاوت ارائه شده است.

آن عده از دانشمندان که مدلول تحریم احادیث را در تصویرهای جسم‌دار (مجسمه ها) مقصور می‌دانند [هرچند در اقلیت‌اند و نظریۀ‌شان ضعیف است] تصویرهای عکاسی را مباح می‌شمارند بویژه آنگاه که این تصویرها کامل نباشد([[285]](#footnote-285)).

اما جمهور دانشمندان که ضمن مجسمه‌ها تصویرهای بدون جسم را در تحت تحریم احادیث شامل دانسته‌اند برخی شان در زمینۀ تصویرهای عکاسی تشدد کرده، این‌ها را نیز ناروا شمرده و مکروه پنداشته‌اند، ولی برخی دیگر به کیفیت به وجودآمدن این تصویرها و فرق آن با تصویرهایی که توسط برس‌های رسامی به وجود می‌آید و نیز در این که آیا این تصویرها مثل تصویرهای رسامی شده، مصداق عذاب خداوند بر مصورین صورت‌هایی که در آن مشابهت و همانندی در آفرینش با خداوند مطرح است، واقع می شود یا خیر؟ تدقیق نظر کرده‌اند.

دکتر یوسف قرضاوی با ارائه نظریه (شیخ محمد نجیت) مفتی مصر ابراز نظر نموده که تصویرهای عکاسی در ضمن حکم نهی از کشیدن تصاویر، داخل نیست و مباح است، زیرا در این تصویرها مفهوم همانندی با خداوند و برابری با وی در آفرینش موجود نیست و مشاهده نمی‌شود([[286]](#footnote-286)). این در صورتی است که ضرر اخلاقی، اعتقادی و اجتماعی را با خود نداشته باشد و در صورتی که مانعی در موضوع تصویر وجود داشته باشد مثل این که مخالف عقاید اسلامی یا مروج شعایر و آداب غیر اسلامی باشد، مثل تصویرهای صلیب، بت‌ها و دیگر اشیا و اشخاص مورد تعظیم و تقدیس، و نیز عکس‌های زن‌های برهنه و نیمه‌برهنه هیچ شکی در تحریم آن وجود ندارد([[287]](#footnote-287)).

باید یادآور شد که تصویرهای عکاسی که به موجودیت آن ضرورت است، مثل عکس‌های که در شناسنامه گذرنامه و... به کار می‌رود در جواز آن هیچ شکی وجود ندارد، چنانچه آن عده از دانشمندان که تصویرهای عکاسی را در تحت مقولۀ نهی در احادیث نبوی داخل دانستند بازهم در این موارد به اباحت این تصویرها فتوی داده‌اند([[288]](#footnote-288)).

همچنان باید گفت که: تصویرهایی که به منظور جاودانگی برخی از بزرگان دینی و سیاسی ساخته شود و در برخی از مواضع نصب گردد یا در خانه‌ها و اماکن به نمایش گذاشته شود، راهی برای جواز آن وجود نداشته، مردود و ممنوع می‌باشد، زیرا اسلام غلو و زیاده‌روی را در تعظیم اشخاص مکروه و بد می‌داند، هرچند این افراد و اشخاص بزرگوار، متدین و با تقوی بوده باشند و درجاتی را در دین به دست آورده باشند و یا این که رهبری سیاسی، دینی جامعه را به دست گرفته باشند، برابر است که این افراد و شخصیت‌ها زنده باشند یا فوت کرده باشند.

پیامبر ج یاران‌شان را از غلو و زیاده‌روی در تعظیم و احترام برای خود منع فرموده در این مورد برایشان هدایت فرموده‌اند که «لا تُطْرُونِي كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ، وَلَكِنْ قُولُوا: عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»([[289]](#footnote-289)).

اسلام بهترین راه جاودان ماندن در افکار، زبان‌ها و دل‌ها، انجام‌دادن اعمال صالحه و باقی گذاشتن آن نیکو و پسندیده را می‌داند، چنانچه پیامبرج و خلفای راشدین و امامان بزرگوار با تصویرهای‌شان جاودان نماندند، بلکه مناقب شان از اثر عملکردهای نیکو و صالح شان بوده که در دل‌ها محفوظ مانده و از نسلی به نسللی نقل و روایت شده و نام ایشان را جاودان تاریخ ساخته است، یادشان همیشه باعث تنویر محافل گردیده نقل خاطرات شان بذر محبت و وفا را در دل‌ها می‌کارد([[290]](#footnote-290)).

بخش چهارم:
حکم رقص از دیدگاه فقه اسلامی

اسلام علاقه‌های نامشروع بین زن و مرد را حرام اعلان نموده و هر عمل و سخنی را که باعث بازشدن راهی به سوی کار حرامی بگردد حرام دانسته است، هر وظیفه‌یی را که موجب اشاعۀ فساد باشد مردود شمرده با آن مبارزه می‌نماید. بنابراین، رقص و کارهای خلاف عفت را مردود می‌شمارد و آن را به کلی رد می‌نماید، اگرچه برخی مردم این عمل را هنر یا فن بنامند و صاحب آن را هنرمند بدانند و یا این کار را مظهر تمدن فکر کنند.

از همین سبب است که خداوند بزرگ قبل از نهی‌کردن از فعل بد زناکاری از مسایلی که موجب نزدیک‌شدن برآن می‌گردد ابتداءً نهی نموده است، آنجا که فرموده است: ﴿وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلزِّنَىٰٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةٗ وَسَآءَ سَبِيلٗا ٣٢﴾ [الإسراء: 32]([[291]](#footnote-291)). زیرا کسی که از ارتکاب مقدمات زنا بدور باشد، از خود زنا هم بدور خواهد بود([[292]](#footnote-292)).

بنابراین، رقصیدن زن، پسرنابالغ در حضور مردان که وسیله‌یی برای تحریک غرایز شهوانی است حرام است، و دین اسلام آن را به عنوان پیشه نمی‌پذیرد، شریعت اسلام به خاطر مسدود نمودن دروازه‌های فحشا و فساد، نظر نمودن همراه شهوت را به سوی زن نامحرم و پسر خوشروی نابالغ حرام دانسته است([[293]](#footnote-293)). و لذت‌بردن از آن را زنا برشمرده و از گناهان اعلام داشته است، پیامبر ج ضمن حدیثی فرموده‌اند: «... العَيْنَانِ زِنَاهُمَا النَّظَرُ...»([[294]](#footnote-294)). مسلم است که حرکات زن و پسر رقصنده در هنگام رقص باعث تحریک غرایز شهوانی گردیده تماشاکننده را اغوا می‌کند و بر فساد می‌کشاند، بناء در چنین حالی نظر به شدت علت حرمت، خود هم شدیدتر بوده، گناه نظرکننده و تماشاچی هم بیشتر خواهد بود.

همچنان از پیامبر بزرگوار اسلام ج حدیثی به روایت ابی هریرهس منقول است که ایشان زن‌های رقصنده‌یی را که با لباس‌های نازک وجود خود را برای مردم ظاهر ساخته و نمایش می‌دهند، موی‌های سر خود را به اشکال برانگیزنده و جالبی و درمی‌آورند و با رقصیدن و نمایش حرکات موزون، نظر جوانان را به خود جلب می‌نمایند و وسیلۀ اغوای‌شان می‌گردند و از این طریق جامعه را به فساد می‌کشانند، به عذاب خداوند وعده دادند و از اهل دوزخ معرفی داشته‌اند، چنانچه فرموده‌اند: «صِنْفَانِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا قَوْمٌ مَعَهُمْ سِيَاطٌ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ مُمِيلاَتٌ مَائِلاَتٌ رُءُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ لاَ يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ وَلاَ يَجِدْنَ رِيحَهَا وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ كَذَا وَكَذَا»([[295]](#footnote-295)).

این حدیث مبارکه را دانشمندان از معجزات نبوت برشمرده‌اند که در جوامع بشری اکنون تحقق و مصداق پیدا کرده است([[296]](#footnote-296)). بر همین اساس است که دانشمندان علوم اخلاق و تهذیب نفس رقصیدن را از مهلکات و گناهان محسوب داشتند، مؤلف طریقۀ محمدیه، رقص را از آفات بدن برشمرده، به نقل از امام ابوالوفاء عقیل، به آیۀ: ﴿وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ﴾ [الإسراء: 37]([[297]](#footnote-297)). بر حرمت آن استدلال جسته است، همچنان وی به نقل از کتاب‌های فتاوی مثل، تاتارخانیه، ذخیره، بزازیه، و... اجماع و اتفاق امامان مذاهب چارگانه (ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد بن حنبل) را بر عدم جواز و حرمت رقص بیان داشته است([[298]](#footnote-298)).

و اما اگر به رقص به دیدۀ تقدیس نگریسته شود و به عنوان عبادت مطرح شود، چنانچه برخی صوفی مآبان چنین ادعاها و خیالاتی دارند، بازهم نمی‌تواند جواز داشته باشد، زیرا در کتاب‌های فقه و فتاوی در رابطه به رقصی که از طرف برخی از صوفیه انجام می‌پذیرد چنین ابراز نظر شده که ایشان از راه مستقیم انحراف کرده‌اند، چنانچه در فتاوای عالمگیری آمده که از امام حلوانی در رابطه به رقص و موسیقی صوفیه سؤال شد که ایشان با انجام این اعمال مقام و منزلت‌یی را ادعا دارند به جواب گفت که: «افتروا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ»([[299]](#footnote-299)).

بر علاوۀ آنچه گفتیم، در همین فتاوی آمده است که آنچه را صوفیۀ زمان ما از موسیقی و خواندن و رقص فعل می‌کنند و به فعل مشایخ قبلی استمساک می‌جویند، حرام است و نشستن با این گروه حرام می‌باشد([[300]](#footnote-300)).

اولین کسانی که رقص را اختراع نمودند اصحاب سامری بودند که به دور گوساله جمع شدند و با علاقه و عشق به دور آن پایکوبی و رقص و ساعت‌تیری می‌نمودند، می‌دانیم که این رقص اصحاب سامری جنبۀ تقدس و تعبد را داشته و به عنوان عبادت مطرح بوده است، زیرا که سامری از افراد جامعۀ دورۀ حضرت موسی÷ بود، چون موسی÷ برای مناجات به کوه طور رفته بود، سامری که زرگری یاد داشت، طلاهای بنی اسرائیل را به طریق عاریت جمع نمود و گوساله‌یی ساخت و از خاک جای سم اسب جبرئیل÷ که هنگام عقب‌نشینی از دست سپاه فرعون، بنی اسرائیل را همراهی می‌کرد، و سامری از آن گرفته بود و حفظ کرده بود، در بینی گوسالۀ ساخته خودش دمید، گوساله به صدا درآمد و سامری برای بنی اسرائیل گفت که: این خدای شما است، ایشان هم بدور گوسالۀ مذکور جمع شدند و می‌رقصیدند([[301]](#footnote-301)).

صاحب تفسیرات احمدیه حدیثی را که برخی از متصوفین در قسمت جواز رقص به آن استدلال می‌کنند مبنی بر این که آنحضرت ج با جمعی از یاران خود، هنگامی که جبرئیل÷ برایشان داخل‌شدن فقیران را به جنت مژده داد، با شنیدن شعری از افراد حاضر به تواجه و رقص پرداختند، ضعیف معرفی نموده و غیر صحیح می‌داند و می‌گوید که: اهل حدیث در قسمت صحت آن حدیث سخن زده‌اند و آن را صحیح ندانسته‌اند، بناء استدلال صوفیه به این حدیث از قوت برخوردار نبوده سخن‌شان بر دلیل شرعی استوار نیست([[302]](#footnote-302)).

حقیقت این است که رقص را همان صوفی نمایانی می‌ستایند و بدان مصروف می‌گردند که نه از شریعت آگهی دارند و نه امور طریقت را باخبر‌اند، این که رقص در شریعت اسلام و روش صوفیانۀ مشایخ تصوف اصلی ندارد، نه تنها در کتب فقه و فتاوی بلکه در کتاب‌های تصوفی نیز به وضاحت مشاهده می‌گردد، در کتاب کشف المحجوب که از بزرگ‌ترین کتب تصوفی است آمده است که: «بدان که اندر شریعت و طریقت، مر رقص را هیچ اصلی نیست، از آنچه آن لهو بود به اتفاق همه عقلا، چون به جد باشد، و چون به هزل بود لغوی، و هیچکس از مشایخ آن را نستوده است، و اندر آن غلو نکرده، و هر اثر که اهل حشو اندر آن بیارند، آن باطل بود. و چون حرکات وجدی و معاملات اهل تواجر، بدان مانند بوده است، گروهی از اهل هزل بدان تقلید کرده‌اند، و اندر آن غالی شده و از آن مذهبی ساخته.

و من دیدم از عوام، گروهی می‌پنداشتند که مذهب تصوف جز این نیست، آن بر دست گرفتند، و گروهی اصل آن را منکر شدند، در جمله پای‌بازی شرعاً و عقلاً زشت باشد از اجهل مردمان، و محال باشد که افضل مردمان آن کنند، اما چون خفتی مردل را پدیدار آید و خفقانی بر سر سلطان شود وقت قوت گیرد، حال اضطراب خود پیدا کند، ترتیب و رسوم برخیزد، این اضطراب که پدیدار آید، نه رقص باشد و نه بازی، و نه طبع‌پروردن که جان‌گداختن بود و سخت درو افتد آن کس از طریق صواب که آن را رقص خواند...»([[303]](#footnote-303)).

و اما رقص‌های که جنبۀ عنعنوی و ملی را دارد و در هنگام برگزاری محافل عروسی و نکاح توسط مردان اجرا می‌شود، نه محرک قوای شهوانی می‌گردند و به عنوان تعبد و تقدس مطرح‌اند، بلکه به منظور تفریح و خوش‌ساختن روح و وجود انجام می‌یابد، می‌توان آن را مباح دانست و به منزلۀ بازی‌های تفریحی برشمرد که مباح بوده و جواز دارد، چنانچه در حدیثی از عایشهل روایت است که حبشی‌ها در مسجد نیزه‌بازی می‌کردند و وی در حالی که پیامبر ج او را به عبایش پوشانده بودند تماشا می‌نمود([[304]](#footnote-304)).

تیاتر (درامۀ تمثیلی) از دیدگاه فقه اسلامی

دین مقدس اسلام با امور و وسایلی که باعث خوشوقتی انسان می‌گردد و خستگی‌های وی را مرفوع می‌سازد، تا آنگاه که کلام عمل خلاف و موجب فساد را با خود نداشته باشد، مخالفت نکرده اینگونه اعمال را مباح می‌داند، بویژه آنگاه که این امور آموزنده موضوعات خوبی باشد.

اصحاب بزرگوار پیامبر ج مزاح می‌نمودند و می‌خندیدند، به بازی‌ها و سرگمی‌ها مصروف می‌شدند، نفوس خود را شاد ساخته دل‌ها و روان‌های خود را تازه‌گی و راحت می‌بخشیدند، حضرت علیس می‌فرماید: روح‌ها هم مثل بدن‌ها خسته می‌شوند، لذا برای شادی و راحت‌شان لطیفه‌ها و ظرافت‌های حکیمانه را دریابند([[305]](#footnote-305)). به همینگونه از ابی الدرداءس روایت شده که می‌گفت: من نفس خود را به برخی از بازی‌ها و لهو و لعب شاد می‌سازم تا در کارهای خیر به آن کمک کرده باشم([[306]](#footnote-306)).

ایراد سخنان شیرین و حکیمانه و تمثیل‌های عمیق و بالطافت و آموزنده جواز دارد و برای شخص مسلمان روا می‌باشد آن را بگوید و انجام دهد، از پیامبر ج روایت شده که پیره‌زنی نزدشان آمد و گفت: یا رسول خدا! برایم دعا فرمایید که خداوند مرا به بهشت ببرد، آنحضرت ج فرمودند: ای مادر فلان! زن پیر به بهشت داخل نمی‌شود، آن زن پیر بر خود لرزید و به گریه افتاد و ترسید که به بهشت نخواهد رفت، چون آن حضرت ج دیدند که وی گریه می‌نماید، فرمودۀ خود را برایش توضیح دادند و فرمودند: پیرها در حالت پیری به بهشت داخل نمی‌شوند، بلکه جوان می‌گردند و آنگاه به بهشت داخل می‌شوند، و بعداً ایشان این آیه را برای وی تلاوت نمودند:([[307]](#footnote-307))

﴿إِنَّآ أَنشَأۡنَٰهُنَّ إِنشَآءٗ ٣٥ فَجَعَلۡنَٰهُنَّ أَبۡكَارًا ٣٦ عُرُبًا أَتۡرَابٗا ٣٧﴾ [الواقعة:35-37]([[308]](#footnote-308)).

به اساس همین اخبار و روایات است که فقهاء و دانشمندان دینی نیز مزاح و سخنان ظریفانه‌یی را که به جهت تفریح و وقت خوشی ایراد می‌شود مباح پنداشته‌اند، در فتاوای عالمگیریه به نقل از ظهیریه آمده است که ایراد سخنان مزاح تا آنگاه که ایرادکننده حرف گناهی را به زبان نیاورد یا صرف به جهت خنده در آوردن همنشینان خود ایراد نکرده باشد باکی ندارد([[309]](#footnote-309)).

بر مبنای آنچه گفتیم تمثیل‌ها و صحنه‌سازی‌های آموزنده که موجب سرور و شادی مسلمانان گردد، به شرط این که به صورت دائمی درنیاید و شخص را از انجام واجبات دینی باز ندارد، روا و مباح است، اما باید دانست که با این تمثیل‌ها و صحنه‌سازی ها نباید شخصیت و ناموس دیگران مورد شوخی و تمسخر قرار گیرد، زیرا این کار گناه بزرگ محسوب می‌شود، خداوند در قرآنکریم می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا يَسۡخَرۡ قَوۡمٞ مِّن قَوۡمٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُونُواْ خَيۡرٗا مِّنۡهُمۡ وَلَا نِسَآءٞ مِّن نِّسَآءٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُنَّ خَيۡرٗا مِّنۡهُنَّۖ﴾ [الحجرات: 11]([[310]](#footnote-310)).

علاوه برآن باید مقصود افراد اجراکنندۀ صحنه تمثیلی فقط به خنده‌آوردن افراد حاضر در محضر نباشد، بلکه مقصود اخلاقی هم در آن نهفته باشد، و نیز باید از سخنان نادرست و دروغ که باعث رفتن آبروی گویندگان و به خنده‌آوردن شنونده‌گان می‌گردد بپرهیزد. پیامبر اسلام ج در این باره فرمودند: «وَيْلٌ لِلَّذِى يُحَدِّثُ بِالْحَدِيثِ لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمَ فَيَكْذِبُ وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَهُ»([[311]](#footnote-311)).

و نیز دربارۀ کارهای غیر مطلوب که فایده‌یی را دربر نداشته باشد، با این فرمایش ما را برحذر می‌دارند: «مِنْ حُسْنِ إسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ»([[312]](#footnote-312)).

حکم سینما و تلویزیون از دیدگاه فقه اسلامی

سینما و تلویزیون مانند سایر پخش و نشر فیلم‌ها از ابزار و آلات تبلیغ و تعلیم می‌باشند و حکم آن مانند سایر آلات و اسباب است.

هر وسیله‌یی می‌تواند در راه خیر و به طریق درست به کار افتد و هم می‌توان از آن در راه‌های شر و فساد استفاده کرد. وسیله‌ها به ذات خود نه خوب‌اند و نه بد، و اگر از آن‌ها استفادۀ خیر صورت گیرد خوب‌اند و اگر در امور زشت و تبلیغ مفسده‌ها و رذایل استخدام شود بد و حرام می‌باشند.

دانشمندان معاصر ما دکتر یوسف قرضاوی سینما و تلویزیون را از جملۀ ابزار و وسایل تبلیغاتی دانسته و آن را در صورتی که پخش‌کنندۀ فیلم‌های نادرست نباشد روا شمرده است که ذیلاً به بیان آن می‌پردازیم:

الف: اصل فیلم و نتیجۀ آن از مسایل خلاف اخلاق و امور گناه و حرام که مخالف عقاید و شعایر دینی و اسلامی است خالی باشد، بدین اساس فیلم‌های که غرایز جنسی را تحریک نموده و انسان را به گناه تشویق می‌نماید و یا در صدد تبلیغ افکار نادرست و انحرافی‌اند و عقاید باطل و نادرست را تأیید و ترویج می‌کنند حرام‌اند و هیچ مسلمانی حق ندارد همچو فیلمی را تماشا نماید و به سینمایی برود که اینگونه فیلم‌ها نمایش داده شود([[313]](#footnote-313)).

ب: نباید رفتن به سینما و انجام کارهای آن باعث، بر ترک و تضییع نمازها و کارهای دینی و امور زندگانی گردد، هیچ مؤمنی حق ندارد به خاطر دیدن یک فیلم سینمایی یا دیدن فیلم تلویزیون یکی از نمازهایش را ترک نماید([[314]](#footnote-314)). قرآنکریم به کسانی که از نماز خویش غفلت می‌روزند و آن را به تأخیر می‌اندازند هشدار می‌دهد که ﴿فَوَيۡلٞ لِّلۡمُصَلِّينَ ٤ ٱلَّذِينَ هُمۡ عَن صَلَاتِهِمۡ سَاهُونَ ٥﴾ [الماعون: 4-5]. چنانچه مراد از سهو در آیۀ متبرکه بنا به قول مفسرین تأخیر نماز است به اندازه‌یی که وقت بگذرد.

ج: نباید زن و مرد بیگانه در سینما باهم تماس و اختلاطی برقرار نمایند تا باعث تحریک غرایز جنسی فراهم آید و راهی به سوی فساد و فتنه باز گردد، بویژه که تماشای فیلم‌های سینما به جز در تاریک انجام نمی‌گیرد، پیامبر ج در رابطه به تماس‌گرفتن و لمس‌نمودن مرد با زن بیگانه می‌فرمایند: «اگر بر سر یکی از شما سوزنی از آهن بکوبند بهتر از آن است که زن بیگانه‌یی را که برایش حلال نیست لمس نماید»([[315]](#footnote-315)).

فهرست و مآخذ و منابع کتاب

1. الله جل جلا له، قرآنکریم.
2. ابن ابی العز الحنفی، صدر الدین محمد بن علی بن محمد. شرح عقیدة الطحاویه. (پاکستان، کراچی: قدیمی کتابخانه) بدون تاریخ.
3. ابن عابدین، محمد امین. رد المحتار علی الدر المختار، (بیروت: احیأ تارث الاسلامی) بدون تاریخ.
4. افندی، محمد. طریقة محمدیه. (پاکستان، لاهور: نشر محمدیه) 1312 هـ ق.
5. امام ربانی، احمد بن عبدالأحد سرهندی. مکتوبات امام ربانی (پاکستان، امرتسر: طبع مجددی) بدون تاریخ.
6. بخاری، محمد بن اسماعیل صحیح البخاری، (پاکستان، دیوبند: رحیمیه) بدون تاریخ.
7. بغوی، حسین بن مسعود. تفسیر بغوی. (مصر: مکتبة التجاریة الکبری) بدون تاریخ.
8. تفتازانی، مسعود بن عمر، مختصر المعانی. (پاکستان، کویته: فیضی کتابخانه) 1414 هـ ق.
9. ترمذی، محمد بن عیسی بن سورة، جامع الترمذی (دهلی: رشیدیه) بدون تاریخ.
10. جمال الدین، ابن حاجب، کافیه. (پاکستان، کویته: مکتبة حنیفیه) 1414.
11. الحمدان، احمد بن عبدالعزیز، احکام الموسیقی و الغناء (جدة: دار المجمتع) بدون تاریخ.
12. خازن، علی بن محمد بن ابراهیم، تفسیر الخازن، (مصر: مکتبة التجاریة الکبری) بدون تاریخ.
1. ()- «بدون شک در وجود فرزند آدم شیطان و فرشته را تصرفی دارد، تصرف شیطان همانا بازگردانیدن به سوی بدی و تذبب به حق است، و تصرف فرشته بازگردانیدن به سوی خیر و تصدیق به حق است» مشکوة المصابیح محمد بن عبدالله خطیب تبریزی (دهلی: نشر عبدالغفار، أصح المطابع، 1389 ق ص 19). [↑](#footnote-ref-1)
2. ()- ترجمه: «پیامبران مژده‌دهنده و ترساننده‌یی را (فرستادیم) تا مردم را پس از ارسال پیامبران بر خداوند دلیلی نباشد» [↑](#footnote-ref-2)
3. ()- ترجمه: «یقیناً که این قرآن به آنچه که استوارتر است رهبری می‌کند». [↑](#footnote-ref-3)
4. ()- ترجمه: «و آنچه را پیامبران برای‌تان آورده است بگیریدش و از آنچه شما را منع می‌کند باز ایستید». [↑](#footnote-ref-4)
5. ()- ترجمه: «کسی که گمراه‌کنندگان را منکر شود و به خدا ایمان آورد، پس یقیناً به دستاویز محکمی چنگ زده که آن را انقطاعی نمی‌باشد». [↑](#footnote-ref-5)
6. ()- ترجمه: «آیا دیدی کسی را که خواهش خود را معبود خود گرفته است، و او را خداوند با وجود علم (به استعداد بدش) گمراه کرده است، و بر گوش و دلش مهر نهاده و بر چشم وی پرده‌یی افکنده است». [↑](#footnote-ref-6)
7. ()- ترجمه: «آیا به حصه‌یی از کتاب ایمان می‌آورید و حصه‌یی دیگر کافر می‌شوید، پس جزای کسی که از شما چنین کند، چیزی جز رسوایی در زندگی دنیا نیست، و روز قیامت به سوی سخت‌ترین عذاب باز گردانیده می‌شوند، و خداوند از آنچه انجام می‌دهید بی‌خبر نیست». [↑](#footnote-ref-7)
8. ()- ترجمه: «بگو: زینتی را که خداوند برای بندگانش پیدا کرده است، و روزی‌های پاکیزه را کی حرام کرده است؟ بگوی: در حقیقت این نعمت‌ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آوردند، در روز قیامت برایشان خاص شده، همچنین نشانه‌ها را برای گروهی که می‌دانند بیان می‌کنیم، بگو که: بدون شک پروردگارم بی‌حیائی‌ها را حرام کرده است، آن بی‌حیائی‌های که آشکارند و آن‌هایی که پوشیده‌اند، و (حرام نموده) گناه را». [↑](#footnote-ref-8)
9. ()- ترجمه: «برای چیزی که زبان شما حکم او را به دروغ یان می‌کند، مگویید که این حلال است و این حرام است، تا (بدین طریق) بر خداوند دروغ را افترا نمایید، هرآینه آنان که بر خداوند به دروغ افترا می‌کنند رستگار نمی‌شوند». [↑](#footnote-ref-9)
10. ()- ترجمه: «برای مرد مؤمن و زن مؤمن روا نیست که چون خدا و رسول او امری را مقرر کند، ایشان را اختیار باشد در کارشان». [↑](#footnote-ref-10)
11. ()- ترجمه: «و در رفتار خود میانه‌رو باش». [↑](#footnote-ref-11)
12. ()- ترجمه: «و ترک دنیا را که آن را آن‌ها نو پیدا کرده بودند، ما برایشان آن را فرض نگردانیده بودیم». [↑](#footnote-ref-12)
13. ()- «سخت‌گیرندگان هلاک شدند» این سخن را سه بار گفتند. ریاض الصالحین امام ابی زکریا یحیی بن شرف نووی و دمشقی «ترجمۀ عبدالله خاموش هروی»، (تهران: نشر احسان، چاپ مهارت، چاپ سوم 1377 ش) ص 118 به روایت مسلم. [↑](#footnote-ref-13)
14. ()- «کسی که با دین سختگیری کند مغلوب و زبون می‌گردد» همچنان به روایت از صحیح البخاری. [↑](#footnote-ref-14)
15. ()- ترجمه: «بگو که: هرآینه نماز من، عبادت من، زندگی من و مردن من، خاص برای خداست که پروردگار عالمیان است، او را شریکی نیست، و به همین چیز من مأمور ساخته شدم و من اولین مسلمان‌ها هستم». [↑](#footnote-ref-15)
16. ()- چنانچه شهادت تاریخ از وقوع جنگ‌های بی‌مفهوم ملیت‌پرستی در بین‌شان، و پرستش سنگ‌ها و زنده به گورنمودن اطفال و... این واقعیت را به اثبات می‌رساند. [↑](#footnote-ref-16)
17. ()- غیاث اللغات، غیاث الدین ابن جلال الدین (لاهور: مطبعۀ رایصاحب تاریخ ندارد) ص 216. [↑](#footnote-ref-17)
18. ()- شرح معلقات السبع، حسین بن احمد بن زوزنی (مصر: قاهره، نشر مکتبة القاهرة 1387 ق) ص 4، 43 و 74. [↑](#footnote-ref-18)
19. ()- (گیسوهایش به طرف بالا، بالارونده است، «طوری که» موهای گره‌شدۀ جمع شده در بین مثنی و مرسل [که دو قسمت دیگر موی‌ها است] پوشیده می‌گردد). مختصرالمعانی مسعود بن عمر (مشهور به سعدالدین) تفتازانی. (پاکستان، کویته، کتابخانۀ فیض، چاپ مجتبایی، 1344 هـ ق) ص 14. [↑](#footnote-ref-19)
20. ()- «اگر من برای کمترین اسباب معیشتی تلاش می‌کردم و بزرگی را نمی‌طلبیدم، مرا کمی از مال و ثروت کفایت می‌نمود» کافیه جمال الدین بن احاجب (پاکستان کوئته: نشر مکتبة حنیفیه 1414 ق) ص 16. [↑](#footnote-ref-20)
21. ()- ترجمه: «آیا می‌گویند که (پیامبر) شاعر است، گردش زمانه (مرگ) را بر او انتظار می‌کشم؟ بگو: انتظار کشید، من نیز با شما از انتظار کشندگانم». [↑](#footnote-ref-21)
22. ()- ترجمه: «آیا می‌گویند: از خود بربسته است آنان را، بگو: (اگر چنین است) پس سوره‌یی مانند آن بیاورید، و اگر راستگوی هستید به غیر از خدا هرکه را می‌توانید (به کمک) بخوانید». [↑](#footnote-ref-22)
23. ()- ترجمه: «اگر دربارۀ کلامی که ما بر بندۀ خود فرو فرستادیم در شک استید، پس سوره‌یی را مانند آن بیاورید، و اگر راستگوی استید به غیر از خداوند مددگاران خود را بخوانید، اگر چنین نکردید و هرگز نمی‌توانید، پس از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ‌ها است بترسید، (آتشی که) برای کافران مهیا شده است». [↑](#footnote-ref-23)
24. ()- تفسیر کابلی، مولانا محمود حسن دیوبندی و شیخ الهند مولانا بشیر احمد دیوبندی، ترجمه از اردو به فارسی جماعتی از علمای افغانستان (افغانستان، کابل: چاپ نو مؤسسۀ سال 1345) ج 3، ص 67. [↑](#footnote-ref-24)
25. ()- صحیح مسلم، مسلم بن الحجاج بن مسلم قشیری (دهلی: مکتبة رشیدیه أصح المطابع 1376 هـ ق)، ج 2، ص 115. [↑](#footnote-ref-25)
26. ()- تفسیر بغوی، حسین بن مسعود بن الفراء بغوی، (مصر: مکتبة التجاریة الکبری بدون تاریخ) ج 5، ص 109. [↑](#footnote-ref-26)
27. ()- ترجمه: «وما برای پیامبر شعر نیاموخته ایم و او را شاعری مناسب نیست، این قرآن جز پند و قرآن واضح چیز دیگری نیست». [↑](#footnote-ref-27)
28. ()- ترجمه: «آیا می‌گویند که: (پیامبر) شاعری است، بر او گردش زمانه (مرگ او) را انتظار می‌کشیم؟ بگو که: انتظار کشید، من نیز با شما از انتظارکشندگانم». [↑](#footnote-ref-28)
29. ()- ترجمه: «بلکه گفتند: خواب‌های پریشانی است، بلکه دروغ بسته است، بلکه او شاعر است». [↑](#footnote-ref-29)
30. ()- ترجمه: «و این قرآن سخن شاعری نیست، اندکی شما ایمان می‌آورید». [↑](#footnote-ref-30)
31. ()- ترجمه: «و می‌گویند که: آیا ما خدایان خود را به خاطر شاعر دیوانه‌یی رها می‌کنیم؟». [↑](#footnote-ref-31)
32. ()- هردو عبارت در معنی تفاوت ندارند بلکه تفاوت لفظی است، معنی اینست که (برای نهی‌کردن از کارهای بد، پیری و مسلمان‌بودن کفایت می‌کند) تفسیر خازن علاء الدین علی بن محمد بن ابراهیم خازن (مصر؛ مکتبة التجاریة الکبری تاریخ ندارد) ج 6، ص 13. [↑](#footnote-ref-32)
33. ()- «گذشت روزها به زودی چیزهای را که نمیدانستی برایت آشکار خواهد ساخت، و خیر کسانی را که قصد رفتن به سوی‌شان نداشتی برایت می‌آورد» همانجا. [↑](#footnote-ref-33)
34. ()- (من شاعر نیستم و مرا شاعری مناسب نیست) تفسیر خازن، ج 6، ص 13 و مدارک التنزیل ابوالبرکات، عبدالله بن احمد بن محمود نسفی (پاکستان لاهور: مکتبة اسلامیه) ج 2، ص 764. [↑](#footnote-ref-34)
35. ()- (تو جز انگشتی که خون‌آلوده شدی دیگری چیزی نیستی، و آنچه را دیدی در راه خداست) صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل البخاری، (پاکستان، دیوبند: کتابخانه رحیمیه أصح المطابع) ج 2، ص 908. [↑](#footnote-ref-35)
36. ()- (خداوندش! زندگی جز زندگی آخرت نیست، پس برای مهاجرین و انصار بیامرز) همان اثر، ص 588 و 399. [↑](#footnote-ref-36)
37. ()- (من بدون گزافه پیامر هستم، من فرزند عبدالمطب‌ام) تفسیر خازن، ج 6، ص 13. [↑](#footnote-ref-37)
38. ()- صحیح البخاری، (حاشیه‌اش به نقل از عینی) ج2، ص 908. [↑](#footnote-ref-38)
39. ()- همان اثر، (به نقل از خطابی) ج 1، ص 398. [↑](#footnote-ref-39)
40. ()- این وزن (هزج مسدس محذوف) است. [↑](#footnote-ref-40)
41. ()- تفسیر عزیزی، مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی، (بمبئی: مطبعۀ حیدری بدون تاریخ) ص 262. [↑](#footnote-ref-41)
42. ()- غیاث اللغات، ص 43. [↑](#footnote-ref-42)
43. ()- ترجمه: «و گفته شد که ای زمین آب خود را فرود بر، و ای آسمان بازدار، و آب کم کرده شد، حکم به پایان و انجام رسیده، و (کشتی نوح) بر کوه جودی قرار گرفت». [↑](#footnote-ref-43)
44. ()- تفسیر کابلی، ج 5، ص 207. [↑](#footnote-ref-44)
45. ()- ترجمه: «او را شعر نیاموخته ایم و این کار او را مناسب نیست». [↑](#footnote-ref-45)
46. ()- ترجمه: «و قرآن سخن شاعری نیست». [↑](#footnote-ref-46)
47. ()- «رسول الله ج برای حسان منبری را در مسجد می‌نهادند که بر بالای آن ایستاده پیامبر را ستایش نماید، یا گفت که تا از ایشان دفاع نماید، و رسول خدا ج می‌فرمودند که: خداوند حسان را به وسیلۀ جبرئیل تا آنگاه که از پیامبرش دفاع کند، قوی می‌گرداند» ترمذی، محمد بن عیسی بن سورة (رشیدیه، دهلی، بدون تاریخ) ج 2، ص 107. [↑](#footnote-ref-47)
48. ()- «خداوندا! وی را به وسیلۀ جبرئیل قوی بگردان» بخاری، ج 2، خ 9090. [↑](#footnote-ref-48)
49. ()- «مشرکین را هجو نما و جبرئیل با تو است» همانجا. [↑](#footnote-ref-49)
50. ()- همانجا. [↑](#footnote-ref-50)
51. ()- «هرآینه برخی از شعرها دارای حکمت است» صحیح البخاری، ج 2، ص 908. [↑](#footnote-ref-51)
52. ()- «درست‌ترین سخنی را که شاعران گفته‌اند، سخن لبید است (و آن اینست که) بدان که، هرچیزی جز خداوند ناچیز و فناشدنی است» همانجا. [↑](#footnote-ref-52)
53. ()- «پیامبر ج در روز غزوۀ احزاب در حالی که همراه ما خاک‌ها را انتقال می‌دادند و خاک‌ها سفید به بغل مبارک را پوشانیده بود، درین حال می‌فرمودند که اللَّهُمَّ لَوْلاَ أَنْتَ تا آخر» صحیح مسلم، ج 2، ص 113. [↑](#footnote-ref-53)
54. ()- «خداوندا! اگر تو نمی‌بودی ما نه هدایت می‌شدیم، نه صدقه می‌دادیم و نه نماز می‌خواندیم، پس آرامشی را بر ما فرود آور، زیرا که آن گروه بر ما بغاوت و سرکشی نموده‌اند» همانجا. [↑](#footnote-ref-54)
55. ()- صحیح البخاری، ج 2، ص 908. [↑](#footnote-ref-55)
56. ()- «بیش از صد مرتبه با پیامبر ج همنشینی داشتم، اصحاب آن حضرت شعر می‌خواندند و برخی از امور جاهلیت را یادآوری می‌کردند، در حالی که مبارک خاموش بودند، و بسیاری با ایشان تبسم می‌کردند» جامع الترمذی، ج 2، ص 108. [↑](#footnote-ref-56)
57. ()- تفسیر خازن، ج 5، ص 109. [↑](#footnote-ref-57)
58. ()- تفسر قرطبی، ابی عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی، (طهران، نشر ناصر خسرو) ج 13، ص 145. [↑](#footnote-ref-58)
59. ()- تفسیر خازن و تفسیر بغوی، ج 5، ص 109 و 110. [↑](#footnote-ref-59)
60. ()- «وقتی از نزد ما به پیشگاه خدا رفتی نزول وحی را ناپدید یافتیم، و نزول کلام خدا را وداع نمودیم، جز آنچه برای ما ترک نمودی و ما را با باقی‌گذاشتن آن مرهون ساختی، و آن کلامیست که آن را صفحات با کرامت و بزرگی فرا گرفته است، بدون شک میراث راستی و حقی را برای ما گذاشتی، در برابر آن درود و سلام بر تو باد» تفسیر قرطبی، ج 13، ص 147. [↑](#footnote-ref-60)
61. ()- «هرکسی در همراهی با اهلش به خوشی صبح می‌کند، در حالی که مرگ وی را از بند بوتش نزدیکتر است» صحیح البخاری، ج 1، ص 253. [↑](#footnote-ref-61)
62. ()- «کاش آگاهی می‌داشتم که آیا شبی را در شله‌ی که در اطرافم اذخر (علفی مشهور است) و جلیل (سبزه‌یی است معروف) باشد، شب خواههم گذرانید؟ آیا روزی بر آب‌های مجنة (موضعی است) وارد خواهم شد و آیا شامه و طفیل (نام دو کوه است) برایم آشکار می‌شوند» همانجا. [↑](#footnote-ref-62)
63. ()- «مشرکین را هجو نما، جبرئیل با توست» همان اثر ص 909. [↑](#footnote-ref-63)
64. ()- «خداوندا! او را با جبرئیل موید بساز» همانجا. [↑](#footnote-ref-64)
65. ()- «اسْتَأْذَنَ النَّبِيَّ ج فِي هِجَاءِ الْمُشْرِكِينَ فَقَالَ رَسُولِ اللّهُ ج كَيْفَ بِنَسَبِي؟ فَقَالَ حَسَانْ: لأَسُلَّنَّكَ مِنْهُمْ كَمَا تُسَلُّ الشَّعْرَةُ مِنَ الْعَجِينِ» بخاری، ج 2، ص 909. [↑](#footnote-ref-65)
66. ()- «محمد ج را هجو نمودی، پس من از طرف وی جواب ارائه نمودم و در این کار در نزد خداوند پاداش مقرر است، محمد ج را در حالی که نیکوکار و پاکدامن است، هجو می‌نمایی، او پیامبر خداوند است، وفاداری خصلت اوست، بدون شک پدر و مادر و آبروی من، برای حفظ آبروی محمد ج وقایه و سپری است، اگر از (منع) ما دست بردارید، ما عمره به جا می‌آوریم، فتح و گشایش بوده پرده از درون حقایق منکشف می‌گردد، و اگر نه انتظار جنگ سختی را در روزی داشته باشید که خداوند هرکه را بخواهد عزت می‌دهد» تفسیر خازن، ج 5، ص 109. [↑](#footnote-ref-66)
67. ()- «رسول خدا در بین ماست که کتابش را می‌خواند، گمراهی برای ما بیناند، پس دل‌های ما به این یقین دارد که آنچه گوید واقع شونده است، (پیامبر ج) در حالی شب می‌گذراند که پهلویش را از خوابگاهش جدا می‌سازد (یعنی شب به نماز می‌ایستد) آنگاه که کافران را خوابگاه‌ها سنگین است» صحیح البخاری، ج 2، ص 909. [↑](#footnote-ref-67)
68. ()- «من سلمه پسر اکوع استم و امروز روز پس دادن شیر پستان است» صحیح مسلم، ج 2، ص 114. [↑](#footnote-ref-68)
69. ()- «بهترین سوارکاران، ابوقتاده است و بهترین مردان ما سلمه است» همان اثر، ص 115. [↑](#footnote-ref-69)
70. ()- «خیبر بدون شک می‌داند که من مرحب استم، در استفاده از اسلحه قوی و قهرمانی با تجربه‌ام، در آنگاه که جنگ‌ها شعله‌ور شود» مسلم، ج 2، ص 115. [↑](#footnote-ref-70)
71. ()- «من آنم که مرا مادرم حیدر (شیر) نامیده است، مانند شیر غابات (جایی است) کریه المنظر استم، دشمنان را به پیمانۀ وسیعی به قتل می‌رسانم» همانجا. [↑](#footnote-ref-71)
72. ()- «ما کسانی استیم که با محمد ج تا آنگاه که باقی باشیم طور همیشگی بیعت نموده ایم» بخاری، ج 2، ص 588. [↑](#footnote-ref-72)
73. ()- «خداوندا! زندگی حقیقی جز زندگی آخرت دیگر چیزی نیست، پس برای انصار و مهاجرین برکت بخشا» بخاری، ج 2، ص 588. [↑](#footnote-ref-73)
74. ()- رد المحتار، محمد امین، ابن عابدین، (بیروت، احیاء التراث الإسلامي بدون تاریخ) ج 1، ص 17. [↑](#footnote-ref-74)
75. ()- «همه علوم غیر قرآنی به جز از حدیث و فقه در دین، مشغله (معروفیت نامطلوب) است، علم حقیقی آنست که در آن (قال، حدثنا) باشد، «یعنی سرچشمه از قرآن و سنت داشته باشد» و آنچه غیر این است وسوسه‌های شیطان است» شرح عقیدة الطحاوی، صدرالدین محمد بن علاء الدین علی بن محمد ابن ابی العز الحنفی، (پاکستان کراچی قدیمی کتابخانه بدون تاریخ)، ص 75. [↑](#footnote-ref-75)
76. ()- «بدون شک شهرها و اهل شهرها را امام مسلمان‌ها ابوحنیفه/ با تدوین احکام و روایت آثار و نشر فقه زینت بخشیده است، به زینت آثار و احکام و فقهی که مثل اثرات خط در روی کاغذ است. بنابراین، مانند او در مشرق و مغرب و کوفه کسی نیست، ابن ادریس (امام شافعی) در شأن وی مقوله‌یی که در نقلش درست است، چه زیبا ایراد نموده است که: مردم همه در فقه عیال ابی حنیفه‌اند) رد المحتار، ج 1، ص 42. [↑](#footnote-ref-76)
77. ()- تفسیر خازن، ج 5، ص 108. [↑](#footnote-ref-77)
78. ()- «آیا از جانب من بر محمد پیامبر خبر نمی‌رسد که تو حق استی و پادشاه (خداوند) ستوده شده است، و لکن هرگاه که بدر و اهل بدر (کشته‌های مشرکین در غزوۀ بدر) را به یاد می‌آورم، استخوان‌ها و پوست‌های وجودم به ناله می‌آید» تفسیر قرطبی ج 13، ص 152. [↑](#footnote-ref-78)
79. ()- تفسیر خازن، ج 5، ص 108. [↑](#footnote-ref-79)
80. ()- «اگر دهن یکی از شما پر از زردآب شود تا آن را بخورد، برایش بهتر است از این که دهن وی پر از شعر شود» بخاری، ج 2، ص 909. [↑](#footnote-ref-80)
81. ()- «شیطان را بگیرید، یا شیطان را نگهدارید، اگر دهن مردی پر از زردآب باشد، از این که پر از شعر باشد او را بهتر است» صحیح مسلم، ج 2، ص 24. [↑](#footnote-ref-81)
82. ()- تفسیر قرطبی، ج 13، ص 150. [↑](#footnote-ref-82)
83. ()- «باب کراهیت غلبه‌کردن شعر بر انسان به اندازه‌یی که وی را از ذکر خداوند و آموختن علم و خواندن قرآن بازدارد» صحیح البخاری، ج 2، ص 909. [↑](#footnote-ref-83)
84. ()- همانجا (به نقل از عینی شرح بخاری، در حاشیۀ بخاری). [↑](#footnote-ref-84)
85. ()- «در حالی که هودج با هردوی ما (من و معشوقه از سنگینی) میل می‌نمود (معشوقه) می‌گفت: ای امرؤالقیس فرود آی که کمر شترم را خم نمودی، من برایش گفتم که برو، رو زمام شتر را رها بگذار و مرا از میوۀ مکرر (درخت وجودت) دور مساز، (و گفتم) که بسیار زن‌های باردار و شیردهندۀ طفل را که مانند تو بودند به شب آمدم و آن را از صاحبان تعویذ که در سن یکساله بوده مصروف به خود ساختم وقتی طفلش از پشت سرش گریه می‌کرد، نصف خود را برای او می‌گردانید و نصف دیگر خود را که در زیر پایم بود از من نمی‌گردانید) شرح معلقات السبع، ابی عبدالله حسینی بن احمد بن حسین زوزنی، (مصر: مکتبة القاهره، 1387 هـ ق) ص 12. [↑](#footnote-ref-85)
86. ()- «دو جانب سرش را به خود جذب نمودم، کمر باریکش را به سوی من میل داد در حالی که ساق‌های تر و تازه بود، کمر باریک و سفید بود و شکم بزرگ نداشت، سینه‌های وی مانند آینه صیقل داده شده و روشن بود، مانند بکرمقانات ( ) بود که سفیدی آن به زردی مخلوط شده باشد (یعنی سفیدی و زردی درخشنده‌گی را به نمایش گذاشته) طوری بود که گویا با غذای آن غیر (که آب خوشگواریست) بوده است، آبی که کسی از مردم بدان دسترسی نداشته‌اند تا ناپاک گردد» شرح معلقات السبح، ص 20. [↑](#footnote-ref-86)
87. ()- «آن زن‌ها بهر دو جانب من در حالی که غلیطیده بودند شب گذراندند و من در حالی که بکارت‌شان را دور می‌کردم شب گذراندم» قرطبی، ج 13، ص 148. [↑](#footnote-ref-87)
88. ()- ترجمه: «و این که شاعران چیزهای را می‌گویند که انجام نمی‌دهند». [↑](#footnote-ref-88)
89. ()- ترجمه: «مگر آن شاعرانی (بد نیستند) که ایمان آوردند و عمل‌های نیکو انجام دادند، و بعد از این که ظلم کرده شدند به دفاع پرداختند». [↑](#footnote-ref-89)
90. ()- «إن المؤمن ليجاهد بسيفه ولسانه والذي نفسي بيده لكان ما ترمونهم به نضح النبل» تفسیر قرطبی، ج 13، ص 153. [↑](#footnote-ref-90)
91. ()- تفسیر خازن و مغوی، ج 5، ص 118. [↑](#footnote-ref-91)
92. ()- «ای عمر! ایشان را رها بگذار، هرآینه این سخنان از زدن تیر بر کفار مؤثرتر است» همانجا. [↑](#footnote-ref-92)
93. ()- «درست‌ترین سخن شاعران سخن لبید است که گفته است: بدان که هرچیزی جز خداوند فناشدنی است» تفسیر قرطبی، ج 13، ص 153. [↑](#footnote-ref-93)
94. ()- تفسیر قرطبی، ج 13، ص 147. [↑](#footnote-ref-94)
95. ()- مرقات، مولانا محمد عمادالدین بشرکوتی، (پاکستان، پشاور: مکتبۀ حقانیه)، ص 51. [↑](#footnote-ref-95)
96. ()- «إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ لا يَزَالُ يُؤَيِّدُكَ مَا نَافَحْتَ عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» تفسیر قرطبی، ج 13، ص 153. [↑](#footnote-ref-96)
97. ()- «بعد از این که ستم کرده شدند به دفاع پرداختند». [↑](#footnote-ref-97)
98. ()- «به دفاع بپردازید و جز سخن حق چیزی مگویید، و پدرها و مادرهای‌شان را ذکر ننمائید» تفسیر قرطبی، ج 13، ص 153. [↑](#footnote-ref-98)
99. ()- همان اثر، ص 148. [↑](#footnote-ref-99)
100. ()- تفسیر قرطبی، ج 13، ص 150. [↑](#footnote-ref-100)
101. ()- «شعر به منزلۀ سخن است، شعر خوب مثل سخن خوب است و شعر بد مثل سخن بد است» همانجا. [↑](#footnote-ref-101)
102. ()- رد المحتار، ج 1، ص 32 و 443. [↑](#footnote-ref-102)
103. ()- همانجا. [↑](#footnote-ref-103)
104. ()- «محبت عثمه در دلم لبریز شده است، ظهور و خلفای آن آسان و سهل است، چنان لبریز و (مؤثر شده) است که هیچ غمی و هیچ شادیی بدان قدر تأثیر نمی‌رسد هرگاه عهد (وصال) او را به یاد می‌آورم [اگر انسانی می‌توانست بپرد] من نزدیک بودم بپرم» تفسیر قرطبی، ج 13، ص 148. [↑](#footnote-ref-104)
105. ()- ترجمه: «و هرکه را توانی از ایشان به آواز خود از جا بجنبان و برایشان سواران و پیاده‌گان خود را برانگیزان و به کار انداز و با ایشان در مال‌ها و فرزندان‌شان شریک شو و ایشان را وعده ده، و شیطان ایشان را جز فریب وعده نمی‌دهد». [↑](#footnote-ref-105)
106. ()- تفسیر خازن، ج 4، ص 136. [↑](#footnote-ref-106)
107. ()- تفسیر قرطبی، ج 14، ص 50. [↑](#footnote-ref-107)
108. ()- ترجمه: «و برخی از مردم کسانی‌اند که لهو الحدیث (سخنان بیهوده) را می‌خرند تا مردم را از راه خدا بدون علم گمراه نمایند، و آن را به تمسخر بگیرند، این جماعت را عذاب خوارکننده‌ای است». [↑](#footnote-ref-108)
109. ()- «قسم به خداوندی که جز او خدایی وجود ندارد، لهو حدیث ساز و سرود است» تفسیر قرطبی، ج 14، ص 52. [↑](#footnote-ref-109)
110. ()- همانجا. [↑](#footnote-ref-110)
111. ()- تفسیر خازن، ج 5، ص 177. [↑](#footnote-ref-111)
112. ()- تفسیر قرطبی، ج 14، ص 52. [↑](#footnote-ref-112)
113. ()- «آیا از این سخن تعجب می‌کنید و می‌خندید و گریه نمی‌کنید و شما بازی‌کنندگان استید؟». [↑](#footnote-ref-113)
114. ()- مدارک التنزیل. عبدالله بن احمد بن محمود نسفی. (پاکستان، لاهور، چاپ مطبعه اسلامیه سال 1333) ج 2، ص 271. [↑](#footnote-ref-114)
115. ()- تفسیر بغوی، ج 6، ص 225. [↑](#footnote-ref-115)
116. ()- تفسیر خازن، ج 6، ص 225. [↑](#footnote-ref-116)
117. ()- «از من من گروهی می‌باشند که زناکاری و پوشیدن ابریشم، شراب‌نوشیدن و موسیقی را حلال می‌پندارند و گروهی به پلهوی کوهی بلند فرود می‌آند که با گوسفندان خود شب گذرانند، کسی برای رفع نیازمندی به نزدشان می‌آید، برایش می‌گویند: فردا نزد ما بیا، پس خداوند ایشان را در شب هلاک می‌نماید و کوه را برایشان می‌نهد (تا کوفته شوند) و آن قوم و گروه دیگر را خداوند تا روز قیامت به شکل بوزینه‌ها و خوک‌های مسخ می‌نماید» صحیح البخاری، ج 2، ص 837. [↑](#footnote-ref-117)
118. ()- «گروهی از امت من شراب می‌نوشند، در حالی که آن را به اسم دیگری می‌نامند، بر سر شرابنوشی‌شان موسیقی و خوش‌آوازی وجود دارد، خداوند ایشان را به زمین خسف می‌کند و ایشان را بوزینه و خوک می‌گرداند» الحلال والحرام في الإسلام، یوسف، قرضاوی، (دارالعروبة، قاهره، چاپ سوم، 1383) ص 153، به روایت از ابن ماجه. [↑](#footnote-ref-118)
119. ()- «تعلیم و آموزش موسیقی برای کنیزان و فروش کنیزان موسیقی نواز حلال نیست، و پول فروش‌شان حرام است، آیۀ: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ در مثل این مسئله نازل شده است، هیچ مردی صدایش را با موسیقی بلند نمی‌کند، مگر این که خداوند دو شیطان را برمی‌انگیزاند یکی به یک شانه‌اش و دیگری بر شانۀ دیگرش و همیشه او را با پای‌های خود می‌زنند تا وی خاموش گردد» تفسیر خازن، ج 5، ص 177. [↑](#footnote-ref-119)
120. ()- «دو آواز و صدا ملعون و بد است که از آن نهی می‌نمایم، یکی آوازخوانی و زمزمۀ شیطان همراه با نغمه و خرامان بودن، و دیگر ناله‌یی که در هنگام مصیبت با زخم کردن رخسار و پاره‌کردن گریبان همراه باشد» تفسیر قرطبی، ج 14، ص 53. [↑](#footnote-ref-120)
121. ()- «پیامبر ج از پول فروش سگ و پیشۀ نی‌نوازی منع فرمودند» تفسیر خازن، ج 5، ص 177. [↑](#footnote-ref-121)
122. ()- «من به شکستاندن نی‌ها (آلات موسیقی) مأمور شدم» تفسیر قرطبی، ج 14، ص 53. [↑](#footnote-ref-122)
123. ()- «من برای شکستاندن نی‌ها و طبله فرستاده شده‌ام» همانجا. [↑](#footnote-ref-123)
124. ()- «آنگاه که امت من پانزده خصلت را انجام دهد آن را بلا خواهد رسید، از آن جمله این را ذکر نمودند که آنگاه که زن‌های آرایش‌شده و موسیقی‌نواز داشته باشند» همانجا. [↑](#footnote-ref-124)
125. ()- «ملائکۀ رحمت با جماعتی که سگ و جرس را با خود داشته باشند همراهی نمی‌کنند» همانجا. [↑](#footnote-ref-125)
126. ()- «شیطان گفت: خداوندا! آدم را (از بهشت) فرود آوردی، و تو میدانی که کتاب‌ها و پیامبرانی خواهد بود، پس کتاب‌ها و پیامبران بر مردم چه خواهد بود؟ خداوند فرمود: پیام‌آوران‌شان فرشتگان‌اند و انبیاء از بین خود انسان‌ها برگزیده می‌شوند، کتاب‌هایشان تورات، انجیل، زبور و فرقان (قرآنکریم) می‌باشد، شیطان گفت: پس کتاب من چیست؟ خداوند فرمود: کتاب تو خالکوبی است، قرائت تو شعر است، پیامبران تو فالبین‌ها استند، طعام تو آن غذایی است که نام خدا برآن برده نشود، آشامیدنی تو هرچیز مست‌کننده است، راستی تو دروغگویی است، خانۀ تو حمام است، شکارگاه تو زن‌ها است، مؤذن تو نی (آلات موسیقی) است و مسجد تو بازارها است» الاتحافات السنية بالأحادیث القدسیة شیخ زین الدین عبد الرؤف المناوی القاهری. (بیروت موسسۀ رسالة) ص 113. [↑](#footnote-ref-126)
127. ()- «هرکه آواز موسیقی را گوش فرا دهد، برای وی اجازه داده نمی‌شود، آواز روحانیین را بشنود، پرسیده شد که ای رسول خدا: روحانیون کی‌ها اند؟ فرمودند: قاریان اهل بهشت‌اند» تفسیر قرطبی، ج 14، ص 54. [↑](#footnote-ref-127)
128. ()- «کجا اند آن بندگان من که در دنیا نفس‌ها و گوش‌های خود را از مصروفیت به لهو و مزامیر شیطان (آوازهای ساز و سرود) پاک و منزه نگاه می‌داشتند، ایشان را به باغ‌های مشکبار داخل گردانید و خبر دهید که من رضای خود را بر ایشان حلال گردانیدم» تفسیر قرطبی، ج 14، ص 53. [↑](#footnote-ref-128)
129. ()- «ساز و سرود مقدمۀ زناکاری است» احکام الموسیقی والغناء، احمد بن عبدالعزیز الحمدان (جدة، دار المجتمع) ص 63. [↑](#footnote-ref-129)
130. ()- «ساز و سرود نفاق را در دل می‌رویاند، مثل این که آب سبزیجات را سبز می‌سازد» احیاء علوم الدین حجة الإسلام ابوحامد محمد غزالی (لبنان، بیروت، نشر دارالمعروفة. سال 1403 هـ ق) ص 286. [↑](#footnote-ref-130)
131. ()- «پلیدتریدن پیشه‌ها پیشۀ موسیقی نوازی است» احکام الموسیقی والغناء، ص 63. [↑](#footnote-ref-131)
132. ()- «دف حرام است، آلات موسیقی حرام است، طبلۀ (کوزه‌یی) حرام است و نی حرام است» همان اثر، ص 66. [↑](#footnote-ref-132)
133. ()- «امتی که در آن بربط (عود) وجود داشته باشد پاک نمی‌باشد» احکام الموسیقی والغناء، ص 68. [↑](#footnote-ref-133)
134. ()- «عایشهل به مردی که در خانه‌یی موسیقی می‌نواخت و سرش را حرکت می‌داد گذر نمود، پس گفت: آف! این شیطانی است، او را بیرون کنید، او را بیرون کنید، او را بیرون کنید» همانجا. [↑](#footnote-ref-134)
135. ()- «از هنگامی که با رسول خدا ج بیعت نمودم، دیگر موسیقی ننواختم، آرزو نکردم و آلۀ تناسلی‌ام را به دست راستم لمس ننمودم» احیاء علوم الدین، ج 2، ص 286. [↑](#footnote-ref-135)
136. ()- «بدانید که خداوند (دعای شما را) به نفع شما نشنود، بدانید: خداوند دعای شما را نشنود» همانجا. [↑](#footnote-ref-136)
137. ()- «وعن نافع أنه قال: كنت مع ابن عمرب في طريق فسمع زمارة راع فوضع أصبعيه في أذنيه ثم عدل عن الطريق فلم يزل يقول: يا نافع، أتسمع ذلك؟ حتى قلت: لا، فأخرج أصبعيه وقال: هكذا رأيت رسول الله ج صنع» احیاء علوم الدین، ج 2، ص 286. [↑](#footnote-ref-137)
138. ()- «این نکاح را اعلان نمائید و آن را در مساجد برگزار سازید، و برآن دف بزنید» همانجا به روایت ترمذی. [↑](#footnote-ref-138)
139. ()- «آوازخوانی و دف‌زدن در باب نکاح فاصل و فرق در بین حلال و حرام است»، همانجا. به روایت امام احمد، ترمذی، نسائی و ابن ماجه. [↑](#footnote-ref-139)
140. ()- «ربیع دختر معوذ بن عفراء گفت: وقتی که عروس کرده می‌شدم پیامبر ج آمدند و به نزدم داخل شدند و بر فرش من نشستند، مثل نشستن تو در نزد من (خطاب برای کسی است که ربیع با وی صحبت می‌کند و حدیث را برایش روایت کرده) پس کنیزان کوچکی که از برای ما بود به دف‌زدن شروع نمودند و برای کسانی که از پدران من در روز بدر کشته شده بودند ندبه می‌خواندند (ندبه توصیف مردگان و بیان خوبی آنهاست) درین هنگام یکی از ایشان گفت که: در بین ما پیامبری است که آنچه در فردا می‌آید آن را می‌داند! پیامبر ج فرمودند: این سخن را ترک نمای و آنچه را در اول می‌گفتی باز بخوان» بخاری، ج 2، ص 773. [↑](#footnote-ref-140)
141. ()- «عن عامر بن سعدس قال: دخلتُ على قَرَظَة بن كعب، وأبي مسعود الأنصاري في عُرس، وإِذا جوار يُغنِّين. فقلتُ: أيْ صاحبَيْ رسول الله وأهلَ بدر، يُفعَل هذا عندكم؟ فقالا: اجلس إِن شئت فاسمع مَعَنَا. وإن شئت فاذهب. فإنه قد رُخِّص لنا في اللهو عند العروس» مشکوة المصابیح، ص 273، به روایت نسائی. [↑](#footnote-ref-141)
142. ()- «ای ابابکر ایشان را به حال‌شان واگذار، زیرا این روزها، روزهای عید است» احیاء علوم الدین، ج 2، ص 277. [↑](#footnote-ref-142)
143. ()- «دعهن يا أبا بكر حتى تعلم اليهود أن ديننا فسيح فكن يضربن ويقلن: نحن بنات النجار؛ حبذا محمد من جار» تفسیر قرطبی، ج 14، ص 54. [↑](#footnote-ref-143)
144. ()- «كان عمر إذا سمع صوتاً أو رفاً قال: ما هو؟ فإذا قالوا: عرس أو ختان صمت» احکام الموسیقی والغناء، ص 62، به روایت عبدالرزاق. [↑](#footnote-ref-144)
145. ()- «از بریدهس روایت شده که گفت: پیامبر ج در بعضی از غزوات رفته بودند، چون بازگشتند کنیز سیاهی به حضورشان آمد و گفت: ای رسول خدا! من نذر نموده بودم که چون شما را خداوند سالم باز گرداند پیشروی‌تان دف زنم و آواز بخوانم، برایش فرمودند: اگر نذر نمودی، این کار را انجام بده و اگر نکردی نه! کنیز مذکور شروع به دف‌زدن نمود، ابوبکرس داخل شد و او دف می‌زد، علی و عثمان ب نیز به ترتیب آمدند و وی مصروف دف‌زدن بود، اما وقتی عمرس آمد کنیز مذکور دف را زیر پایش گذاشت و بر بالا آن نشست، آنگاه پیامبر ج فرمودند: ای عمر! شیطان از تو می‌ترسد، من نشسته بودم وی دف می‌زد، ابوبکر و علی و عثمان آمدند وی دف می‌زد، چون تو آمدی دف را دور انداخت» نیل الأوطار محمد بن علی بن محمد شوکانی (پاکستان، لاهور نشر انصار السنة المحمدیة) ج 8، ص 109. [↑](#footnote-ref-145)
146. ()- آیۀ مذکور این است: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡتَرِي لَهۡوَ ٱلۡحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًاۚ﴾ (سورۀ لقمان، آیۀ 6). [↑](#footnote-ref-146)
147. ()- نیل الأوطار، ج 2، ص 104، و حدیث مذکور در مبحث بررسی احادیث در مورد موسیقی و آوازخوانی در صفحات قبل یادآوری آن گذشت، بدانجا مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-147)
148. ()- احکام الموسیقی والغناء، ص 75. [↑](#footnote-ref-148)
149. ()- تفسیر قرطبی، ج 14، ص 55. [↑](#footnote-ref-149)
150. ()- «استعمال و استفاده از اسباب لهو گناه است، و نشستن برای تماشای آن فسق است و لذت‌بدن از آن (نزدیک به کفر است) این حدیث از مراسیل مکحول است، فتاوای بزازیه، ج 3، ص 76. [↑](#footnote-ref-150)
151. ()- احکام الموسیقی والغناء، ص 76. [↑](#footnote-ref-151)
152. ()- همان اثر، ص 77. [↑](#footnote-ref-152)
153. ()- کنزالدقایق، عبدالله بن احمد بن محمود، (پاکستان، دهلی، مکتبة رشیدیة) ص 291. [↑](#footnote-ref-153)
154. ()- تفسیر قرطبی، ج 14، ص 56. [↑](#footnote-ref-154)
155. ()- احکام الموسیقی والغناء، ص 78. [↑](#footnote-ref-155)
156. ()- «الْغِنَاءُ بَاطِلٌ، وَالْبَاطِلُ فِي النَّارِ» تفسیر قرطبی، ج 14، ص 52. [↑](#footnote-ref-156)
157. ()- تفسیر خازن، ج 5، ص 177. [↑](#footnote-ref-157)
158. ()- تفسیر بغوی، ج 5، ص 177. [↑](#footnote-ref-158)
159. ()- تفسیر قرطبی، ج 14، ص 56. [↑](#footnote-ref-159)
160. ()- احیاء علوم الدین، ج 2، ص 286. [↑](#footnote-ref-160)
161. ()- همانجا. [↑](#footnote-ref-161)
162. ()- نیل الأوطار، ج 2، ص 104. [↑](#footnote-ref-162)
163. ()- نیل الأوطار، ج 2، ص 108. [↑](#footnote-ref-163)
164. ()- ابن حجر عسقلانی ضمن این که بیان داشته است که حدیث ابی مالک یا ابی عامر صحیح است و معروف الاتصال به شرط صحیح می‌باشد، علاوه نموده است که امام بخاری گاهی چنین کاری را انجام می‌دهد که یکی از افراد سند حدیث در ذکر نمی‌نماید، از جهت این که وی حدیث را یک بار دیگر در کتابش ذکر کرده باشد، نیل الأوطار، ج 2، ص 104. [↑](#footnote-ref-164)
165. ()- نیل الأوطار، ج 2، ص 107. [↑](#footnote-ref-165)
166. ()- همان اثر، ص 108. [↑](#footnote-ref-166)
167. ()- همان اثر، ص 105. [↑](#footnote-ref-167)
168. ()- بین روایات تحریم موسیقی و شنیدن آن از صحابه و تابعین و امامان مذاهب به اینگونه می‌توان توافق برقرار نمود که منع و تحریم در صورتی بوده که شخص آن را پیشه بگیرد و بدان مداومت نماید، و اما استماع آن در مواقع و مواضع و مناسبت‌های بوده که موسیقی و خوش‌آوازی مباح است، مثل هنگام اعلان نکاح، محفل عروسی، ختنۀ اطفال، ایام عید و دیگر مناسبت‌ها. [↑](#footnote-ref-168)
169. ()- نیل الأوطار، ج 2، ص 105. [↑](#footnote-ref-169)
170. ()- همان اثر، ص 106. [↑](#footnote-ref-170)
171. ()- «کسی که امور مشتبهه را بپرهیزد و ترک نماید، بدون شک آبرو و دین خود را پاک ساخته است، و آن کس در اطراف قرق بگردد، نزدیک است که در آن داخل گردد». [↑](#footnote-ref-171)
172. ()- همان اثر، ص 109. [↑](#footnote-ref-172)
173. ()- تفسیر قرطبی، ج 14، ص 54. [↑](#footnote-ref-173)
174. ()- نیل الأوطار، ج 2، ص 106. [↑](#footnote-ref-174)
175. ()- احیاء علوم الدین، ج 2، ص 27. [↑](#footnote-ref-175)
176. ()- همان اثر، ص 282 و 300. [↑](#footnote-ref-176)
177. ()- «در تفسیر مدارک آمده است که لهو الحدیث افسانه و ساز و سرود است، ابن عباس و ابن مسعودش قسم یاد می‌کردند که لهو الحدیث همانا ساز و سرود است، و مجاهد دربارۀ این فرمودۀ خداوند: ﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَشۡهَدُونَ ٱلزُّورَ﴾ گفته است که: یعنی کسانی که به نزد ساز و سرود حاضر نمی‌شوند». [↑](#footnote-ref-177)
178. ()- «آن گروه کسانی‌اند که لهو و لعب را دین خود ساخته اند». [↑](#footnote-ref-178)
179. ()- مکتوبات امام ربانی، شیخ مجدد دین، احمد بن عبدالأحد سرهندی فاروقی نقشبندی (پاکستان، امر تسر، طبع مجددی) دفتر اول، حصۀ چهارم، ص 136، مکتوب 266. [↑](#footnote-ref-179)
180. ()- احیاء علوم الدین، ج 2، ص 281. [↑](#footnote-ref-180)
181. ()- همان اثر، ص 282. [↑](#footnote-ref-181)
182. ()- همانجا. [↑](#footnote-ref-182)
183. ()- احیاء علوم الدین، ج 2، ص 283. [↑](#footnote-ref-183)
184. ()- تفسیر قرطبی، ج 14، ص 54، و احیاء علوم الدین، ج 2، ص 282. [↑](#footnote-ref-184)
185. ()- «نهي رسول الله ج عن ثمن الكلب وكسب الزمارة» تفسیر خازن، ج 5، ص 177. [↑](#footnote-ref-185)
186. ()- احیاء علوم الدین، ج 2، ص 283 و 284 و کنزالدقایق، ص 291. [↑](#footnote-ref-186)
187. ()- شرح فقه اکبر علامه ملا علی قاری هروی، (پاکستان، پشاور، مکتبۀ حقانیه) ص 205. [↑](#footnote-ref-187)
188. ()- احیاء علوم الدین، ج 2، ص 277، و تفسیر قرطبی، ج 14، ص 54. [↑](#footnote-ref-188)
189. ()- همان جای‌ها. [↑](#footnote-ref-189)
190. ()- همان جای‌ها. [↑](#footnote-ref-190)
191. ()- همان جای‌ها. [↑](#footnote-ref-191)
192. ()- احیاء علوم الدین، ج 2، ص 276. [↑](#footnote-ref-192)
193. ()- همان اثر، ص 277. [↑](#footnote-ref-193)
194. ()- «فَصْلٌ بَيْنَ الْحَلاَلِ وَالْحَرَامِ الصَّوْتُ وَالدُّفِّ فِي النِّكَاحِ» شکوة المصابیح، ص 272، به روایت ترمذی. [↑](#footnote-ref-194)
195. ()- تفسیر قرطبی، ج 14، ص 54، و احیاء علوم الدین، ج 2، ص 277. [↑](#footnote-ref-195)
196. ()- «إِنَّ الأَنْصَارَ قَوْمٌ فِيهِمْ غَزَلٌ فَلَوْ أَرْسَلْتُمْ مَنْ يَقُولُ أَتَيْنَاكُمْ أَتَيْنَاكُمْ فَحَيَّانَا وَحَيَّاكُمْ» مشکوة المصابیح، ص 272، به روایت ابن ماجه. [↑](#footnote-ref-196)
197. ()- بخاری، ج 2، ص 588. [↑](#footnote-ref-197)
198. ()- احیاء علوم الدین، ج 2، ص 276، و تفسیر قرطبی، ج 14، ص 54. [↑](#footnote-ref-198)
199. ()- ترجمه: «و آنگاه که ابراهیم برای پدرش آزر گفت: آیا بت‌هایی را، خداوند می‌دانی؟ هرآینه تو و قومت را در گمراهی آشکار می‌پندارم». [↑](#footnote-ref-199)
200. ()- ترجمه: «آنگاه که ابراهیم برای پدر و قوم خود گفت: این صورت‌های که شما برای‌شان به عبادت می‌پردازید، چیست؟». [↑](#footnote-ref-200)
201. ()- ترجمه: «برای او آنچه می‌خواست از قلعه‌ها، تمثال‌ها، و لگن‌های مانند حوض‌ها و دیگ‌های محکم بر دیگدان‌ها می‌ساختند (گفتیم) ای اولاد داود با شکرگزاری عمل کنید، و از بندگان من شکرگزاردن اندک‌اند». [↑](#footnote-ref-201)
202. ()- تفسیر قرطبی، ج 14، ص 272. [↑](#footnote-ref-202)
203. ()- ترجمه: «و گفتند: خدایان خود را ترک نکنید و «ود» و «سواع» و «یغوث» و «نسر» را رها ننمائید». [↑](#footnote-ref-203)
204. ()- تفسیر کابلی، ج 5، ص 854. [↑](#footnote-ref-204)
205. ()- تفسیر عزیزی، جزء 29، ص 165. [↑](#footnote-ref-205)
206. ()- همانجا. [↑](#footnote-ref-206)
207. ()- تفسیر عزیزی، جزء 29، ص 164. [↑](#footnote-ref-207)
208. ()- ترجمه: «آیا لات و عزی و منات را دیدید؟ آیا بای شما پسر است و از برای وی (خداوند) دختر؟ این تقسیمی نامناسب است». [↑](#footnote-ref-208)
209. ()- تفسیر کابلی، ج 6، ص 625. [↑](#footnote-ref-209)
210. ()- تفسیر عزیزی، جزء 29، ص 166. [↑](#footnote-ref-210)
211. ()- صحیح البخاری، ج 2، ص 721. [↑](#footnote-ref-211)
212. ()- «لات مردی بود که برای حاجیان طعام به روغن تر می‌کرد و آماده می‌ساخت» بخاری، ج 2، ص 720. [↑](#footnote-ref-212)
213. ()- «بار الها! قبرم را بتی مگردان که مورد پرستش قرار گیرد». [↑](#footnote-ref-213)
214. ()- «خداوند یهود و نصاری را لعنت کند که قبرهای پیامبران‌شان را سجده‌گاه گرفتند». [↑](#footnote-ref-214)
215. ()- «سخترین مردم از روی در روز قیامت، تصویرسازان‌اند»، مسلم، ج 2، ص 201. [↑](#footnote-ref-215)
216. ()- «آن گروه وقتی مرد نیکوکاری در بین‌شان فوت می‌نمود، بر قبر آن مسجدی می‌ساختند، بعد از آن در آن مسجد این تصویرها را رسم می‌کردند آن گروه بدترین مخلوقات‌اند» متفق علیه، مشکوة المصابیح، ص 386. [↑](#footnote-ref-216)
217. ()- «پیامبر ج از موجودیت تصویر در خانه و از این که ساخته شود نهی فرمودند» جامع الترمذی، ج 1، ص 207. [↑](#footnote-ref-217)
218. ()- «پیامبر ج از استفاده‌نمودن از پول فروش خون، پول فروش سگ و پیشۀ دیاست منع نمودند و سودخور و سوددهنده، خالکوب و زنی که وجودش را خال می‌کند و تصویر ساز را لعنت نمودند» صحیح البخاری، ج 2، ص 881. [↑](#footnote-ref-218)
219. ()- «پیامبر ج در خانه‌شان هیچ چیزی را که در آن تصویرهای «مثل صلیب نصاری» بودی نمی‌گذاشتند، مگر این که آن را محو می‌کردند» صحیح البخاری، ج 2، ص 880. [↑](#footnote-ref-219)
220. ()- «آیا بر آنچه مرا پیامبر ج مأمور ساختند و فرستادند ترا مأمور نسازم، آن اینست که هیچ تمثالی را مگذاری، مگر این که آن را از بین ببری و هیچ قبر بلند ساخته شده‌یی را مگذاری مگر این که برابرش سازی» صحیح مسلم، ج 17، ص 312. [↑](#footnote-ref-220)
221. ()- «مرا وعدۀ قطعی دادی که با من دیشب ملاقات نمایی «چرا نیامدی؟» جبرئیل÷ گفت: بلی وعده دادم، اما ما به خانه‌یی که در آن سگ و صورت وجود داشته باشد داخل نمی‌شویم» صحیح مسلم، ج 2، ص 199. [↑](#footnote-ref-221)
222. ()- «هرآینه ما به خانه‌یی که در آن صورت و سگ باشد داخل نمی‌شویم» صحیح البخاری، ج2، ص 881. [↑](#footnote-ref-222)
223. ()- «ملائکه به خانه‌یی که در آن سگ و تصویرها وجود داشته باشد داخل نمی‌شوند» مسلم، ج 2، ص 200. [↑](#footnote-ref-223)
224. ()- «فرشتگان به خانه‌ی که در آن تمثال‌ها (مجسمه) یا تصویرها باشد داخل نمی‌شوند» مسلم، ج 2، ص 202. [↑](#footnote-ref-224)
225. ()- «فرشتگان به خانه‌یی که سگ و تصویر باشد داخل نمی‌شوند» بخاری، ج 2، ص 880. [↑](#footnote-ref-225)
226. ()- «هیچ کسی ظالمتر از کسی نیست که برود آفریده شده‌یی مثل مخلوقاتم بیافریند، پس (اگر می‌توانید) ذره‌یی را بیافرینند، یا دانه‌یی را بیافرینند، یا جوی را بیافرینند» بخاری، ج 2، ص 880 و مسلم ج 2، ص 202. [↑](#footnote-ref-226)
227. ()- «بدون شک از سخت‌ترین مردم از نگاه عذاب در روز قیامت کسانی می‌باشند که خود را به آفرینش همانند خداوند می‌دانند» مسلم، ج 2، ص 200. [↑](#footnote-ref-227)
228. ()- «بدون شک از سخت‌ترین مردم از نگاه عذاب در روز قیامت صورت‌کشندگان‌اند» مسلم، ج 2، ص 201. [↑](#footnote-ref-228)
229. ()- «بدون شک سخت‌ترین مردم از نگاه عذاب در روز قیامت صورت‌کشندگان‌اند» بخاری، ج 2، ص 880. [↑](#footnote-ref-229)
230. ()- «در روز قیامت گردنی از آتش بیرون می‌آید که از برای آن دو چشم است که می‌بیند و دو گوش است که می‌شنود و زبانی است که سخن می‌زند، می‌گوید که: من برای عذاب‌نمودن سه کس مؤظف شده‌ام، بر هر ستمگر سرکش، و بر هرکه با خداوند خدای دیگری را بخواند و بر صورت سازان» رواه الترمذی، مشکوة المصابیح، ص 386. [↑](#footnote-ref-230)
231. ()- «آن کسانی که تصویرها را می‌سازند در روز قیامت عذاب کرده می‌شوند، برای‌شان گفته می‌شود که: آنچه را آفریدید زنده سازید!» مسلم، ج 2، ص 201. [↑](#footnote-ref-231)
232. ()- «هرکه در دنیا صورتی را بسازد، در روز قیامت مکلف ساخته می‌شود که در آن روح بدمد، در حالی که نمی‌تواند بدمد» مسلم، ج 2، ص 202 و بخاری ج 2، ص 881. [↑](#footnote-ref-232)
233. ()- «هرکه صورتی را رسم می‌نماید، خداوند او را تا در آن روح را بدمد عذاب می‌نماید، و در آن روح دمیده نمی‌تواند» ترمذی، ج 1، ص 208. [↑](#footnote-ref-233)
234. ()- «قَدِمَ النَّبِيُّ ج مِنْ سَفَرٍ، وَعَلَّقْتُ دُرْنُوكًا فِيهِ تَمَاثِيلُ، فَأَمَرَنِي أَنْ أَنْزِعَهُ، فَنَزَعْتُهُ» بخاری، ج 2، ص 880. [↑](#footnote-ref-234)
235. ()- «این را از من دور کن، زیرا تصاویر آن همیشه در نمازم به نظر می‌آید» بخاری، ج 2، ص 881. [↑](#footnote-ref-235)
236. ()- «رَأَيْتَ رَسُول اللّهِ ج خَرَجَ فِي غَزَاتِهِ فَأَخَذْتُ نَمَطًا فَسَتَرْتُهُ عَلَى الْبَابِ فَلَمَّا قَدِمَ فَرَأَي النَّمَطَ عَرَفْتُ الْكَرَاهِيَةَ فِي وَجْهِهِ فَجَذَبَهُ حَتَّى هَتَكَهُ أَوْ قَطَعَهُ وَقَالَ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْمُرْنَا أَنْ نَكْسُوَ الْحِجَارَةَ وَالطِّينَ. قَالَتْ فَقَطَعْنَا مِنْهُ وِسَادَتَيْنِ وَحَشَوْتُهُمَا لِيفًا فَلَمْ يَعِبْ ذَلِكَ عَلَيَّ» مسلم، ج 2، ص 200. [↑](#footnote-ref-236)
237. ()- «عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ لَنَا سِتْرٌ فِيهِ تِمْثَالُ طَائِرٍ وَكَانَ الدَّاخِلُ إِذَا دَخَلَ اسْتَقْبَلَهُ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ج حَوِّلِي هَذَا فَإِنِّي كُلَّمَا دَخَلْتُ فَرَأَيْتُهُ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا» همانجا. [↑](#footnote-ref-237)
238. ()- «عَنْ عَائِشَةَ رَضِىَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا اشْتَرَتْ نُمْرُقَةً فِيهَا تَصَاوِيرُ فَلَمَّا رَآهَا رَسُولُ اللَّهِ ج قَامَ عَلَى الْبَابِ فَلَمْ يَدْخُلْ فَعَرَفَتْ فِي وَجْهِهِ الْكَرَاهِيَةَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ مَاذَا أَذْنَبْتُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: مَا بَالُ هَذِهِ النُّمْرُقَةِ. فَقُلْتُ اشْتَرَيْتُهَا لَكَ لِتَقْعُدَ عَلَيْهَا وَتَوَسَّدَهَا فَقَالَ إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّوَرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعَذَّبُونَ يُقَالُ لَهُمْ أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ وَقَالَ: إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الصُّوَرُ لاَ تَدْخُلُهُ الْمَلاَئِكَةُ» مسلم، ج 2، ص 201. [↑](#footnote-ref-238)
239. ()- «فَأَخَذْتُهُ فَجَعَلْتُهُ مِرْفَقَتَيْنِ قَالَتْ فَكَانَ يَرْتَفِقُ بِهِمَا فِي الْبَيْتِ» همانجا. [↑](#footnote-ref-239)
240. ()- «مِنْ سَفَرٍ وَقَدْ سَتَرْتُ بِقِرَامٍ لِي عَلَى سَهْوَةٍ لِي فِيهَا تَمَاثِيلُ، فَلَمَّا رَآهُ رَسُولُ اللَّهِ ج هَتَكَهُ وَقَالَ: أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُضَاهُونَ بِخَلْقِ اللَّهِ. قَالَتْ فَجَعَلْنَاهُ وِسَادَةً أَوْ وِسَادَتَيْنِ» بخاری، ج 2، ص 880. [↑](#footnote-ref-240)
241. ()- «عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهُ كَانَ لَهَا ثَوْبٌ فِيهِ تَصَاوِيرُ مَمْدُودٌ إِلَى سَهْوَةٍ فَكَانَ النَّبِيُّ ج يُصَلِّي إِلَيْهِ فَقَالَ أَخِّرِيهِ عَنِّي. قَالَتْ فَأَخَّرْتُهُ فَجَعَلْتُهُ وَسَائِدَ» مسلم، ج 2، ص 201. [↑](#footnote-ref-241)
242. ()- «حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا اللَّيْثُ عَنْ بُكَيْرٍ عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي طَلْحَةَ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ج قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: إِنَّ الْمَلاَئِكَةَ لاَ تَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ. قَالَ بُسْرٌ: ثُمَّ اشْتَكَي زَيْدُ بْنُ خَالِدٍ فَعُدْنَاهُ فَإِذَا عَلَى بَابِهِ سِتْرٌ فِيهِ صُورَةٌ فَقُلْتُ لِعُبَيْدِ اللَّهِ الْخَوْلاَنِيِّ رَبِيبِ مَيْمُونَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ج: أَلَمْ يُخْبِرْنَا زَيْدٌ عَنِ الصُّورَةِ الْيَوْمَ الأَوَّلَ قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: أَلَمْ تَسْمَعْهُ حِينَ قَالَ: إِلاَّ رَقْمًا فِي الثَّوْبِ» بخاری، ج 2، ص 881 و مسلم، ج 2، ص 200. [↑](#footnote-ref-242)
243. ()- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِي طَلْحَةَ الْأَنْصَارِيِّ يَعُودُهُ قَالَ فَوَجَدْتُ عِنْدَهُ سَهْلَ بْنَ حُنَيْفٍ قَالَ فَدَعَا أَبُو طَلْحَةَ إِنْسَانًا يَنْزِعُ نَمَطًا تَحْتَهُ فَقَالَ لَهُ سَهْلٌ لِمَ تَنْزِعُهُ فَقَالَ لِأَنَّ فِيهِ تَصَاوِيرَ وَقَدْ قَالَ فِيهِ النَّبِيُّ ج: مَا قَدْ عَلِمْتَ قَالَ سَهْلٌ أَوَلَمْ يَقُلْ إِلَّا مَا كَانَ رَقْمًا فِي ثَوْبٍ فَقَالَ بَلَى وَلَكِنَّهُ أَطْيَبُ لِنَفْسِي» ترمذی، ج 2، ص 208. [↑](#footnote-ref-243)
244. ()- «هر تصویر سازندۀ در آتش است هر صورتی را که ساخته باشد جان داده می‌شود تا او را در دوزخ عذاب نماید». [↑](#footnote-ref-244)
245. ()- «إِنْ كُنْتَ لاَ بُدَّ فَاعِلاً فَاصْنَعِ الشَّجَرَ وَمَا لاَ نَفْسَ لَه» مسلم، ج 2، ص 202. [↑](#footnote-ref-245)
246. ()- تفسیر کابلی، ج 5، ص 142. [↑](#footnote-ref-246)
247. ()- مسلم، ج 2، ص 202. [↑](#footnote-ref-247)
248. ()- الحلال والحرام في الإسلام، دکتر یوسف قرضاوی (مصر، قاهره: نشر دارالعروبة طبع سوم 1383 ق) ص 95. [↑](#footnote-ref-248)
249. ()- الهدایة في شرح البدایة، برهان الدین، ابوالحسن، علی بن ابی بکر، فرغانی، مرغینانی، (حنیفه کویته، پاکستان) ج 1، ص 126. [↑](#footnote-ref-249)
250. ()- «إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُشَبِّهُونَ بِخَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» صحیح مسلم، ج 2، ص 200. [↑](#footnote-ref-250)
251. ()- «ما بت‌ها را عبادت ننمایم؛ مگر به خاطر اینک ما را به خداوند نزدیک بسازند». [↑](#footnote-ref-251)
252. ()- «پس به خداوند شرک‌های را مقرر ننمایید، در حالی که می‌دانید (که او همه چیز را آفریده است)». [↑](#footnote-ref-252)
253. ()- الحلال والحرام في الإسلام ص 96، و تفسیر عزیزی، جزء 29، ص 165. [↑](#footnote-ref-253)
254. ()- «بت‌هایی که در قوم نوح وجود داشت، بعداً به قبایل عرب انتقال یافت، «ود» برای قبیلۀ کلب در «دومة الجندل» و «سواع» در قبیلۀ «هذیل» بود. «یغوث» در اول برای قبیلۀ «مراد» بود و بعد از آن برای قبیلۀ «بنی عطیف» ماند که در «جوف» در نزد «سبا» قرار داشت، «یعوق» برای قبیلۀ «همدان» و «نسر» برای قبیلۀ «حمیر» که اولاد الکلاع بودند مقرر شد، این‌ها همه با «نسر» نام‌های افراد صالحی از قوم نوح÷ بودند وقتی فوت نمودند شیطان به اقوام‌شان این فکر را القاء کرد که در جای نشستن ایشان مجسمه‌های بسازند و نصب نمایند و این مجسمه‌ها را به نام‌های‌شان بنامند، پس چنین کردند، این مجسمه‌ها پرستش نمی‌شد، تا زمانی که این گروه مردم مردند و علم و دانش از بین رفت، مجسمه‌ها مورد پرستش قرار گرفت» صحیح البخاری، ج 2، ص 732. [↑](#footnote-ref-254)
255. ()- الحلال والحرام في الإسلام، ص 96. [↑](#footnote-ref-255)
256. ()- «إِنَّ الَّذِينَ يَصْنَعُونَ هَذِهِ الصُّوَرَ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُقَالُ لَهُمْ أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ» صحیح مسلم، ج 2، ص 202. [↑](#footnote-ref-256)
257. ()- ترجمه: «اسراف نکنید که خداوند اسراف‌کنندگان را دوست ندارد». [↑](#footnote-ref-257)
258. ()- ترجمه: «هرآینه اسراف‌کنندگان برادران شیطان‌اند و شیطان بر پروردگارش زیاد کافرشونده است». [↑](#footnote-ref-258)
259. ()- ترجمه: «بر نیکویی و تقوی همدیگر را کمک نمائید و بر گناه و تجاوز یکدیگر را معاونت نکنید». [↑](#footnote-ref-259)
260. ()- الحلال والحرام في الاسلام، ص 100. [↑](#footnote-ref-260)
261. ()- صحیح مسلم، ج 2، ص 258. [↑](#footnote-ref-261)
262. ()- شرح مسلم امام نووی، ابی زکریا یحیی بن شرف نووی، رشیدیه، دهلی، 1376 هـ ق، ج 2، ص 285. [↑](#footnote-ref-262)
263. ()- «امر نمای که سر تمثال قطع شود تا این که درختی بگردد» جامع الترمذی، ج 2، ص 104. [↑](#footnote-ref-263)
264. ()- الحلال والحرام في الإسلام، ص 101. [↑](#footnote-ref-264)
265. ()- «سخت‌ترین مردم از نگاه عذاب در روز قیامت صورتگران هستند» بخاری، ج 2، ص 808. [↑](#footnote-ref-265)
266. ()- أشعة اللمعات، شاه عبدالحق محدث دهلوی (پاکستان، مکتبة نوریه رضویه) ج 3، ص 593. [↑](#footnote-ref-266)
267. ()- حاشیۀ صحیح البخاری، شیخ حافظ محدث احمد علی سهانفوری (پاکستان دیوبند مکتبه مجتبائی) ج 2، ص 880. [↑](#footnote-ref-267)
268. ()- الحلال والحرام في الإسلام، ص 107. [↑](#footnote-ref-268)
269. ()- «هرکه چیزی را از این اشیاء محو شده (عنی بت‌ها، و قبرها و صورت‌ها) دوباره بسازد بدون شک به آنچه بر محمد ج نازل شده کافر شده است» الحلال والحرام، ص 108 (به روایت از امام احمد). [↑](#footnote-ref-269)
270. ()- «عن عَائِشَةَل أَنَّ النَّبِيَّ ج لَمْ يَكُنْ يَتْرُكُ فِي بَيْتِهِ شَيْئًا فِيهِ تَصَالِيبُ إِلاَّ نَقَضَهُ» بخاری، ج 2، ص 880. [↑](#footnote-ref-270)
271. ()- أشعة اللمعات، ج 3، ص 591. [↑](#footnote-ref-271)
272. ()- أشعة اللمعات، ج 3، ص 593. [↑](#footnote-ref-272)
273. ()- «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فِي الدُّنْيَا كُلِّفَ أَنْ يَنْفُخَ فِيهَا الرُّوحَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَيْسَ بِنَافِخٍ» مسلم، ج 1، ص 202، و بخاری ج 2، ص 881. [↑](#footnote-ref-273)
274. ()- أشعة اللمعات، ج 3، ص 593. [↑](#footnote-ref-274)
275. ()- شرح مسلم، امام نووی، ج 2، ص 199 و 202. [↑](#footnote-ref-275)
276. ()- الحلال والحرام في الإسلام، ص 104. [↑](#footnote-ref-276)
277. ()- الحلال والحرام في الإسلام، ص 104. [↑](#footnote-ref-277)
278. ()- «مگر حرام نیست آن تصویری که در جامه باشد» بخاری، ج 2، ص 881 و ترمذی، ج 1، ص 208. [↑](#footnote-ref-278)
279. ()- نفع قوت المغتذی (حاشیۀ بر جامع الترمذی است) سید علی بن سلیمان (دهلی، کتابخانه رشیدیه) ج 1، ص 208. [↑](#footnote-ref-279)
280. ()- حاشیۀ صحیح البخاری، ج 2، ص 458. [↑](#footnote-ref-280)
281. ()- «عَنْ أَنَسٍ كَانَ قِرَامٌ لِعَائِشَةَ سَتَرَتْ بِهِ جَانِبَ بَيْتِهَا فَقَالَ النَّبِيُّ ج: أَمِيطِي عَنَّا قِرَامَكِ هَذَا، فَإِنَّهُ لاَ تَزَالُ تَصَاوِيرُهُ تَعْرِضُ فِي صَلاَتِى» بخاری، ج 2، ص 880. و «عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ لَنَا سِتْرٌ فِيهِ تِمْثَالُ طَائِرٍ وَكَانَ الدَّاخِلُ إِذَا دَخَلَ اسْتَقْبَلَهُ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ج: حَوِّلِي هَذَا فَإِنِّي كُلَّمَا دَخَلْتُ فَرَأَيْتُهُ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا» مسلم، ج 2، ص 200. [↑](#footnote-ref-281)
282. ()- شرح صحیح مسلم نووی، ج 2، ص 199 و حاشیۀ بخاری ج 1، ص 458، و ج 2، ص 880. [↑](#footnote-ref-282)
283. ()- الحلال والحرام في الإسلام ص 107. [↑](#footnote-ref-283)
284. ()- «اگر در انجام این عمل (تصویرگری) ناچار بودی پس درخت ها یا آنچه را که زندگی ندارد رسامی نمای» مسلم، ج 2، ص 202. [↑](#footnote-ref-284)
285. ()- الحلال والحرام في الإسلام، ص 105. [↑](#footnote-ref-285)
286. ()- الحلال والحرام في الإسلام، ص 106. [↑](#footnote-ref-286)
287. ()- همان اثر، ص 107. [↑](#footnote-ref-287)
288. ()- همان اثر، ص 106. [↑](#footnote-ref-288)
289. ()- «مرا به صفاتی که سزاوار آن‌ها نیستم مدح نکنید، طوری که نصاری عیسی÷ را به اوصافی تعریف کردند که در او نبود، اما مرا بنده و رسول خدا بخوانید» الحلال والحرام في الإسلام، ص 98 به روایت از بخاری. [↑](#footnote-ref-289)
290. ()- الحلال والحرام في الإسلام، ص 98 و 99. [↑](#footnote-ref-290)
291. ()- ترجمه: «به زناکاری نزدیک نشوید، زیرا که زناکاری عمل زشت و روش بدی می‌باشد». [↑](#footnote-ref-291)
292. ()- الحلال والحرام في الإسلام ص 125. [↑](#footnote-ref-292)
293. ()- رد المحتار، ج 1، ص 272 و 273. [↑](#footnote-ref-293)
294. ()- «زناکاری با هردو چشم دیدن به سوی نامحرم است» مشکوة المصابیح، ص 20 به روایت مسلم. [↑](#footnote-ref-294)
295. ()- «دو گروه از اهل دوزخ‌اند که من ایشان را (تا حال) ندیده‌ام، یکی گروهی‌اند که قمچین های دارند مانند دم گاو و مردم را بدان قمچین‌ها می‌زنند، و دیگر زن‌های (به ظاهر) پوشیده (ولی در حقیقت) برهنه‌اند، میل دهنده (مردم) و میل‌کننده (به سوی مردم)اند، سرهای‌شان مثل کوهان شتر است، به جنت داخل نمی‌شوند، و بوی آن را درنیابند در حالی که بوی آن را مسافۀ زیاد به مشام می‌رسد» صحیح مسلم، ج 2، ص 205. [↑](#footnote-ref-295)
296. ()- شرح مسلم امام نووی ج 2 ص 205. [↑](#footnote-ref-296)
297. ()- «در روی زمین متکبرانه راه مرو». [↑](#footnote-ref-297)
298. ()- طریقۀ محمدیه، شیخ امام محمد رومی برکلی افندی (پاکستان، لاهور: مطبعة محمدیه 1312)، ص 265 و 266. [↑](#footnote-ref-298)
299. ()- «بر خداوند دروغ و افترا نموده اند» عبارت عربی است که از آیه‌های قرآنکریم اقتباس شده است، مثل آیۀ 116 سورۀ نحل، و آیۀ 7 سورۀ صف و... [↑](#footnote-ref-299)
300. ()- فتاوای عالمگیری، ج 5، ص 235. [↑](#footnote-ref-300)
301. ()- تفسیر خازن، ج 4، ص 235. [↑](#footnote-ref-301)
302. ()- تفسیرات احمدیه، شیخ احمد (مشهور به ملاجیون جونفوری) رحیمه، دیوبند بدون تاریخ، ص 401. [↑](#footnote-ref-302)
303. ()- کشف المحجوب، ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هُجویری غزنوی (پاکستان، اسلام‌آباد؛ انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران – پاکستان 1374 هـ ش) ص 598. [↑](#footnote-ref-303)
304. ()- «عَنْ عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَوْمًا عَلَى بَابِ حُجْرَتِي، وَالْحَبَشَةُ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ وَرَسُولُ اللَّهِ ج يَسْتُرُنِي بِرِدَائِهِ، أَنْظُرُ إِلَى لَعِبِهِمْ» بخاری، ج 1، ص 65. [↑](#footnote-ref-304)
305. ()- الحلال والحرام، ص 420. [↑](#footnote-ref-305)
306. ()- همانجا. [↑](#footnote-ref-306)
307. ()- الحلال والحرام في الإسلام، ص 140. [↑](#footnote-ref-307)
308. ()- ترجمه: «هر آینه ما حوران را به آفریدن نیکی آفریده‌ایم، پس ایشان را دوشیزۀ محبوب به شوهر و همسن سال ساختیم». [↑](#footnote-ref-308)
309. ()- فتاوای عالمگیری، مولانا نظام و جماعتی از علمای هند، (پشاور، پاکستان، نورانی) بدون تاریخ، ج 2، ص 55. [↑](#footnote-ref-309)
310. ()- ترجمه: «ای مؤمنان گروهی، گروهی دیگر را مسخره نکند، شاید که آن گروه از گروه مسخره‌کننده بهتر باشند، و زنان بر زنان دیگر نیز تمسخر نکنند، شاید که این زنان از زنان مسخره کننده بهتر باشند». [↑](#footnote-ref-310)
311. ()- «وای باد برای آن کسی که سخنی را بر زبان می‌آورد تا دیگران را بدان بخنداند پس دروغ می‌گوید، وای باد او را، وای باد او را» ترمذی، ج 2، ص 55. [↑](#footnote-ref-311)
312. ()- «ترک‌نمودن امور غیر مطلوب از نشانه‌های خوبی مسلمانی شخص است» همانجا. [↑](#footnote-ref-312)
313. ()- الحلال والحرام في الإسلام، ص 156. [↑](#footnote-ref-313)
314. ()- همان اثر، ص 157. [↑](#footnote-ref-314)
315. ()- «لأن يطعن في رأس أحدكم بمخيط من حديد خير له من أن يمس امرأة لا تحل له» الحلال والحرام في الإسلام، ص 157، به روایت از بیهقی و طبرانی. [↑](#footnote-ref-315)